



ماهنامه علمی پژوهشی راهبرد توسعه  
سال دوم، شماره ششم، ثور ۱۳۹۴

صاحب امتیاز: مجمع مشارکت و عدالت  
مدیرمسوول: دکتر حمیرا قادری  
معاون مدیرمسوول: اسدالله ابراهیمی ۰۷۸۳۳۵۹۹۱۶  
سر دبیر: محمد کبیر شفق ۰۷۸۵۳۳۲۶۶۴

زیر نظر هیات نویسندگان

ویراستار: علی شاه احمدی  
برگ آرا: احمدعلی حسنی

ماهنامه علمی - پژوهشی راهبرد توسعه از تمام استادان، صاحب نظران، پژوهشگران و دانشجویان دعوت می کند که مقاله های شان را برای نشر به این مجله ارسال کنند. به مقاله های با بحث های توسعه ای (فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) اولویت نشر داده می شود.

ایمیل: [r.tawsea@empower-flow.net](mailto:r.tawsea@empower-flow.net)

شماره های تماس: ۰۷۷۷۷۶۱۳۳۸ و ۰۷۷۷۷۶۱۳۱۴

نشانی: کابل، ناحیه سوم، سرک گولایی دواخانه، ایستگاه سابقه، دفتر مجمع مشارکت و عدالت

اشاره: راهبرد توسعه تنها مسوولیت سرمقاله را به عهده دارد، مسوولیت دیگر مطالب به عهده ی نویسندگان آن است.

## راهنمای نگارش مقاله برای ماهنامه علمی - پژوهشی راهبرد توسعه

### یک. ساختار مقاله

۱. عنوان: عنوان باید کوتاه، گویا، جذاب و بیان کننده‌ی محتوای مقاله باشد.

۲. چکیده: (حد اکثر ۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) چکیده‌ی مقالات باید در برگرفته‌ی روش انجام پژوهش، یافته‌های اصلی و کاربرد موضوع باشد.

۳. واژه‌گان کلیدی: بین پنج تا هفت واژه بلافاصله پس از چکیده آورده شود

۴. مقدمه: تبیین اهمیت و ضرورت موضوع، یافته‌های قبلی در باره بحث و ساختار کلی آن را به صورت کوتاه شرح دهد.

۵. متن اصلی: معرفی کلی موضوع پژوهش، عنوان‌های اصلی و فرعی، متن مقاله (شامل روش‌شناسی، یافته‌ها بحث و نتیجه‌گیری)، پی‌نوشت‌ها و فهرست منابع ذکر گردد.

۶. نتیجه‌گیری: بیان‌گر نوآوری باشد و شامل نتیجه‌های به دست آمده از انجام پژوهش است.

### دو. شیوه‌ی ارجاع دهی

ارجاع استنادی به منابع باید به روش درون‌متنی (نام، سال) باشد و پس از نقل مطلب درون‌کمان بیاید: (نام صاحب اثر، سال انتشار: صفحه).

### سه. شیوه‌ی نگارش منبع

مشخصات کتاب شناختی منبع‌ها (در دو بخش فارسی و انگلیسی) به ترتیب حروف الفبا و به شرح زیر در پایان مقاله بیاید:

کتاب: نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان کتاب (به شکل اتالیک)، نام مترجم یا مصحح، محل انتشار، نام ناشر.

مقاله: نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان کامل مقاله (درون گیومه)، نام مترجم، نام مجله (به شکل اتالیک)، شماره مجله، صفحه، محل انتشار: ناشر.

### رفرنس دهی به منابع اینترنتی

نام خانوادگی، نام، (سال انتشار)، عنوان مقاله یا کتاب، تاریخ‌بازیبی، نشانی کامل صفحه اینترنتی.

### اطلاعات زیر در صفحه اول باشد

نام، نام خانوادگی نویسنده، درجه‌ی تحصیل، رشته‌ی تحصیلی، شغل، نشانی، ایمیل و شماره تماس خود را قید کنید.



در طول سالیان دراز، وضعیت زندگی در افغانستان نا گوار و دور از آسایش و در کل فاقد رویکرد توسعه‌ی بوده است. در این مدت، زندگی اجتماعی مردم افغانستان دست‌خوش بی توجهی‌های متفاوت بوده است و از همه مهمتر، وضعیت فرهنگی رو به وخامت گرویده بود؛ طوریکه بیم آن می‌رفت، آدم‌ها همیشه در صحنه‌های سیاهی جهل و بدبختی، با این بدنمایی‌ها به صورت دائمی و همیشگی عادت کنند. در این زمان با تداوم ناهنجاری‌ها و نامالایمت‌های طاقت فرسا، هیچ روند توسعه‌ی مد نظر نبوده است؛ بلکه تمام افراد جامعه از رویکرد‌ها و عملکردهای منفی و هیجانات اجتماعی که نمایانده می‌شد، در رنج بوده و متضرر گردیدند. اما در این میان با وجودی که تمام افراد سختی‌های زندگی را در مدت سیاه جنگ‌های خانمانسوز داخلی متقبل شدند، زنان و کودکان بیشترین آسیب دیدگان و قربانیان این جهالت و توحش‌گری‌ها بوده‌اند. اما پس از سقوط طالبان و حضور گسترده و مشارکت جامعه جهانی در روند بازسازی و توسعه افغانستان که همه نیروهای ملی و بین‌المللی، بسیج شدند تا هر نوع تبعیض و ظلم را که زنان و مردم افغانستان از آدرس دولت طالبان و فرهنگ بنیادگرایانه‌ی حاکم بر جامعه، متحمل شده بودند، بزدایند که این چشم‌روشنی، روزنه‌ی امید را برای این مردم باز نموده و گام‌های اندکی نیز برداشته شد ولی با آن هم تاهنوز زنان به عنوان طبقه محروم این جامعه به حقوق و آزادی‌های اساسی شان دست پیدا نکرده و از امتیازات بشری و انسانی خودشان محروم می‌باشند. اگر وضعیت در مرکز به صورت نسبی مثبت نمایان می‌شود ولی در گوشه و کنار (اکثر ولایات) تاهنوز زنان را به عنوان یک انسان که از حقوق و وجایب انسانی شان برخوردار باشند، نمی‌شناسند.

با توجه به این وضعیت، روند توسعه در همه جا و به صورت یک صدا، به گوش همه و برای همیشه نیازمند زمان و فرصت طولانی است. گرچند در این مدت کماکان فعالیت‌هایی زیر نام پیشرفت با شعار توسعه‌ای روی دست گرفته شده است؛ اما چنانچه دیده می‌شود، تا به حال نتیجه‌ی آن با تناسب گفته‌ها، رسیدگی و دست زدن به بعد و محتوای توسعه، نا برابر بوده است. دلیل آن هم می‌توان گفت که برخورد منفی و عدم پذیرش مردم با همه‌ی گفته‌های مجریان توسعه و پیشرفت می‌باشد. چون به باور خیلی‌ها، این گفته‌ها از خارج وارد شده است.

اگر در یک نظر سنجی کلی بخواهیم وضعیت فعلی را زیر زره بین ارزیابی قرار دهیم، بدون شک نتیجه، دستخوش ناباوری و دور از انتظار خواهد بود؛ ولی با آن هم می‌شود باورمند بوده و می‌توان این باورمندی را مبنی بر توسعه و پیشرفت در امور زندگی زن و مرد افغانستانی بالا برد. در این میان رسانه‌ها بزرگترین وسیله‌ی ممکن برای رسیدن به این مهم است که باید رویکرد رسانه‌ها را به صورت درست توسعه‌ای ساخت و برای تغییر ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی از این دریچه وارد فصل تغییر و درمان شد. با تغییر رویکرد فعالیت رسانه‌های کشور بر تمرکز به فرایند توسعه‌ی، در نخست رویکرد توسعه و عملی کردن آن، باید بالای نزدیک‌ترین افرادی که در سمت و سو دادن وضعیت مثبت افراد در جامعه، بزرگترین نقش را دارد، تعریف و اجرا گردد و هرگاه این موضوع به صورت جدی و همه شمول، طوری که مرز بین فرهنگ سنتی و نوآوری‌های که در غنی کردن فرهنگ مردم کمک می‌کند، به صورت دقیق تعریف شود و با رویکرد آموزشی و تشویقی بالای زنان و جوانان با برنامه‌های روشن و دقیق تطبیق شود، بدون شک افراد تربیت شده با دید مثبت پا به عرصه‌ی فعالیت‌های اجتماعی می‌گذارند و برای تغییر مثبت در آینده‌ی مملکت دست به کارهای مفید می‌زنند. از این طریق می‌شود گفت که زن و مرد آینده، دیگر به باورهای که مخرب توسعه و پیشرفت بوده است، پا بند نخواهد بود و برای تغییر مثبت و مفید برای یک آینده پر ثمر بهتر و بیشتر از همیشه فعالیت خواهند کرد.

# نقش رسانه در کاهش خشونت خانوادگی و جرایم اجتماعی

■ داکتر محمد لیب  
■ استاد دانشگاه

اجتماعی مشاهده نمود. رسانه‌ها می‌توانند بر موضوعاتی چون تربیت فرزندان و چالش‌های درون خانواده موثر واقع شوند. بررسی پیامدهای رسانه‌ای در هر یک از این موارد می‌تواند چشم‌انداز روشنی از وضعیت و عملکرد آن را نشان دهد. رسانه‌ها در کشور ما در بسیاری از موارد به اصلاح و افزایش سطح آگاهی خانواده‌ها کمک کرده و در مواردی خود عامل ایجاد ناهنجاری‌ها در سطح خانواده بوده‌اند. این مقاله بر آن است تا تأثیر دوگانه رسانه بر ناهنجاری‌های خانوادگی را بررسی نماید.

**کلیدواژه‌گان:** رسانه، خشونت، تربیت، خانواده، والدین، فرزند، جامعه، نظم، هنجار.

## رسانه و خشونت خانوادگی

رسانه‌ها به اشکال گوناگون بر اعضا و روابط افراد خانواده تأثیر می‌گذارند. برنامه‌های گوناگون رادیویی و تلویزیونی می‌تواند الگوهای رفتاری را در قالب فیلم، سریال و نمایش‌های رادیویی ارائه دهد. این الگوها از زمان کودکی در فرد درونی شده، تصویری خاص از روابط زن و شوهر و فرزندان

## چکیده

اگرچه رسانه می‌تواند به صورت مستقیم تمامی آحاد جامعه را تحت تأثیر قرار دهد اما تأثیر مهم آن از طریق اثرگذاری بر نهادهایی چون خانواده است. رسانه از ابزار گوناگونی در زمینه برنامه‌سازی برخوردار است و می‌تواند مفاهیم را در قالب‌های متنوع و جذاب به مخاطب عرضه نماید. در دنیای امروز خانواده با تحولات بزرگی روبرو شده، کاهش تعداد فرزندان، تغییر نقش زن و شوهر و دگرگونی نقش زنان در اجتماع در کنار عوامل اجتماعی دیگر ساختار خانواده را متحول کرده است. این دگرگونی‌ها تحت تأثیر عوامل متعددی به وقوع پیوسته، که رسانه‌ها را می‌توان از جمله موثرترین آنها دانست. پیامد این اثرگذاری را می‌توان در دو قالب پیامدهای مثبت همچون افزایش سطح آگاهی اعضای خانواده در زمینه‌های مختلف از جمله موضوعات و مسایل جسمی، روحی و اصلاح رفتار فردی و جمعی و پیامدهای منفی چون افزایش خشونت خانوادگی، طلاق و جرائم



ایجاد می‌کند.

امروزه بحث خشونت خانوادگی (Domestic Violence) را می‌توان در قالب کودک آزاری و خشونت زناشویی در نظر گرفت. خشونت زناشویی به دو صورت زن آزاری و شوهر آزاری قابل بررسی است که البته شکل غالب آن زن آزاری یعنی خشونت شوهر نسبت به همسر خود از کمیت بالاتری برخوردار است، از آنجا که این نوع خشونت اغلب در درون محیط خانواده روی می‌دهد و کمتر در جامعه شاهد آن هستیم، آمارهای موجود نمی‌تواند معرف وضعیت روشنی از آن باشد. (اعزازی ۱۳۷۶: ۲۱۱)

در واقع رسانه‌ها می‌توانند به صورتی پنهان قالب‌های خاص فرهنگی را در ذهن فرد ایجاد کنند، این قالب‌ها می‌تواند نوعی اقتدار در شکل مردسالاری یا تسلط مرد بر زن و هم‌چنین روابط ناسالم با فرزندان باشد هنگامی که در یک سریال تلویزیونی مرد بودن عامل سلطه بر سایر اعضا معرفی می‌شود یا درخواست‌های بجای فرزندان نادیده گرفته می‌شود و هم‌زمان پاسخ زن یا فرزندان در قالب پرخاش‌گری به نمایش درمی‌آید خشونت خانوادگی ترویج شده است. هدف سازندگان این سریال‌ها دامن زدن به خشونت‌های خانوادگی نیست بلکه برعکس ممکن است تلاش آنها در جهت ثبات و تحکیم روابط خانوادگی باشد اما بین آن چه که ما هدف می‌نامیم با آن چه که به صورت واقعی روی می‌دهد تفاوت زیادی وجود دارد. حتی ممکن است نمایش زیاده‌خواهی فرزندان یا تجمل‌گرایی، نوعی نیاز کاذب در بیننده ایجاد کرده و او را در رسیدن به چنین موقعیت‌هایی تشویق کند.

نظریه‌های جدید در زمینه خشونت خانوادگی به دنبال شناخت عوامل ساختاری هستند که خانواده را مستعد بروز خشونت می‌سازد. به عقیده این نظریه پردازان، خشونت بر ضد زنان مشکل شخصی یا خانوادگی نیست، بلکه بازتاب ساختارهای وسیع نابرابری جنسی و اقتصادی در کل جامعه است. این نظریه پردازان معتقدند خشونت مردان بر علیه همسرشان به هیچ وجه تخطی از نظم اجتماعی نیست بلکه بر عکس تایید نوع خاصی از نظم اجتماعی است و می‌توان آن را ناشی از این باور

اجتماعی فرهنگی دانست که زنان کم‌اهمیت تر و کم‌ارزشتر از مردانند و با آنان برابر نیستند. بدین ترتیب رسانه مروج نوع خاصی از رفتار تلقی نمی‌شود بلکه تنها منعکس کننده باورهایی است که جامعه به صورت ضمنی آنها را پذیرفته است.

از دیدگاه نظریه (یادگیری اجتماعی) در خانواده‌هایی که اعضای آن در دوران کودکی شاهد خشونت والدین خود بوده یا آن را تجربه کرده‌اند، احتمال بروز خشونت بیشتری وجود دارد. این نظریه به سابقه مشاهده و تجربه خشونت در خانواده اشاره دارد. هم‌چنین این تجربه می‌تواند از طریق محتوایی که رسانه ارائه می‌کند شکل گرفته و به مرور زمان تقویت شود. بدین ترتیب می‌توان گفت القای یک تفکر یا روش غلط در هر یک از زمینه‌های رفتاری می‌تواند به تشدید یا شکل‌گیری آسیب‌های جدید منجر شود. نقش رسانه عمدتاً در طرح نیازها و خواسته‌ها است، در برخی از سریال‌های تلویزیونی مردان متاهل به پنهان‌کاری و داشتن رابطه با زنان دیگر متهم می‌شوند. اگر چه هدف این سریال‌ها نشان دادن چهره‌ای نامطلوب از این رفتار است اما بیننده این سریال‌ها ممکن است با برداشت سطحی از اینگونه موارد تحت تاثیر آن قرار گیرد.

رسانه‌ها ابزاری قدرتمند در فرهنگ‌سازی و اصلاح رفتارهای اجتماعی و روابط خانوادگی هستند. بنابراین توقع می‌رود که نوع برنامه‌سازی رسانه‌ها با این هدف هماهنگ باشد اما آن چه واقعیت‌های اجتماعی نشان می‌دهد، انحطاط اخلاقی و تضعیف روابط درونی خانواده است که خشونت‌های خانوادگی را می‌توان معلول آنها دانست. بنابراین رسانه نمی‌تواند بدون درک درست از وضعیت خشونت خانوادگی در جهت کاهش آن گام بردارد. هم‌چنین خشونت قابلیت انتقال از نسلی به نسل دیگر را دارا است. کودکی که شاهد مواجهه خشونت در نزدیکان خود می‌باشد علاوه بر احتمال بالای ابتلا به اختلالات روحی، امکان این که در آینده قربانی خشونت شده یا رفتارهای خشن داشته باشد بیشتر است. (رفیعی فر ۱۳۸۶: ۸)

خشونت علیه زنان در بسیاری از جوامع دیده می‌شود اما اغلب ناشناخته مانده و به عنوان یکی از امور روزمره پذیرفته می‌شود. بیشترین میزان خشونت علیه زنان توسط همسران آنان اعمال می‌گردد بطوریکه خشونت‌های



فیزیکی و روانی اعمال شده در خانواده علاوه بر ایجاد آسیب فیزیکی، موجب تحقیر زنان نیز می‌گردد. با این حال موارد بسیاری از خشونت‌های خانگی ناشناخته باقی مانده و گزارش نمی‌گردند، شاید به این علت که برخی از زنان به خاطر قصور در وظایفشان خود را سزاوار ضرب و شتم می‌دانند، یا از آزار بیشتر شوهرانشان به خاطر تلافی و افشای اسرار خانوادگی می‌ترسند و یا به دلیل شرمندگی از موقعیتشان از افشای آن امتناع می‌کنند. متأسفانه در برخی از کشورها قانونی برای حمایت از زنان قربانی وجود ندارد. خشونت دارای عواقب فردی و اجتماعی متعددی است. از نظر فردی تاثیر خشونت بر قربانی به صورت کاهش کارایی در محیط کار، کاهش یادگیری و عدم توانایی برقراری روابط اجتماعی است. حداقل پیامدهای ناشی از خشونت خانگی، فقدان امکان برقراری روابط اجتماعی، فرار از منزل، خودکشی، ناتوانایی برای شرکت و اظهارنظر در جمع و داشتن تصور منفی از خود، انزوای اجتماعی، ترس و اضطراب، فقدان استقلال، ممانعت از بروز توانایی‌ها و استعدادها بالقوه قربانیان و مهمتر از همه تداوم خشونت است.

سازمان جهانی بهداشت اولین هدف خود در مورد خشونت علیه زنان را «شناخت مساله خشونت علیه زنان» قرار داده است. پنج اولویت اول برنامه‌های مبارزه با خشونت خانگی علیه زنان شامل موارد زیر می‌باشد: ایجاد سیاست‌های همگانی، ایجاد محیط‌های حمایت‌کننده، بازنگری خدمات دولتی، تقویت اقدام جامعه برای مبارزه با خشونت خانگی علیه زنان و توسعه مهارت‌های فردی و اجتماعی مردم برای زندگی عاری از خشونت.

رسانه‌ها در تمامی این پنج مورد نقش مهمی ایفا می‌کنند. در بعضی موارد اثرات فوری پخش یک سریال تلویزیونی را می‌توان در قالب گفتار یا رفتار افراد مشاهده نمود. برنامه‌های رادیویی نیز در قالب تکست و طرح موضوعات اجتماعی و خانوادگی نقش مهمی در اصلاح یا کاهش خشونت‌های خانوادگی دارند.

خشونت علیه زنان در تمامی کشورها، حتی در کشورهای پیشرفته‌ای که قوانین محکمی جهت جلوگیری از خشونت علیه خانواده دارند، نگران‌کننده است. در این کشورها رسانه‌ها به عنوان عامل مهمی در

جهت کاهش خشونت به کار گرفته می‌شوند در واقع این خواست دولتها و نهادهای اجتماعی است اما در مقابل بخش تجاری رسانه‌ها و به ویژه شبکه‌های تلویزیونی خصوصی با نمایش فیلم‌های اکشن به این موضوع دامن می‌زنند، می‌توان گفت منافع اجتماعی که دولتها آنرا دنبال می‌کنند با منافع مالی که رسانه‌های خصوصی به دنبال آن هستند در تضاد قرار دارد. پخش صحنه‌های خشن در فیلم‌های سینمایی رفتار خشن را در افراد برمی‌انگیزد چرا که خشونت، تمایل به خشونت را کاهش نمی‌دهد بلکه خشونت موجد خشونت است، مشاهده خشونت در تلویزیون موجب افزایش پرخاشگری در میان تماشاگران می‌گردد. (ارنسون ۱۳۶۹: ۱۸۶)

از سوی دیگر افرادی که قربانی خشونت‌های خانوادگی قرار می‌گیرند (اغلب زنان و کودکان نیز به دنبال راه حل‌هایی برای مقابله با آن برخاسته‌اند. پخش برنامه‌هایی که از تساوی حقوق زن و مرد و حقوق کودک سخن می‌گوید و موضوعاتی که توسط حقوقدانان، مشاوران، روانشناسان و جامعه‌شناسان از طریق رسانه مطرح می‌شود تلاش بزرگی برای افزایش میزان آگاهی افراد از حیطه وظایف و مسئولیت‌هایشان است. کافی است به وضعیت تنبیه بدنی دانش‌آموزان در مکاتب و فرزندان در خانه در طی دو دهه اخیر توجه کنیم تا این تحول بزرگ را به خوبی درک نماییم. زنان با شیوه‌های دیگری نیز سعی در ارتقا جایگاه خود در خانواده داشته و دارند، افزایش چشمگیر زنان با تحصیلات دانشگاهی را نمی‌توان بدون تاثیرپذیری از رسانه دانست. معرفی چهره‌های از زنان که در موقعیت‌های مناسب اجتماعی فعالیت می‌کنند و از جایگاهی مساوی با مردان برخوردارند از جمله عمل‌کردهای مهم رسانه است. در مجموع می‌توان رسانه را ابزاری نیرومند در کنترل و گسترش خشونت خانگی دانست، جهت‌گیری رسانه به سیاست‌های کلان آن و اهدافی بستگی دارد که آنها دنبال می‌کنند.

### نقش رسانه در جرائم اجتماعی

از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان، ارتکاب جرم نتیجه مشکلات خانوادگی است. آنها در تعریف خود از مشکلات خانوادگی به مسایل متعددی اشاره دارند که می‌توان آنها را در مقوله‌هایی چون طرد فرزندان از سوی والدین، فقدان

ارتباط هیجانی و عدم حمایت فرزندان از سوی والدین خلاصه کرد. برخی از اندیشمندان نیز به فقدان انسجام در خانواده و نظارت نداشتن والدین بر فرزندان و ازدواج مجدد آنها به عنوان عوامل اصلی اشاره می کنند. از سوی دیگر اخبار شنیداری و دیداری در ارائه تصویر جرم به مردم و توسعه سازمانهایی مانند پلیس در جامعه نقش مهمی دارند. رسانه ها هم چنین نقش مهمی در چگونگی شکل گیری افکار عمومی در مورد جرم و بزه کاری ایفا می کنند (فرجیها ۱۳۸۵: ۸۲).

بدین ترتیب می توان گفت رسانه با تاثیرگذاری بر ساختار خانواده از یک سو و با ارائه تصویری از جرم از سوی دیگر بر شکل گیری یا کاهش جرائم اجتماعی موثر واقع می شود. تاثیر رسانه ممکن است در مواردی به صورت مستقیم منجر به ارتکاب جرم شود اما این

تاثیر عام نبوده و در مواردی خاص به صورت موردی گزارش شده است. دیدن صحنه سرقت یک بانک یا ربودن یک شئی از مغازه و دوکان یا دزدی خانوادگی ممکن است بیننده نوجوانی را به ارتکاب جرم بکشانند. اما خارج از چارچوب رسانه های رسمی کشور تاثیر فیلم های ماهواره ای یا ویدئویی که بر روی آنها هیچ گونه کنترلی وجود ندارد شدیدتر و عمیق تر است. ارتکاب جرائم جنسی اغلب تحت تاثیر این گونه فیلم ها بوده و مرتکبین آنها خود به این تاثیر اعتراف نموده اند. برنامه های تلویزیونی و به ویژه سریال هایی که در خارج از کشور تولید می شود، با توجه به موضوع و نوع ساخت آن از بیننده زیادی برخوردار است اما در بسیاری موارد دچار انحراف از اصولی شده که جامعه به شدت به رعایت آن

محتاج است. ترویج تجمل گرایی، نشان دادن زندگی افراد مرفه و خانه هایی که برای بسیاری از مردم تنها یک رویا محسوب می شود آثار و پیامدهای زیانباری بر جای می گذارد.

نظریه بازتاب رسانه ای جرم مدعی است که رسانه ها با نمایش مستمر تصاویر فریبنده و خوشایند از ارتکاب جرم و اسطوره سازی از مجرمان، کنترل های درونی را تضعیف می کنند. این امر در نظریه های روان شناسانه در مورد مهارزدایی و حساسیت زدایی در بخش شکل گیری انگیزه

ارتکاب جرم بررسی شده است و نظریه کنترل اجتماعی هیرش می گوید افراد زمانی بزهکار می شوند که نسبت به قیود اجتماعی کم اعتنا یا بی اعتنا شوند در این نظریات رسانه ها تاثیر معناداری بر تصویر کلی جرم در درون جامعه دارند، گستره این تاثیر تا آن جا است که می توان گفت انگاره

**نظریه های جدید در زمینه خشونت خانوادگی به دنبال شناخت عوامل ساختاری هستند که خانواده را مستعد بروز خشونت می سازد. به عقیده این نظریه پردازان، خشونت بر ضد زنان مشکل شخصی یا خانوادگی نیست، بلکه بازتاب ساختارهای وسیع نابرابری جنسی و اقتصادی در کل جامعه است. این نظریه پردازان معتقدند خشونت مردان بر علیه همسرشان به هیچ وجه تخطی از نظم اجتماعی نیست بلکه بر عکس تایید نوع خاصی از نظم اجتماعی است و می توان آن را ناشی از این باور اجتماعی فرهنگی دانست که زنان کم اهمیت تر و کم ارزشتر از مردانند و با آنان برابر نیستند. بدین ترتیب رسانه مروج نوع خاصی از رفتار تلقی نمی شود بلکه تنها منعکس کننده باورهایی است که جامعه به صورت ضمنی آنها را پذیرفته است.**

هایی که بر آگاهی عموم درباره جرم سایه افکنده است عمدتاً محصول رسانه ها است. این پدیده را می توان تصویر رسانه ای رایج جرم (popular media images of crime) نامید. گرینر معتقد است درس هایی که ما در دوران کودکی از تلویزیون می آموزیم احتمالاً پایه هایی برای جهان بینی و وسیع ما می گردند. تلویزیون منبع معناداری از ارزش های عمومی، عقاید قالبی، ایدئولوژی و دیدگاهها است (وایت ۱۳۸۳: ۵۳).

در تحقیقات دیگر، عوامل درونی و بیرونی موثر بر عدم ارتکاب بزهکاری نیز بررسی شده است. عامل «وابستگی» که حضور پدر و مادر در خانواده، ازدواج نکردن مجدد مادر، توجه و تشویق والدین، آرام بودن محیط خانواده و نیز صمیمی بودن رابطه نوجوان و والدین را نشان می دهد از



مهمترین عوامل موثر بر بزهکاری است. این بررسی‌ها نشان می‌دهد پایداری وضعیت خانواده در ممانعت از بزهکاری نوجوانان بسیار موثر است. چرا که در این سن نوجوان به دنبال کسب هویت و الگو است نقش پدر و مادر در خانواده موثرتر می‌شود. می‌توان گفت خانواده‌هایی که بر اعمال فرزندان خود نظارت ندارند و کمتر مقررات و استانداردهای مشخصی در قبال رفتارهای غیرقابل قبول آنها وضع و از برخورد قاطعانه در مقابل رفتارهای خلاف فرزندان خود پرهیز می‌کنند، زمینه‌ساز جرم‌ها را مساعد می‌سازند. در واقع نقش رسانه‌ها در این است که می‌توانند هنجارهای اجتماعی موجود در جامعه را تقویت یا تضعیف نمایند. هنگامی که باورها و اعتقادات فرد نسبت به یک موضوع کمرنگ شده یا از بین می‌رود نوعی رهایی رفتاری در او پدید می‌آید به طوری که خود را از قید و بندهای گذشته رها می‌کند. اگر فردی قویاً باور داشته باشد که برخی رفتارهای انحرافی درست نیست، مشارکت در آن رفتار برای او دور از تصور است. (رابرتسون ۱۳۷۴: ۱۷۶)

تامپسون معتقد است تاثیر خانواده، همالان و دسته‌ها (gangs) در بزهکاری بیش از سایر عوامل است و خانواده نقش مهمی در پیشگیری و کنترل بزهکاری دارد. سایر اندیشمندان نیز در کنار خانواده به علل و عوامل دیگری اشاره دارند که منشا درونی و بیرونی دارد اما همه آنها به تاثیر عمیق رسانه در این مورد معتقدند. در مجموع می‌توان گفت این نظریات معتقدند: رسانه‌های دیداری و شنیداری با انعکاس اخبار و رویدادهای جنایی قبح و زشتی رفتارهای مجرمانه را در جامعه از بین می‌برند و وقوع جرم را امری عادی و طبیعی نشان می‌دهند. در این شرایط اجتماع پس از مدتی به این زشتی‌ها عادت می‌کند و زمینه سقوط ارزش‌های اجتماعی و هنجارهای زندگی سالم فراهم می‌گردد. (رحمانیان، ۱۳۷۸: ۶۲)

از دیگر آسیب‌های اجتماعی مهم در کشور ما طلاق است. در بحث طلاق، آن چه مهم است جدایی عاطفی افراد از یکدیگر است، طلاق پنهان یا طلاق عاطفی به معنای زندگی در زیر یک سقف بدون همدلی و علاقه متقابل است که خود زمینه را برای طلاق واقعی مهیا می‌سازد. تحقیقات نشان دهنده بالا رفتن میزان طلاق و

جدایی، به تاخیر افتادن سن ازدواج دختران و تولد نخستین فرزند آنها، محدود شدن تعداد فرزندان، افزایش تعداد نسبت زنان دارای تحصیلات عالی و نشان دهنده تغییرات پدید آمده در نهاد خانواده است (رفعت‌جاه، ۱۳۸۳: ۱۳۵)

طلاق نیز مانند سایر آسیب‌های اجتماعی تحت تاثیر عوامل متعددی است و تاثیر رسانه‌ها نیز در این مورد می‌تواند به صورت غیر مستقیم باشد. در واقع رسانه‌ها نقشی کلیدی در تبیین شکل‌گیری فشار ناشی از خلاء هنجاری (Anomic Strain) ایفا می‌کنند.

رسانه‌ها ممکن است با ارائه تصاویری از چشم و هم‌چشمی عمومی در مورد برخورداری از یک زندگی مرفه، احساس محرومیت نسبی را تشدید می‌کنند و موجب وارد آمدن فشار برای رسیدن به سطوح بالای موفقیت می‌شوند. در واقع صرف نظر از طلاق‌هایی که به علت عدم شناخت زوجین از یکدیگر صورت می‌گیرد یا طلاق‌هایی که تنها علت اقتصادی دارند، آنچه که به عنوان یک قاعده کلی مطرح می‌شود برآورده نشدن توقعاتی است که زوجین از یکدیگر داشته‌اند. رسانه‌ها در شکل‌گیری این توقعات و انتظارات نقش مهمی دارند. انتظاراتی که رسانه از طریق نمایش فیلم و سریال یا در قالب‌های دیگر عرضه می‌کند و افراد دنبال دست‌یابی به آنها هستند، نقش رسانه در نشان دادن چهره‌ای مطلوب از اشتغال زنان اگر چه می‌تواند مثبت ارزیابی شود اما زمینه‌هایی را برای شکل‌گیری اختلافات درون خانوادگی مهیا می‌سازد. حتی نشان دادن سهولت امر طلاق و از بین بردن قبح آن می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های زوجین مؤثر باشد.

## نقش رسانه در کاهش خشونت خانوادگی و

### تربیت فرزندان

خانواده مهم‌ترین نقش را در تربیت فرزندان به عهده دارد. در واقع باورها و اعتقادات دینی و جامعه‌پذیری ابتدا در خانواده شکل می‌گیرد. از نظر کوئن با صنعتی شدن جوامع، ساخت، کارکردها و اقتدار خانواده دچار دگرگونی عظیمی شده است و مهم‌ترین پیامد گذار از خانواده سنتی به خانواده صنعتی شهری، جانشینی خانواده هسته‌ای به جای خانواده گسترده بوده است. در نتیجه خانواده نقش خود در تربیت اجتماعی فرزندان را به مکاتب و آموزشگاه‌ها واگذار کرد و



می توان گفت روابط سودجویی بجای مهرجویی و منفعت در مقابل اخلاق قرار گرفت و خانواده با کارکردهای گذشته اش به حاشیه رانده شد. اکنون جوامع غربی به سوی نوعی از خانواده جمعی پیش می روند که ارزش عمده در آن، انعطاف پذیری (Flexibility) است (رئوف ۱۳۷۷: ۴۲).

در این میان رسانه ها از طریق تأثیرگذاری بر ارتباط منفی بین والدین و فرزندان منشأ تحولات بزرگی در تربیت فرزندان می شوند. نسل جوان امروز در مقایسه با نسل های گذشته کمتر زیر بار ارزش های دیکته شده توسط خانواده می رود و به طور خلاصه می توان گفت امروزه تنها مکاتب، مدارس و مساجد و سایر نهادهای اجتماعی جایگزین نقش تربیتی فرزندان نشده اند بلکه رسانه نیز نقش مهمی در این میان دارد و فرزندان الگوهای رفتاری خود را در بسیاری موارد از رسانه اخذ می کنند. جای تعجب نیست که هنر پیشگان و بازیگران فیلم ها و سریال ها بیش از معلمان مدارس و اساتید دانشگاه بعنوان الگو شناخته می شوند.

فقدان یا ضعف کنترل فرزندان در خانواده احتمال بروز ناهنجاری ها را افزایش می دهد. ضعف کنترل اجتماعی و کنترل خانوادگی نشان از نابسامانی دارد و فرزند می تواند دست به اقداماتی بزند که موافق عقاید والدین خود نباشد. یکی از دلایل مهم این وضعیت شفاف نبودن روابط اعضای خانواده است. از سوی دیگر والدین شناخت درستی از شیوه ها و روش های متناسب برای کنترل فرزندان خود پیدا نکرده اند و این امر باعث شده است تا والدین دچار تعارض شدیدی در رفتار خود شوند. بسیاری از والدین در شیوه برخورد با معضلات فرزندان خود شدیداً اظهار عجز می کنند و فرزندان نیز به خوبی از فقدان توانایی والدین خود آگاهی دارند. در اینجا است که باید به نقش فعال و مؤثر رسانه در تربیت فرزندان اشاره کنیم.

برنامه هایی که با موضوع مشاوره خانوادگی در رادیو و تلویزیون تولید می شود اغلب راهکارهایی را مطرح می کنند که والدین به کمک آنها بتوانند بر ضعف کنترل خویش غلبه کنند. هنگامی که والدین در انجام مقاصد خویش احساس ناتوانی می کنند اقدام به اعمال کنترل از

طریق بکارگیری خشونت می کنند. به عبارت دیگر هنگامی که رسانه ها برخی از کجروی ها را به گونه ای نمایش می دهند که فاعل آنها فردی موفق مطرح می شود، ناهنجار بودن کجروی نیز کمرنگ شده و حتی از بین می رود.

نظریه «کنترل» می گوید افراد جز در صورتیکه آموخته باشند مرتکب خلاف نشوند به گونه ای ضد اجتماعی رفتار خواهند کرد. روک معتقد است این آموزش نقش مهمی در رفتار فرد دارد و تعیین کننده رفتارهای آتی او نیز خواهد بود. فرزندان به این نوع آموزش نیازمندند، اگر محیط خانواده قادر به انجام آن نباشد، این الگوها به شکل دیگری در ذهن آنها جایگزین می گردد. باید توجه داشت که منظور از محیط خانواده تنها نگرش والدین نیست بلکه شیوه رفتار آنها نسبت به یکدیگر عامل مهمی است که فرزندان از آن الگو برداری می کنند. پرخاشگری در محیط خانواده طیفی از شکلهای و گونه های متفاوت به خود می پذیرد که بدرفتاری با کودکان در یک سوی آن قرار دارد و نگرش ها و گفتارهای پرخاشگرانه والدین در سوی دیگر. باندورا معتقد است در همین عرصه تربیتی کودکان با شدت تمام در معرض نمونه هایی روششن و زنده از قهر و اجبار (Coercion) و پرخاشگری قرار می گیرند و عمل والدین آن نمونه ها را به عنوان شیوه های مطلوب حل اختلاف و اظهار تمایلات و خواسته ها به آنان معرفی می کند.

بنابراین رسانه هم می تواند از طریق تأثیرگذاری بر روابط بین زوجین، فرآیند تربیت فرزندان را تحت تأثیر قرار دهد و هم بصورت مستقیم بر اندیشه و طرز رفتار فرزندان مؤثر واقع شود. این تأثیر حتی می تواند ساختار خانواده را با تغییراتی عمیق روبرو سازد. رسانه می تواند با شیوه های گوناگون تصور درستی از موقعیت های مناسب و رفتار متناسب با آن را ایجاد نماید. این تأثیر جدای از کنترل اجتماعی غیر رسمی است که در جامعه یا مکتب، صورت می گیرد بلکه اثر آن را باید به ابزارهای درونی مربوط دانست، رسانه می تواند بر نیازهایی مانند عشق و تعلق و احترام تأکید نماید و از طریق آنها فرد را تحت تأثیر قرار دهد. (سلیمی، ۱۳۸۵: ۵۰۷).

دیدگاههای نوین جامعه شناسی تأکید زیادی بر نقش



باورهای دینی در آرامش بخشی و احساس آرامش دارند. اندیشمندانی چون پیتر برگر (Peter berger) معتقدند دین سایبان مقدسی است که انسانها را از گزند حوادث و ناامیدی ها نجات می دهد. بنابراین اگر خانواده در ایجاد باورهای مذهبی و اخلاقی فرزندان خود ناتوان باشد زمینه لازم برای ارتکاب جرائم گوناگون توسط آنها را فراهم می سازد، چرا که اعتقادات دینی در خانواده

نقش مهمی در ثبات و تعادل روحی افراد داشته و احساس شادی و رضایت را در آنان تقویت می کند. دینداری باعث معنادادن به زندگی می شود، از افراد حمایت روانی بعمل می آورد، همبستگی اجتماعی را تقویت نموده و بر رفتار آنان کنترل ایجاد می کند (سلیمی، ۱۳۸۵: ۵۱۲).

در برخی از کشورها مانند کوبا ساختار نظام خانواده چنان از هم پاشیده، که می توان گفت میزان کنترل والدین بر فرزندان به حداقل ممکن کاهش یافته است. فرزندان احترام به والدین و بزرگترها، رعایت هنجارها و قوانین اجتماعی و شیوه های مناسب و مجاز پیشرفت های اجتماعی را از طریق برنامه های گوناگون رسانه می آموزند اینک رسانه در این زمینه نقشی مثبت یا منفی دارد به محتوای برنامه های آن مربوط می شود. در واقع در اینجا هم فرستنده پیام و هم

گیرنده آن دارای اهمیت هستند. تلویزیون در خانواده های متحد و سالم هماهنگی و وفاق را افزایش می دهد، در صورتی که در خانواده های متزلزل، به پراکندگی

دامن می زند. (کازنو، ۱۳۸۴: ۱۵۳)

رسانه می تواند با ایجاد اعتماد در فرزندان، زمینه لازم برای قبول ارزشهای اجتماعی از طریق خانواده را فراهم سازد. کار اریکسون در مورد اهمیت اعتماد در دوره رشد اولیه کودک، نگرش های عمده ای را ارائه می دهد. او معتقد است اعتماد تنها به معنای اتکاء شخص به تأمین کنندگان خارجی اش را یاد گرفته است بلکه این را نیز فرا گرفته که

می تواند به خودش اعتماد کند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۱۲)

آنچه که امروزه دیده می شود نشان دهنده این واقعیت است که در خانواده هایی که ارتباطات صمیمی بین والدین و فرزندان وجود دارد، والدین قادر به کنترل رفتارهای فرزندان خود بوده و ارزشهای خود را به شیوه هایی مقبول ارائه نموده اند. اما در بیشتر خانواده ها که تنها تحت تأثیر عوامل بیرونی و از جمله رسانه ها بوده اند الگو برداری فرزندان متفاوت از خواسته های والدین بوده است. در کشور ما با همه کاستی هایی که در نقش رسانه وجود دارد تأثیر آن بر تربیت فرزندان تأثیری مثبت بوده است و در مجموع فرزندانانی که از

تربیت مناسب برخوردار نبوده اند اغلب تحت تأثیر دوستان یا رسانه های غیر رسمی و بیگانه قرار گرفته اند.

**رسانه، خانواده، و چالشهای آینده**

**خشونت علیه زنان در بسیاری از جوامع دیده می شود اما اغلب ناشناخته مانده و به عنوان یکی از امور روزمره پذیرفته می شود. بیشترین میزان خشونت علیه زنان توسط همسران آنان اعمال می گردد بطوریکه خشونت های فیزیکی و روانی اعمال شده در خانواده علاوه بر ایجاد آسیب فیزیکی، موجب تحقیر زنان نیز می گردد. با این حال موارد بسیاری از خشونت های خانگی ناشناخته باقی مانده و گزارش نمی گردند، شاید به این علت که برخی از زنان به خاطر قصور در وظایفشان خود را سزاوار ضرب و شتم می دانند، یا از آزار بیشتر شوهرانشان به خاطر تلافی و افشای اسرار خانوادگی می ترسند و یا به دلیل شرمندگی از موقعیتشان از افشای آن امتناع می کنند. متأسفانه در برخی از کشورها قانونی برای حمایت از زنان قربانی وجود ندارد. خشونت دارای عواقب فردی و اجتماعی متعددی است. از نظر فردی تأثیر خشونت بر قربانی به صورت کاهش کارایی در محیط کار، کاهش یادگیری و عدم توانایی برقراری روابط اجتماعی است.**

خانواده در دوران مدرن دچار تحولات عظیمی شده است که می توان آنرا در بخشهای زیر خلاصه نمود:

۱) تغییرات ساختاری: که خانواده را از شکل گسترده به هسته ای و سپس به صورت خانواده های تک نفری و تک والدی در آورده و زندگی مشترک بدون ازدواج را رواج داده است.

۲) تغییرات ارزشی: بطوریکه در دوران مدرن ارزش هایی چون وفاداری زن و مرد نسبت به یکدیگر تولید مثل و تولد فرزندان، روابط خویشاوندی، قومیت و سرپرستی مردان و نان آور بودن آنها و خانه دار بودن زنان بسیار کم رنگ شده است.

۳) تغییرات عملکردی: نقش های سنتی مرد، زن و فرزندان در درون خانواده دچار تحول شده است. نقش تعیین کننده مرد در معیشت از انحصار او بیرون آمده و با ورود انبوه زنان به کارهای خارج از خانه، قدرت چانه زنی آنها افزایش یافته است (شیخی، ۱۳۸۰: ۴۲)

اگر چه در کشور ما جدایی فرزندان از خانواده مانند غرب نیست و روابط عاطفی بین فرزندان و والدین حتی در سنین بالا نیز ادامه می یابد و در بسیاری موارد وابستگی اقتصادی به والدین نیز امری معمول محسوب می شود با این حال در کشور ما نیز تحول در ساختار خانواده کاملاً محسوس است. اینکه رسانه تا چه حد می تواند این روند را اصلاح کند یا خود عاملی بر تشدید آن باشد یا این که اصولاً این تغییرات الزامی و غیرقابل کنترل است همه از سئوالات مهم در این زمینه است. آنچه می توان گفت اینکه دولت‌ها بنا به مصالح خود سعی بر آن دارند تا از پتانسیل رسانه در جهت هدایت افکار عمومی جامعه و تأثیر گذاری بر نهادهایی چون خانواده، روند مطلوبی را ایجاد نمایند تا بتوانند نقش خود را در جهت کنترل اجتماعی بخوبی ایفا کنند.

بنابر این، رسانه ها در برنامه های خود ابتدا باید شناخت درستی از وضعیت کنونی خانواده ها داشته باشند و بر مبنای این شناخت الگوهای خود را ارائه کنند، در کشور ما دو بخش سنتی و مدرن در کنار یکدیگر دیده می شود، در حالی که شهرهای بزرگ شکل جدید خانواده را تجربه می کنند در روستا و قریه ها نظام سنتی خانواده همچنان قدرتمند است و از آنجا که رسانه طیف وسیعی از

مخاطبان را گروه هدف خود می داند برنامه ریزی علاوه بر دشواری با نوعی ظرافت و دقت نظر نیز روبرو است. به عبارت دیگر ابتدا باید تعریف درستی از کارکردهای خانواده ارائه دهیم تا نوع برنامه سازی برای آن و اهدافی که در رسانه مورد توجه است، وضوح بیشتری یابد.

بدین ترتیب هنگامی که رسانه چهره نادرستی از خانواده ارائه دهد که با واقعیت های موجود در جامعه هماهنگ نیست، پذیرش آن از سوی مخاطب نیز با دشواری بسیاری روبرو خواهد بود. در برخی از سریال ها و فیلم های تلویزیونی پدیده اشتغال زنان بصورتی مثبت نگریسته می شود و آنرا نشانه ای از همکاری و هماهنگی بین زوجین و مؤثر بودن نقش زنان در جامعه می دانند در حالی که در پاره ای از سریال ها این موضوع یک آفت تلقی شده و سعی بر آن است تا نقص در تربیت فرزندان و حتی سردی روابط خانوادگی به اشتغال زنان نسبت داده شود، در واقع رسانه موظف است سیاست واحدی در قبال پدیده های موجود داشته باشد. تحول بزرگ دیگر در ساخت درونی روابط خانواده است بطوری که باعث ایجاد تحول در نقش اعضا خانواده گردیده است.

وضعیت امروز «خانواده افغانستانی» مصداقی از این موضوع است. در گذار از سنت به مدرنیته و به همراه تغییرات آشفته فرهنگی جامعه ما، خانواده ها دگرگونی های گسترده ای را تجربه می کند. درک این دگرگونی و پیش بینی آثار و عواقب آن، از ابعاد مختلف می تواند حائز اهمیت باشد.

به همان اندازه که تفاوت های وسیعی در خانواده های باگرایش های مذهبی وجود دارد، در خانواده های بی تفاوت و یا با گرایش کمتر به مذهب هم، تفاوت ها گسترده و غیرقابل تصور است. بعضی از خانواده ای افغانستانی اصول و مفاهیمی از سنت را هنوز یدک می کشد، و از آن طرف، خود را در مسیر مدرنیته قرار داده است. اگر چه این دوگانگی همیشه مستلزم تقابل نیست ولی عدم شفاف سازی وضعیت، تقابل های جدی را به وجود آورده و خواهد آورد. مفاهیمی مانند فامیل، محرم و نامحرم، تعصب و غیرت، فرمانبری از بزرگترها، آبرو و حیثیت خانوادگی و غیره، به دلیل شرایط یادشده، در خانواده های مختلف، معانی و تعبیرهای متفاوتی پیدا کرده اند.



می توانیم بعضی از رفتارهای خانواده هایی که به شیوه های خاص خود زندگی می کنند را فساد و بی بندوباری تلقی کنیم و می توانیم به این رفتارها به عنوان نشانه هایی از دگرگونی های مرحله گذار نگاه کنیم. در چنین وضعیتی رسانه باید رویکردی را اتخاذ کند که در آن با حفظ مفاهیم ارزشی و سنت های مورد قبول، تحولات عمیق دنیای مدرن نیز مورد توجه قرار گیرد.

### نتیجه

در دهه های اخیر شاهد تحولات سریع و گسترده ای در تمامی ابعاد زندگی اجتماعی و از جمله خانواده بوده ایم. نهاد خانواده تحت تأثیر عوامل متعدد درونی و بیرونی این تغییرات را تجربه کرده است. رسانه ها به عنوان یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر تحولات خانواده نقش اساسی در دگرگونی روابط درونی بین اعضاء آن داشته اند. این تحولات باعث سست شدن پیوندهای درون خانواده، افزایش طلاق، ناتوانی در تربیت فرزندان و... شده و از سوی دیگر پیامدهای مثبتی چون افزایش سطح آگاهی اعضاء خانواده، شناخت روش های بهتر در برخورد با فرزندان، استفاده بهتر از امکانات بهداشتی، آموزشی و... داشته است. در واقع رسانه از سویی باعث تقویت برخی از ارزش های اجتماعی و از سوی دیگر باعث تضعیف آنها شده است. آنچه می تواند نقش و اهمیت رسانه در بعد مثبت آن افزایش دهد شناخت علمی و دقیق ویژگی ها و کارکردهای نوین خانواده است و تنها در این صورت است که رسانه می تواند با تولید برنامه های مناسب ضمن دستیابی به اهداف تعریف شده از پیامدهای ناخواسته آن جلوگیری کند و رسانه می تواند با اثرگذاری مستقیم و غیرمستقیم بر نهاد خانواده بسیاری از ناهنجاری های درون خانواده را کاهش دهد و در تعالی خانواده مؤثر واقع شود. از آنجا که الگوسازی رسانه برای والدین و فرزندان امری بدیهی است و تجربیات فراوانی این موضوع با به اثبات رسانده است عملکرد رسانه در قالب طرح الگوهای موفق ضمن تقویت باورهای درست و تصحیح نگرش های نادرست منجر به تغییر رفتار به عنوان هدف غایی آموزش خواهد گردید.

### منابع

- ۱- ارنسون، الیوت، روان شناسی اجتماعی، ترجمه حسین شکر کن، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۶۹.
- ۲- رابرتسون یان، درآمدی بر جامعه با تأکید بر نظریه های کارکرد گرایی، ترجمه حسین بهروان، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴.
- ۳- رحمانیان، منصور، تأثیر رسانه های گروهی بر پیشگیری از جرم، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، (۱۳۷۸).
- ۴- رفیعی فر، شهرام، برنامه مداخلات چند بخشی برای پیشگیری و کنترل خشونت خانگی در کشور، انتشارات معاونت سلامت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، ۱۳۸۶.
- ۵- رئوف، عزت، مشارکت سیاسی زن، ترجمه محسن آرمن، نشر قطره، ۱۳۷۷.
- ۶- سلیمی، علی و داوری، محمد، جامعه شناسی کجروی، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵.
- ۷- شیخی، محمد تقی، جامعه شناسی زنان و خانواده، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰.
- ۸- فرجیها، محمد، بازتاب رسانه ای جرم، فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی شماره ۲۲، ۱۳۸۵.
- ۹- کارلسون و دیگران، خانواده درمانی، ترجمه عفت نوابی نژاد، انتشارات انجمن اولیاء و مربیان، ۱۳۷۸.
- ۱۰- کازنو، ژان، جامعه شناسی وسایل ارتباط جمعی، ترجمه باقر ساروخانی، چاپ هشتم انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۴.
- ۱۱- گیدنز، آنتونی، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، نشر مرکز، ۱۳۸۴.
- ۱۲- مشکانی، محمدرضا، سنجش عوامل درونی و بیرونی خانواده بر بزهکاری، مجموعه مقالات پرخاشگرایی و جنایت، نشر آگه، ۱۳۸۱.
- ۱۳- وایت، رابرت و فیونا هینز، جرم و جرم شناسی، ترجمه علی سلیمی، مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.

# پدیده تبعیض جنسیتی و پیامدهای آن در اجتماع

■ فریبا زمانی  
■ استاد دانشگاه

## چکیده:

اندیشه تفاوت بین زن و مرد یکی از مسائلی است که همواره با بشر همراه بوده است، از این رو بررسی نقش جنسیت در قبول مسؤولیت‌ها و ایفای نقش هر یک از جنسیتها در جامعه همیشه یکی از مسائل بحث‌برانگیز در جامعه بوده است. جامعه‌شناسان تمایز مهمی میان «جنس» Sex و «جنسیت» Gender قایل‌اند. آنان اصطلاح «جنس» را بر تفاوت‌های بیولوژیک میان زن و مرد اطلاق می‌کنند، حال آنکه اصطلاح «جنسیت» را ناظر بر ویژگی‌های روان-شناختی، اجتماعی و فرهنگی می‌دانند که جامعه آن را تعیین می‌کند و هویت زنانه یا مردانه افراد را در طول زندگی آنان شکل می‌دهد.

درافغانستان امروزه شاهد تغییرات زیادی در رفتارهای وابسته به جنسیت هستیم، به ویژه از دو دهه پیش تاکنون که جامعه، شاهد حضور فراگیر زنان در موقعیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بوده است. حضور روزافزون زنان در دستگاه‌های اجرایی و بازار اشتغال و موفقیت چشمگیر آنان در آزمون دانشگاه‌ها، تصویری متفاوت از جامعه افغانستان به دست داده است و به نظر می‌رسد روند تحولات اجتماعی همچنان به سمت توسعه نقش زنان پیش می‌رود. در چنین شرایطی، توجه به تغییر جنسیت و اینکه مسیر ارزشها و نگرش‌های اجتماعی، با گسترش حضور زنان در جامعه به کدام سو می‌رود و آیا حضور روزافزون زنان در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی

به مفهوم تغییر جدی در حوزه گرایش‌ها و باورهای عمومی است، پرسشی کلیدی است. تحقیق حاضر با استفاده از روش توصیفی با رویکردی به مشارکت اقتصادی زنان در بازار کار و با هدف شناخت تأثیر اشتغال زنان بر حیطه وظایف و مناسبات درون خانواده به بررسی جامعه‌پذیری و نقش‌های جنسیتی و تفاوت جنسیت در انتساب نقش‌ها می‌پردازد. به علاوه نظریه‌های موجود در این زمینه را بررسی می‌کند و در نهایت به تأثیر اشتغال زنان بر روابط و مناسبات با همسر، خصوصیات فرزندان و روحيات و ذهنيات خود می‌پردازد.

**واژگان کلیدی:** جنس، جنسیت، هویت جنسیتی، اشتغال، تحول اجتماعی،

## مقدمه

امروزه تمامی اندیشمندان توسعه‌براین موضوع که مهم‌ترین پیش‌نیاز توسعه مشارکت همه انسان‌هاست، توافق نظر دارند. منظور از توسعه، تعالی انسان‌هاست و در تعالی انسان‌ها همه ابعاد سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ملحوظ شده است. مطمئناً جامعه‌ای که می‌خواهد به توسعه دست یابد، به جای اینکه صرفاً به عوامل مادی متکی باشد باید در جهت تعالی انسانها و کاهش نابرابری‌ها بکوشد؛ نابرابری‌هایی در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نابرابری‌هایی که معیار آن جنسیت انسان‌هاست. در کشور ما تجربه برنامه‌ریزی و تحول در دیدگاه‌ها و استراتژی‌های توسعه نشان داده است که کاهش



نابرابری‌ها در درآمد و مصرف و کاهش نابرابری‌ها در ابعاد سیاسی و اجتماعی با هدف افزایش مشارکت داوطلبانه همه انسانها چه زن و چه مرد یک ضرورت بوده و انگیزه نیرومندی در فرآیند توسعه محسوب می‌گردد. ولی متأسفانه هنوز یکی از نابرابری‌های تکان‌دهنده در توسعه انسانی تفاوت‌ها براساس جنسیت می‌باشد. اگرچه در کشورهای صنعتی، فاصله جنس‌ها در زمینه‌های آموزش و بهداشت کاهش یافته است اما در اشتغال و دستمزدها کماکان باقی است. زنها سهم کمتری از درآمد ملی را به دست می‌آورند. به این ترتیب با همه پیشرفت‌ها هنوز فاصله زنان و مردان زیاد است.

توده زنان در جامعه ما، طی سالهای متمادی در مناسبات اجتماعی و سیاسی در حاشیه نگهداشته شده و نقش آنان در عرصه‌های اقتصادی نادیده گرفته شده است. ولی در دهه اخیر با حمایت جامعه بین‌المللی و با گسترش امکانات سوادآموزی برای زنان و ارتقاء سطح سواد آنان، پایگاه اجتماعی، اقتصادی زنان دچار تحولاتی شده و زنان با دست یافتن به خودباوری و توانمندی‌های خود، سهم بیشتری را از مدیریت خانه و جامعه طلب کرده‌اند.

امروزه با حضور بیشتر زنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، ارزشهای اجتماعی و فرهنگی جامعه دگرگون شده و با ایجاد تحول در نگرش زنان نسبت به پایگاه و موقعیت خود در جامعه، انتظارات آنان نیز افزایش یافته است.

### طرح مسئله

از ویژگی‌های دنیای امروز تغییرات و تحولات سریع اجتماعی است. این تغییرات در حوزه فکر و فرهنگ روندی پرشتاب داشته است. در عصر حاضر شاهد مسائل متعدد و متفاوتی در خصوص انسان امروز به طور عام و انسان با توجه به ویژگی‌های جنسیتی‌اش به طور خاص بوده است. تحولات اواسط قرن نوزدهم، که به شکل‌گیری قواعد جدید نهاد فرهنگی در سطوح جهانی انجامید و با مفهوم عقلایی شدن فرآیند امور، به الگوهای یکپارچه‌گی همچون نهادها و سازمان‌ها قوام بخشید، موجب شد مفاهیم جدیدی با کارکردهای جدید مانند ملت دولت، حق مشروعیت، حقوق زنان و نظایر آن بوجود آید. عملکرد نهادها و سازمان‌ها در ابعاد جهانی سبب شد تا چارچوب

مشترکی برای مباحث جهانی شکل گیرد. اگرچه فرهنگ جهان عمیقاً در سنت اروپایی ریشه دارد و علم و فلسفه با عصر روشنفکری عمومی از سال ۱۶۴۸ میلادی آغاز می‌شود، با این حال، دوره معاصر چشم‌انداز تازه‌ای بر عصر روشنفکری عمومی گشوده است.

برگزاری نشست‌های بین‌المللی و شکل‌گیری جنبش‌های حامی جریانات فکری جهانی سبب شد تا مناسبات سیاسی جدیدی در جهان شکل گیرد. بعد از جنگ جهانی دوم، چنین ساختاری کاملاً فراگیر شد، به طوری که بسیاری از دولت‌ها و افراد، همگام با این فرآیند، اقدام به تأسیس نهادهایی با اهداف مشترک کردند. به این ترتیب، سازمان جدید متأثر از جریانات فکری معاصر شکل گرفتند. گروه‌های فمینیستی، جنبش‌های زیست‌محیطی و سایر تشکل‌های غیردولتی به حضور مقتدرانه یک سیاست واحد جهانی کمک کردند. در نظریه سیاست جهانی، مباحثی همچون آزادی، عدالت، برابری، و حقوق زنان فراگیر شد تا جامعه جهانی به جامعه‌ای همگن تبدیل شود. چنین جامعه‌ای دارای مجموعه‌ای از قواعد و چارچوب‌های مورد توافق در ابعاد جهانی است تا حرکت‌های پراکنده را به سوی جنبش‌های متحد و یکپارچه رهنمون سازد. به این ترتیب، هویت ملی، ساختارها، و زنان با سیاست‌های جهانی منطبق می‌شوند.

آثار جهانی شدن بر زنان پیچیده و اغلب متناقض است. گروهی از اقتصاددانان، با تأکید بر ابعاد مثبت جهانی شدن، معتقدند که زنان عمدتاً منافع قابل توجهی از اصلاحات اقتصادی بدست آورده‌اند. از دیدگاه آنان جهانی شدن به طور فزاینده‌ای موجب افزایش درآمد زنان شده است. یکی از مهم‌ترین فرصت‌های حاصل از جهانی شدن برای زنان افزایش نرخ اشتغال است. در بسیاری از موارد نرخ مشارکت نیروی کار زنان همگام با مردان افزایش یافته است.

جهانی شدن با تسریع روند صنعتی شدن، موجب جذب بیشتر نیروی کار زنان به صنعت در کشورهای در حال توسعه شده است (رضوی، ۲۰۰۱: ۲۳). همچنین موجب بروز پاره‌ای تغییرات در بازار کار و افزایش تقاضا برای نیروی کار زنان، و افزایش آموزش و بهره‌وری و نیز کاهش موالید شده است (اورلف، ۲۰۰۲: ۲-۱)

همچنین جهانی شدن، از طریق گسترش وسایل ارتباط

جمعی و توسعه ارتباطات، موجب افزایش سطح آگاهی زنان می شود تا آنان فرصت مناسب برای اثبات خود و نیز حق انتخاب بیشتری داشته باشند.

ولی از سوی دیگر، بکستر و مان، با طرح بحث نادیده انگاشتن زنان در فرایند جهانی شدن، معتقدند که بخش بزرگی از نیروی کار زنان به عنوان نیروی غیررسمی در فرایند تولید به فراموشی سپرده می شود. همچنین، تضعیف تعادل جنسیتی، با اختصاص بیشترین حجم حمایت های بهداشتی و آموزشی و خدمات ترویجی به مردان در مقایسه با زنان، در فرایند جهانی شدن شدت می یابد.

آثار و پیامدهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جهانی شدن بر زنان کشور ما نیز نمی تواند از این قاعده مستثنی باشد. ویژگی های کارکردی زنان ایران نشان می دهد که به دلیل محدودیت های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی حاکم بر جامعه زنان و تجربیات جهانی حاصل از جهانی شدن، تهدیدهای فراوری زنان کشور بیشتر از فرصت های پیش روی آنان است.

مسائل زنان، از دیرباز جزء مسائل مهم جوامع بوده است. این امر در سال های پس از انقلاب صنعتی و تحقق مدرنیته، در کلیه جوامع از امتیاز و ویژگی بیشتری برخوردار گردید. منتهی در افغانستان در دهه اخیر، با تعریف صحیح از رسالت زنان در جامعه اسلامی و ایجاد بستر لازم و مناسب برای مشارکت آنان در امر حکومت، اهمیت داده شد.

عوامل فرهنگی در همه جوامع به عنوان یک عامل تأثیرگذار در شکل گیری پدیده های اجتماعی شناخته شده اند. عوامل فرهنگی بر روابط انسانی حاکم بر جوامع وضع قوانین نگرش افراد در زمینه شیوه زندگی و شخصیت افراد تأثیرگذار است. مسئله زنان همواره به عنوان یک پدیده اجتماعی و به عنوان یک متغیر وابسته به طور جدی تحت تأثیر عوامل فرهنگی می باشد.

فرهنگ جوامع حکایت از آن دارد که کلیه فرهنگ ها در زمانهای مختلف، مردم را براساس جنسیت طبقه بندی کرده اند. جنسیت در فرهنگ های گوناگون به شیوه های متفاوت تفسیر و ارزشگذاری می شود. اصل مهمی که امروزه مطرح است، نه تفاوت های جنسی میان زن و مرد، بلکه رفتارهای جنسیتی مربوط به زن و مرد است. این

مجموعه باورها درباره جنسیت، یا کلیشه های جنسیتی، در چگونگی ادراک ما، هم از خودمان و هم از دیگران، نقش مهمی ایفا می کند. علاوه بر این، کودکان نیز کلیشه های جنسیتی نهادینه شده فرهنگی را در سنین اولیه رشد می آموزند. کلیشه های فرهنگی در شکل دادن به هویت جنسی فرد مهم اند. کلیشه ها یا تصورات قالبی فرهنگی حکایت از تفاوت فاحش میان زن و مرد دارد. مردان در این قالب های ذهنی، فعال یا تأثیرگذار تلقی شده و زنان پیرو و وابسته به مردان وانمود می شوند.

والدین با تولد نوزادان برحسب دختر یا پسر بودن آنان، انتظارات متفاوتی را که مورد قبول فرهنگ جامعه است بروز می دهند. به این ترتیب کودکان در سنین بسیار پائین به اطلاعاتی درباره جنسیت دست می یابند که از طرف خانواده به آنان آموخته شده است.

در دو سالگی، کودکان براساس جنسیت خود، رفتارها و صفات خاص آن جنسیت را بروز می دهند. کودکان قبل از شش سالگی، در مقایسه با بزرگسالان، باورهای جنسیتی قوی تر دارند.

پژوهش های انجام شده درخصوص باورهای جنسیتی کودکان و بزرگسالان مؤید این نکته است که جنسیت مقوله مهم و پر قدرتی در درک ما از جهان است. جامعه ما به مقدار زیادی با سوگیری جنسیتی مواجه است و کودکان به سرعت رفتارهای مربوط به جنسیت را فرا می گیرند. رسانه های گروهی، تلویزیون، سینما، نشریات و کتاب های داستانی هم منعکس کننده کلیشه های فرهنگی اند و هم به آنها جهت می دهند.

براساس تحقیقات دهه ۱۹۶۰، زنان در عنوانین، شخصیت های اصلی و تصاویر کتاب های مشهور کودکان نقش بسیار کم رنگی داشته اند.

نگاهی تاریخی به تمدن و فرهنگ بشر، نشانگر آن است که کلیه فرهنگ ها در زمانهای مختلف، مردم را براساس جنسیت طبقه بندی کرده اند. جامعه شناسی جنسیت به بررسی موقعیت زنان و مردان از نظر فرهنگی و اجتماعی می پردازد. در این رشته از جامعه شناسی به زن نه به عنوان جنس که از نظر بیولوژی با مرد متفاوت است بلکه به زن به عنوان فردی با نقش های متفاوت در مناسبات اجتماعی نگاه می کند.



بحث جنسیت و توسعه که مرتبط با علم برنامه ریزی و توسعه است بیشتر در دهه ۱۹۸۰ در کشورهای درحال توسعه مطرح شده است. این بحث در ابتدا با تأکید بر توسعه اقتصادی و اشتغال زنان و روابط بازار کار آغاز شد، اما به مرور در همه ابعاد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به طرح مسئله پرداخت.

لذا تحلیل روابط جنسیتی، تقسیم کار، تعریف حدود و حقوق و مسئولیت های زنان و مردان در خانواده و جامعه، متناسب با باورهای صحیح و خصوصیات فرهنگی و مذهبی جوامع، نقطه آغاز مهمی برای درک عدم توازن دسترسی به منابع اجتماعی و اقتصادی بوده و برای دستیابی به برنامه ریزی های توسعه، پیش شرطی ضروری است.

### اهمیت مسئله

در اغلب تحقیقات جامعه شناسی، به فعالیت زنان در حوزه کانون خانوادگی، چنان که باید و شاید توجه نمی شود و غالباً اشتغال زنان به خانه داری کم اهمیت تر از اشتغال مردان تلقی می گردد. اهمیت کار زنان در محیط خانوادگی، هر چند علاوه جنبه های اقتصادی دارای آثار اجتماعی مثبت گوناگونی است، هنوز شناخته نشده است. از این رو، مسئولیت های آنان در خارج از کانون خانوادگی به حساب نمی آید و بار وظایف خانه داری را سبک نمی سازد و همین امر از جمله عوامل مهم نابرابری در تقسیم کار درون خانواده می گردد. به رغم نابرابری موجود در تقسیم وظایف خانگی، افزایش روزافزون مشارکت زنان در تأمین نیروی کار اجتماعی در خور توجه است. افزایش اشتغال زنان از یک سو، در تغییر الگوهای خانوادگی موثر است و از سوی دیگر، تغییر الگوهای ناشی از تحولات ساختاری خانواده و نیز بازتاب آن در مناسبات اجتماعی را آشکار می سازد. این واقعیتی است که جامعه ما، از یک سو، با فشار الگوهای سنت مدارانه در زمینه نقش های زن و مرد و تقسیم کار مبتنی بر جنسیت روبروست و از سوی دیگر، مشارکت بیش از پیش زنان در مسئولیت و مشکلات زندگی خانوادگی و پذیرش نقش های اقتصادی و اجتماعی گسترده تر از جانب آنان را می طلبد.

به هر حال محرز است که اشتغال زنان، به ویژه زنان شوهردار و دارای فرزند که برای ایجاد تعادل میان الزامات شغلی و نقش های همسری و مادری پیوسته در تلاش اند،

در وظایف و مناسبات درون خانواده تأثیر قابل ملاحظه ای دارد که در روابط و کارکردهای زندگی اجتماعی بیرون از کانون خانوادگی آنان نیز منعکس می گردد. هر چند اشتغال زنان به مرور زمان، تا حدود زیادی، در جامعه پذیرفته شده است، آن تحول فرهنگی که برقراری هماهنگی میان این اشتغال و تقسیم وظایف و مسئولیت ها در حوزه خانواده را ایجاب می کند، چنان که باید و شاید تحقق نیافته است. بدین لحاظ، بررسی و شناخت چگونگی تأثیر اشتغال زنان در امور خانوادگی و حیطة مسئولیت ها و وظایف آنان در خانواده ضروری است.

با توجه به اهمیت موضوع، مقاله حاضر بر اساس سه هدف مشخص زیر مورد بررسی قرار می گیرد:

۱. شناخت تأثیر اشتغال زنان در الگوهای رفتاری در اجتماع پذیری کودکان
۲. شناخت تأثیر اشتغال زنان در تعیین حدود و وظایف و اختیارات آنان در خانواده
۳. شناخت تأثیر اشتغال زنان در روابط و مناسبات با همسر

### نابرابری جنسی

نگاهی به تاریخ تمدن و فرهنگ جوامع بشری نشان می دهد که نابرابری همواره واقعیتی توجیه ناپذیر بوده است. در میان نابرابری ها، نابرابری میان زن و مرد از جمله مواردی است که در طول تاریخ بشر به طور مستمر مطرح بوده است. تفاوت های اجتماعی از قبیل شیوه زندگی و فرصت ها و امتیازهایی که جامعه برای افراد قائل می شود، موجب پیدایش نابرابری اند. در مورد وجود نابرابری، نظریات متعددی وجود دارند. «افلاطون» و «ارسطو»، ریشه نابرابری را در سرشت انسان ها جستجو می کنند. «روسو» بر این عقیده بود که زنان به طور ذاتی از نظر عقل و شعور پائین تر از مردان قرار دارند و این دلیلی برای تسلط مردان و زبردست بودن زنان است و می بایست نقش مسلط در خانواده به خاطر عدم توانایی زنان به مردان واگذار شود. اولین جایی که روسو اصول مردسالاری را مطرح می کند، نهاد خانواده است. او کنترل زندگی زن را توسط رئیس خانواده (مرد) ضروری می داند. به عقیده روسو، زن نمی تواند دارای شخصیتی مستقل باشد و از استقلال رأی، قدرت انتخاب، تصمیم گیری و استقلال اقتصادی بی بهره است.



از نظر روسو، فضای محدود خانه، جایگاه مناسب زنان است و بدیهی است در این شرایط، زنان از هیچ گونه امکاناتی برای شرکت در اجتماعات و حق زندگی مدنی برخوردار نیستند.

«جان استوارت میل» برخلاف «روسو» که از نظام پدرسالاری دفاع می‌کند، از وجود تبعیض‌های شدید درباره تحصیل و آموزش و کمبود یا نبود فرصت‌های شغلی برای زنان در جامعه گفتگو می‌کند. به اعتقاد «میل»، گسترش آموزش و در اختیار نهادن فرصت‌های شغلی برای زنان، دارای منافع و تأثیرات مهمی در جامعه است. بنابراین، «میل» با تعریف کارکردگرایی طبیعی زنان در فلسفه «ارسطو» و «روسو» که منشأ تفاوت رفتارهای زن و مرد و توانایی عقلی آنها را عاملی طبیعی می‌دانستند، مخالفت می‌ورزد و تفاوت رفتاری مرد و زن را در جوامع وابسته به نوع و کیفیت آموزشی و محیطی آنها می‌داند. «میل» برخلاف «روسو»، می‌داند که بدون شرکت زنان در سرنوشت خودشان، هیچ موفقیت و پیشرفتی برای خانواده حاصل نخواهند شد. گرچه استوارت میل یکی از اندیشمندان پیشرو و اولیه فمینیستی بود، اما با دفاع از نظام سنتی خانواده، با صراحت این نظر را دنبال می‌کرد که اگر کسب درآمد زنان باعث شود تا آنان از کارهای خانه و پرورش کودکان باز بمانند، بهتر است که از آن چشم‌پوشند. «میل» برخلاف «هریت تیلور» که به استقلال اقتصادی زنان چه در دوران تجرد و چه در زمان تأهل باور داشت، به این نوع از استقلال اقتصادی که باعث غفلت از کارهای خانه و بچه‌داری شود، بی‌اعتماد بود.

با مطرح شدن جنبش‌های اجتماعی زنان، نقش زنان در تحقق تغییرات اجتماعی بیشتر مورد توجه قرار گرفت، به طوری که در مورد اهداف و دیدگاه‌های مربوط به زنان شاهد نوعی تحول هستیم. این نوع تحول را باید در تغییر دیدگاه زنان از یک مصرف‌کننده رفاه به یک مشارکت‌کننده در ایجاد رفاه اجتماعی و اقتصادی جستجو کرد. براساس این دیدگاه زنان به طور فزاینده‌ای برای ایجاد تحول در سرنوشت خود نقش فعال و سازنده‌ای را ایفا می‌کنند، و به این ترتیب به عنوان ایجادکنندگان دگرگونی‌های اجتماعی که می‌تواند زندگی زنان و مردان را متحول سازد، تلقی می‌شوند.

در ایجاد چنین نقش تأثیرگذاری دو عامل «سواد و سطح تحصیلات» و نیز «میزان ورود به بازار کار» بیشترین سهم را داشته‌اند. عواملی که در ارتقای سطح آگاهی و توانمندسازی زنان سهم به‌سزایی داشته و در کاهش تبعیض‌ها و نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی آنان نقش مهمی را ایفا می‌کند. کسب درآمد به واسطه اشتغال در خارج از خانه، موقعیت زنان را در خانواده پررنگ‌تر نموده و سهم آنان را در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی تقویت می‌کند (سن، ۱۳۸۰: ۲۶۵).

قدرتی را که زنان به واسطه کسب آموزش و اشتغال در خارج از خانه به دست می‌آورند، هم نقش و انتظارات آنان را در درون حوزه خانواده دگرگون می‌سازد و هم ورود آنها را به حوزه‌های دیگر اجتماعی تسهیل می‌کند. به این ترتیب تحول نقش زنان یکی از عوامل اصلی تغییرات اقتصادی و اجتماعی است و نتایج آن ارتباط تنگاتنگی با بسیاری از جنبه‌های اصلی فرآیند توسعه دارد (سن، ۱۳۸۰: ۲۸۰).

پژوهش‌های متعدد نشان می‌دهد، جامعه‌ای که اکثریت افراد آن فاقد سرمایه فرهنگی و آموزشی باشند، نقش آنان در تغییرات اجتماعی کم‌رنگ و محدود می‌شود. در چنین شرایطی تغییرات اجتماعی کند، غیرجهت‌دار و غیرعقلایی خواهد بود و اکثریت افراد در تغییرات اجتماعی نقش دنباله‌دار و پیرو را ایفا می‌کنند (چلبی، ۱۳۷۵: ۲۱۴).

از این رو فرصت‌های نابرابر شغلی و آموزشی، مسئله مهم و تعیین‌کننده‌ای در مورد دستیابی یا عدم دستیابی زنان به مشاغل گوناگون است. نیازهای بازار کار عمدتاً مشاغل فنی و تخصصی را می‌طلبد و کارفرمایان گرایش بیشتری به استخدام نیروی کار مردانه دارند. در این میان طیف وسیعی از زنان از دستیابی به فرصت‌های شغلی محروم می‌شوند. به نظر می‌رسد عوامل نگرشی خانواده و جامعه مهم‌ترین مانع زنان بوده است. در حالی که عوامل اجتماعی از قبیل کاهش نرخ رشد جمعیت، کاهش شکاف درآمدی بین گروه‌های مختلف اجتماعی، ریشه کن کردن بی‌سوادی و درنهایت مشارکت‌های آگاهانه در برنامه‌ریزی‌های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور رابطه تنگاتنگ با افزایش میزان اشتغال زنان و مشارکت‌های اقتصادی آنان دارد.





مضامین بر این، عوامل خانوادگی از قبیل بهبود الگوی معیشتی خانواده، نحوه تنظیم روابط درون خانواده و تربیت فرزندان از جمله مواردی است که ارتباط نزدیک با سطح سواد و تحصیلات و مشارکت های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زنان در بیرون از خانه دارد.

### نقش های جنسی و جنسیتی

از دیرزمانی است که رابطه بین دو جنس و تبعیضات اجتماعی آن مورد بحث و بررسی متفکرین قرار گرفته است. برخی ریشه این تقسیم بندی را براساس سرشت طبیعی زن و مرد انگاشته اند و بر این باورند که هر یک از این دو جنس بر مبنای کیفیت خلقت خود مستعد پاره ای وظایف اند.

معمولاً تقسیم کارهای اجتماعی برحسب جنس را به تفاوت های بیولوژیکی نسبت می دهند، و ساختارهای فرهنگی و اجتماعی جوامع را در تعیین نقش های جنسیتی دخیل می دانند. از نظر این عده تفاوت میان نقش جنسی و نقش جنسیتی کاملاً قابل تمیز می باشد. مثلاً بارداری و شیردادن به کودک از جمله نقش های جنسی اند، زیرا فقط زنان هستند که می توانند این نقش را برعهده گیرند. در مقابل، تربیت کودکان یک نقش جنسیتی است و زن و مرد هر دو می توانند این نقش و وظیفه را اجرا نمایند، زیرا ساختارهای اجتماعی و فرهنگی جوامع تعیین کننده این نقش می باشند.

امروزه تبعیض های مربوط به امور زنان ناشی از نابرابری جنسیتی است که می تواند از مسایل و محدودیت هایی در زمینه تقسیم ناعادلانه منابع، آموزش، اشتغال و ازدواج منتج شود.

افراد نقش های جنسیتی را از آغاز کودکی در فرآیند اجتماعی شدن می آموزند. در این فرآیند کودکان، ارزش ها و رفتارهایی را که در یک فرهنگ خاص مختص زنان یا مردان تلقی می شوند، کسب می کنند. تلاش برای ارتباط دادن معیارهای نقش جنسیتی به پسران و دختران و شکل دادن رفتارهای متفاوت در آنان از همان آغاز خردسالی شروع می شود، این معیارها از طریق شیوه های تربیتی در خانواده آموزش داده می شود و جامعه آن را تقویت می کند.

تمایز نقش جنسی معمولاً بلافاصله پس از تولد آغاز می شود. از همان ابتدا که دختر یا پسری در خانواده متولد می

شود با انتخاب نام، رنگ لباس، انتخاب نوع اسباب بازی مربوط به جنس، طرز رفتاری را که معرف رفتار مردانه و یا زنانه است به او می آموزند. به عبارت دیگر والدین از همان ابتدا خصوصیات جسمانی، عاطفی، رفتاری و یادگیری مهارت های خاص را براساس نقش های مربوط به جنس آموزش می دهند که فرآیند روانی- اجتماعی کودک بر اساس نقش های از پیش تعیین شده شکل می گیرد. بنابراین کودک به طور مستمر تحت تأثیر پیام های القایی نهاد تربیتی خانواده و سایر نهادهای موجود در جامعه قرار می گیرد. الگو یابی جنسی از همان ابتدا درون خانواده تأیید می شود و الگوهای اجتماعی متعدد از قبیل رسانه های ارتباط جمعی، داستان های کودکان و فیلم های تلویزیونی، نقش های مربوط به جنس را تقویت می کنند. به این ترتیب که الگوهای اجتماعی القایی، مردان را موجوداتی با اراده، قوی، تصمیم گیرنده، شجاع و دستور دهنده جلوه می دهد و زنان را موجوداتی پذیرنده، غیرفعال، نیازمند کمک و وابسته به مردان به تصویر می کشد.

به طور کلی در اکثر جوامع، فرآیند اجتماعی شدن پسران و دختران تحت تأثیر همان نقش های قالبی جنسی است منظور از نقش های قالبی جنسی این است که یک فرد به خاطر اینکه زن یا مرد است باید ویژگی های رفتاری خاصی را بروز دهد. مطالعات نشان می دهد که الگویابی جنسی در پسران قوی تر از دختران است و هم دختران و هم پسران فعالیت های مردانه را برتر از فعالیت های زنانه می دانند. بی تردید والدین به عنوان نخستین الگوهای رفتاری نقش عمده ای در الگویابی جنسیتی فرزندان ایفا می کنند.

البته علاوه بر تأثیر والدین، نباید از تأثیر کتاب های کودکان و برنامه های تلویزیونی نیز در گسترش نقش های قالبی جنسی و تبعیض های کلیشه ای غافل بود.

تبعیض جنسی از همان ابتدا اشکال متعددی را در برمی گیرد که در تمامی جنبه های اجتماعی به صورت آشکار و نهفته تجلی می یابد و شیوه های رفتاری دو گانه و قالبی در برخوردهای اجتماعی و اقتصادی تبعیض آمیز نسبت به مردان و زنان، ناشی از همان کلیشه ها و پیش داوری های افراد در جامعه است.

به عبارت دیگر کلیشه های جنسی مانند کلیشه های نژادی و قومی، ریشه ای تاریخی اجتماعی دارد که درباره

فردوستی یک جنس و برتری جنس دیگر در شرایط مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می پردازد. شواهد نشان می دهد که هم در کشورهای صنعتی و هم در جوامع در حال توسعه، مبنای تقسیم وظایف، توانایی های جسمی و روانی نبوده و معمولاً بالاترین سطوح وظایف و مسئولیت ها در این جوامع مردانه تلقی می شوند و در زمان حاضر نیز که صحبت از برابری امکانات و همکاری در وظایف و مسئولیت ها در ابعاد مختلف اجتماعی می شود، کلیشه های تبعیض جنسی همچنان بر نگرش ها و پیش داوری های افراد جامعه - حتی بر تفکر خود زنان - تأثیری عمیق خواهد داشت. یکی از مهمترین پیش داوری های اجتماعی، عوامل بیولوژیکی زنان و مردان است که بارها مطرح شده و آن کوچک بودن حجم مغز زنان و کمی هوش در میان آنان است. که امروزه ثابت شده که مردان و زنان از قوه هوش و احساسات و توانایی تحلیل یکسانی برخوردارند، لذا تفاوت میان دو جنس در عملکرد مغز، نباید به معنای تفاوت در توانایی تفکر قلمداد شود و هیچ نوع تبعیضی در خصوص شایستگی و صلاحیت مردان و زنان یا نابرابری های آنها در تقسیم کارهای اجتماعی و فرهنگی را توجیه نمی کند (گولومبوک، ۱۳۸۴: ۶۳-۹).

### سیر تحول نقش زنان در جوامع گذشته

اشتغال زنان در خارج از خانه همانند سایر پدیده های اجتماعی طی دوره های مختلف حیات بشری متحول گردیده است. زن از دوران گذشته تا به امروز غیر از به عهده گرفتن وظایف خانه داری، در امور مختلف زراعت، کشاورزی، صنایع دستی و حتی امور نظامی همراه مردان به فعالیت اشتغال داشته است. ولی در دوره هایی که خانواده یک واحد اقتصادی نیز محسوب می شده، فعالیت های تولیدی زن که در خانه و یا نزدیک آن انجام می شده، جزء امور خانگی به حساب آمده و در ازای انجام آن مزدی دریافت نمی کرده است. با وقوع انقلاب صنعتی در اروپای غربی و تبدیل کارگاه های خانگی به کارخانه و گسترش نیروی ماشینی، تحولات اساسی در شکل و مفهوم کار به وجود آمد و فعالیت اقتصادی زن از خانه به کارخانه کشیده شد (جاراللهی، ۱۳۷۲: ۲۴۹).

در اوایل قرن بیستم با وقوع جنگ جهانی اول تعداد زیادی

از زنان در کارخانه های اسلحه سازی فرانسوی و انگلیسی به کار گمارده شدند تا جانشین مردانی شوند که به جبهه های جنگ اعزام شده بودند. در این زمان دیگر تمایز نقشه های مردانه و زنانه فراموش شده بود.

در دوران جنگ جهانی دوم نیز در انگلستان و ایالات متحده، به علت فعالیت زنان در کارخانه های نظامی بود که مردان توانستند در جبهه های جنگ به نبرد بپردازند.

با گذشت دو دهه پس از جنگ جهانی دوم، زنان همچنان در خدمت رفع نیازهای تولیدی جامعه و کارهای خانگی بودند. کشورهای غربی که در زمان جنگ از خدمات زنان در تولید و در ارتش استفاده می کردند، پس از جنگ به فکر رشد استعدادها بالقوه زنان نبوده و زمانی که دیگر به آنها احتیاج نبود آنها را روانه خانه ساختند (میشل، ۱۳۷۲: ۱۱۷-۱۱۲).

توجه بین المللی نسبت به حمایت از زنان از سال ۱۹۱۹ میلادی یعنی تاریخ انتشار اولین دیپاچه اساسنامه سازمان بین المللی کار آغاز شده است و مفاد این دیپاچه بعدها پایه و اساس تنظیم مقاله نامه های متعدد بین المللی قرار گرفته است (کار، ۱۳۸۴: ۱۹۵).

اصل عدم تبعیض در بند ۲ اعلامیه فیلادلفیا سال ۱۹۴۴ (که ضمیمه اساسنامه بین المللی کار می باشد) بدین ترتیب است: کلیه افراد بشر صرف نظر از نژاد و عقیده و جنسیت حق دارند که ترقیات و پیشرفت های مادی و معنوی خود را در عین آزادی و احترام با برخورداری از امنیت اقتصادی و تساوی احتمال موفقیت ارائه دهند.

در سال ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر با اشاره به تساوی حقوق زن و مرد در موارد مختلف بر تساوی مزد در برابر کار مساوی و حمایت از مادران تأکید کرده است. این اعلامیه در ماده ۲ خود اعلام می دارد: هر کس می تواند بدون هیچ گونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی و یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر از تمام حقوق و کلیه آزادی هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده بهره مند گردد. در همین ارتباط، به موجب ماده ۲۳، همه حق دارند که بدون هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی اجرت مساوی دریافت دارند (همان، ۱۹۷).

مقاله نامه و توصیه نامه شماره ۱۱۱-۱۹۵۸ تحت عنوان



تبعیض در کار و شغل در مورد منع تبعیض در کار و استخدام مقررات ویژه ای را بیان داشته ست. از نظر ماده ۱ مقاله نامه که دولت ایران نیز در ۱۳۴۳/۲/۱۷ به آن ملحق شده، تبعیض عبارت است از: هر گونه تفاوت، محرومیت یا تقدم که بر پایه نژاد، رنگ، پوست، جنسیت، مذهب، عقیده سیاسی و یا طبقه اجتماعی برقرار بوده و در امور مربوط به استخدام و اشتغال تساوی احتمال موفقیت و رعایت مساوات در شرایط سلوک با کارگر را به کلی از میان برده و یا بدان لطمه وارد سازد.

سپس مجمع عمومی ملل متحد در سال ۱۹۶۷ در اعلامیه ای تحت عنوان اعلامیه رفع تبعیض از زنان، تساوی حقوق زنان را در حیات اقتصادی و اجتماعی و به ویژه عرصه بازار کار مورد تأکید قرار داد. در سال ۱۹۷۹ بر مبنای اعلامیه مزبور، کنوانسیون تحت عنوان «مقاله نامه رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان» به تصویب رسید که براساس آن هر نوع تفاوت، محرومیت و محدودیت مبتنی بر جنسیت که نتیجه آن به خطر افتادن حقوق انسانی در مورد زنان بود، تبعیض محسوب می شد (عراقی، ۱۳۶۷: ۴۲۹-۴۲۸).

از طرف دیگر، سازمان ملل متحد چندین کنفرانس جهانی را برای ترویج و تقویت حقوق زنان اختصاص داد. هدف تمامی این کنفرانس ها، ارائه راهبردهایی جهت ایجاد برابری حقیقی میان زنان و مردان در تمامی عرصه ها و رفع کلیه جلوه های تبعیض آمیز در مورد آنان بود.

برخی دیگر از معیارهای بین المللی مجموعاً حاوی مقررات حمایتی دیگری است که، به موجب آن زنان در عین قبول مسئولیت های خانوادگی در امور اجتماعی و شغل خویش همانند مردان از حمایت هایی برخوردارند. از جمله در چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن در سال ۱۹۹۵ بر اهمیت اقدامات ضروری برای تأمین پیشرفت زنان تأکید شد و مشارکت همه جانبه آنان در فرآیند توسعه، بهبود وضعیت آنها در جامعه و فراهم کردن امکانات فزاینده آموزشی برای آنان مورد تأکید مجدد قرار گرفت (لوین، ۱۳۷۷: ۶۳-۶۲).

امروزه این اصل که زنان و مردان در تمامی جهات اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مساوی هستند در قوانین اساسی بسیاری از کشورها ذکر گردیده است. اصل تساوی حقوق و وجایب زن و مرد در قانون اساسی

جمهوری اسلامی افغانستان نیز مورد تأکید قرار گرفته است. هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می باشند. (ماده بیست دوم قانون اساسی).

### تحول نقش زنان در جامعه افغانستان

مهمترین ویژگی زنان در یک قرن اخیر افغانستان این است که زنان در بسیاری از حرکت ها و فعالیت های سیاسی و اجتماعی شرکت داشته اند. این ویژگی، موقعیت آنان را با سده های پیش از آن متمایز می کند. در طول تاریخ افغانستان، زنانی که اعتماد به نفس بیشتری داشتند و توانمندی های شخصی خود را به نمایش گذاشتند توانستند در سطوح مختلف قدرت ایفای وظیفه کنند. ما در تاریخ معاصر افغانستان زنانی را با عناوین وزیر، معاون، والی، شهردار، نماینده مردم، نظامی، پیلوت، داکتر، معلم، دانشجو و غیره می شناسیم که همه به اثبات رسانیده اند که توانایی کسب علم و توانایی کار کردن را دوشادوش مردان دارند و کار می کنند. در بسیاری از جاها دیده شده است که زنان نسبت به مردان از دقت بیشتری برخوردار هستند و توانایی اداره امور را به راحتی دارند.

موقعیت زنان در جامعه در دهه اخیر تغییرات و تحولات زیادی پیدا کرده است. جامعه ما طی این سال ها شاهد حضور فراگیر زنان در موقعیت های فراوان اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بوده است. حضور روزافزون زنان در دستگاه های اجرایی و حتی حضور چشمگیر آنان در آزمون دانشگاه ها و پذیرفته شدن آنها در رشته های مختلف دانشگاهی، تصویری متفاوت از جامعه افغانستانی به دست می دهند. به نظر می رسد روند تحولات اجتماعی همچنان به سمت گسترش حضور و اهمیت نقش زنان پیش می رود. در چنین شرایطی، توجه به متغیر جنسیت و اینکه مسیر ارزش ها و نگرش های فرهنگی، با گسترش حضور اجتماعی زنان به کدام سو می رود، پرسشی کلیدی است. آیا حضور گسترده زنان به معنای تغییر جدی در حوزه گرایش ها و باورهای رایج اجتماعی است؟

با ورود زنان جامعه ما به عرصه های مختلف علمی، اداری، آموزشی، صنعتی و حتی نظامی می توان انتظار داشت که شرایط و موقعیت های جدیدی برای زنان پا به عرصه وجود گذارند و هریک از این موقعیت ها، سایر موقعیت ها یا نقش

های مختلف زنان در خانواده و اجتماع را تحت الشعاع خود قرار دهند. این شرایط، زنان را علاوه بر نقش های همسری و مادری به ایفای نقش های جدید اجتماعی واداشسته و پذیرش مسئولیت های اجتماعی را در کنار مسئولیت همسررداری و خانه داری قرار داده است.

بررسی روابط و مناسبات درون خانواده نشان می دهد که، با زیر سؤال رفتن پاره ای از ارزش ها و هنجارهای سنتی، نقش زن با تغییراتی روبرو شده است و حاصل این تغییرات بسط و توسعه زمینه فعالیت های اجتماعی اوست. اهمیت کار زنان در محیط خانوادگی، هر چند علاوه بر جنبه های اقتصادی دارای آثار اجتماعی مثبت گوناگونی است، هنوز کاملاً شناخته نشده است. از اینرو، مسئولیت های آنان در خارج از کانون خانوادگی به حساب نمی آید و بار وظایف خانه داری را سبک نمی سازد و همین امر از جمله عوامل مهم نابرابری در تقسیم کار درون خانواده می گردد.

به رغم نابرابری موجود در تقسیم وظایف خانگی، افزایش روزافزون مشارکت زنان در تأمین نیروی کار اجتماعی در خور توجه است. افزایش اشتغال زنان از یک سو، در تغییر الگوهای خانوادگی موثر است و از سوی دیگر، تغییر الگوهای ناشی از تحولات ساختاری خانواده و نیز بازتاب آن در مناسبات اجتماعی را آشکار می سازد. این واقعیتی است که جامعه ما، از یک سو، با فشار الگوهای فرهنگی سنت مدارانه در زمینه نقش های زن و مرد و تقسیم کار مبتنی بر جنسیت روبروست و از سوی دیگر، مشارکت بیش از پیش زنان در مسئولیت ها و مشکلات زندگی خانوادگی و پذیرش نقش های اقتصادی و اجتماعی گسترده تر از جانب آنان را می طلبد.

هر چند اشتغال زنان، به مرور زمان تا حدودی در جامعه پذیرفته شده است، آن تحول فرهنگی که برقراری هماهنگی میان این اشتغال و تقسیم وظایف و مسئولیت ها در حوزه خانواده را ایجاد می کند، چنان که باید و شاید تحقق نیافته است.

### نتیجه گیری

غالباً در فرایند جامعه پذیری، کودکان نقش های جنسیتی خود را به طور سریع و موثر فرامی گیرند. خانواده ها از ابتدا دختران را برای دستیابی به نقش خود به عنوان یک زن آموزش می دهند و پسران را برای قبول نقش مردانه خود

در آینده به عنوان سرپرست خانواده، آماده می سازند. به این ترتیب تفکیک شغل ها در همان اول زندگی توسط خانواده به کودکان القا می شود و آنان برحسب دختر یا پسر بودن برای نقش پذیری اجتماعی خود در آینده تربیت می شوند. این فرایند از طریق مکاتب و متون آموزشی رسمی ادامه می یابد.

به این ترتیب مجموعه آموزش های اولیه، الگوهای رفتاری و آموزش های رسمی ثانویه، ساختار تربیتی یک نسل را پی ریزی کنند. کلیشه های جنسیتی منعکس کننده باورهای فرهنگی درباره جنسیت است. این باورها آن چنان طی سالیان در فرهنگ جامعه رسوخ کرده و نهادینه شده است که به موازات تغییر دیدگاه های اجتماعی درباره زن و مرد، تغییر پذیری آنها دشوار است. لذا ایجاد تغییر و تحول در نظام فکری جامعه، نیاز به تغییر تدریجی در فرهنگ سنتی و کلیشه های جنسیتی در جامعه دارد که توجه جدی مسئولین امور، خبرگان و چیرفهمان کشور را می طلبد.

### منابع و مؤاخذ

- ۱- جاراللهی، عذرا «تاریخچه اشتغال زن در جهان، فصلنامه علوم اجتماعی، سال ۷۲ - ۱۳۷۱، شماره ۳ و ۴.
- ۲- سن، آمارتیا، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه حسین راغفر، تهران: نشر کویر، ۱۳۸۱.
- ۳- عراقی، عزت الله، حقوق بین المللی کار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- ۴- کار، مهرانگیز، زنان در بازار کار ایران، چاپ سوم، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۴.
- ۵- گولومبوک، سوزان و رایین فی وش، رشد جنسیت، ترجمه مهرناز شهرآرای، چاپ سوم، تهران: نشر ققنوس، ۱۳۸۴.
- ۶- لوین، لیا، پرسش و پاسخ درباره حقوق بشر، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۷.
- ۷- میشل، آندره، جنبش اجتماعی زنان، ترجمه همان زنجانی زاده، مشهد: نشر نیکا، ۱۳۷۲.
- ۸- قانون اساسی افغانستان، مصوب ۱۳۸۲.



## بررسی تحلیلی عوامل محرومیت



■ جاويد سروری  
■ استاد حوزه

# زنان از ارث

## در جامعه افغانستان

### چکیده

ی کی از حقوق مسلم زنان حق ارث می باشد که طبق صریح قرآن کریم برای آنان ثابت است، هیچ کس نمی تواند دختران را از طبقات ورثه جدا نمایند و سهمی برای آنان در نظر نگیرند، اما متأسفانه در کشور افغانستان به خاطر جهالت و رسم و رواج های غلط همانطوریکه برخی حقوق خانوادگی و مدنی آنان نادیده گرفته می شوند از این مهم شرعی و قانونی نیز چشم پوشی می شود، حتی گاهی با دعوی و مطالبه زنان در قبال این حق مسلم شان با استدلال های بیهوده ای از جانب مردان مبنی بر اینکه هیچ دختر میراث نگرفته؛ و رواج نیست؛ و یا آنکه وصیت نکرده به دادن میراث به دختران؛ به راحتی مانع دریافت حق قانونی آنان می شوند.

مسأله اساسی این است که جامعه اسلامی افغانستان که با وصف آنکه یک کشور مذهبی و سنتی است؛ چرا این حکم صریح قرآن را به ساده گی در جامعه ما تعطیل نموده است و عملاً زنان از حق الارث با آنکه کسی منکر آن نیست محروم گردیده است؟

در این نوشتار با توضیح برخی مفاهیم مرتبط به میراث، و دیدگاه جوامع غیر اسلامی و دیدگاه اسلام، در رابطه با ارث

زنان و بیان چرایی تفاوت ارث زن و مرد در پی آنیم که بدانیم عوامل محرومیت زنان از میراث در کشور ما چیست؟  
**کلید واژگان:** ارث، موجبات، موانع، مراتب، جهل، رسوم، زن.

### تعریف ارث

ارث در لغت به معنای مالی است که از متوفی باقی مانده و در اصطلاح انتقال دارایی شخص متوفی به بازماندگان می باشد که این امر بدون اراده متوفی و بازماندگان او صورت می گیرد. معنای دیگر آن انتقال غیر قرار دادی چیزی از شخص به شخص دیگر است، فقها به پیروی از قرآن کریم از ارث به فریضه و فرض نیز تعبیر کرده اند.

### برخی اصطلاحات حقوقی در خصوص ارث

**متوفی:** کسی که فوت کرده است.

**ترکه:** مالی است که از متوفی باقی مانده است.

**وارث:** شخصی است که از متوفی ارث می برد.

**نسب:** عبارت از ارتباط و اتصال فردی به دیگری به ولادت شرعی.

**خویشان نسبی:** عبارت است از وابستگی شخصی به شخص دیگر از طریق ولادت چه مستقیم باشد مانند رابطه پسر و مادر چه با واسطه باشد مانند رابطه برادر که به واسطه

پدر با یکدیگر خویشاوند هستند.

خویشان سببی: خویشاوندی بین دو نفر که در اثر ازدواج به وجود می‌آید. مثل رابطه داماد با مادر همسر یا خواهر زن.

### مراتب ارث در فقه و قانون

اشخاصی که به موجب نسب ارث می‌برند در فقه اسلامی و قانون مدنی افغانستان سه طبقه اند:

طبقه اول: پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد.

طبقه دوم: اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنان.

طبقه سوم: عمه‌ها و عموها و خاله‌ها و دایی‌ها و فرزندان آنان.

اگر طبقه اول زنده باشد طبقه دوم ارث نمی‌برند و همچنین اگر طبقه دوم فقط زنده باشد طبقه سوم ارث نمی‌برند به

عنوان مثال شخصی می‌میرد و دو سال پس از او پدرش می‌میرد بنابراین فرزند وی دیگر ارث از پدر بزرگ نمی‌برد.

ارث زن از شوهر: زن از

شوهر در صورت داشتن

فرزند یک هشتم ارث

می‌برد و چنانچه آن

مرد سه یا چهار

همسر عقد دائم داشته

باشد فقط همین یک

هشتم بین آنان تقسیم

می‌شود. و اگر زن از

شوهرش فرزند نداشته

باشد یک چهارم ارث

می‌برد و همچنین اگر

چند همسر داشته، فقط

همین یک چهارم میان

زن تقسیم می‌شود. و زنی که در اثر ازدواج منقطع علقه

زوجیت دارد از همسر متوفایش ارث نمی‌برد و اراده شوهر

چنانچه اینگونه باشد که همسرش صیغه اوست ارث از او

ببرد اثر قانونی ندارد.

ارث مرد از زن: مرد از زن در صورتی که زن فرزند نداشته

باشد یک دوم ارث می‌برد و در صورتی که زن فرزند داشته

باشد یک چهارم ارث می‌برد. و اگر زن بمیرد و وارث

نداشته باشد شوهر تمام ترکه زن را به ارث می‌برد. ولی اگر

شوهر بمیرد و وارث نداشته باشد زن همان نصیب خود را

می‌برد. و بقیه دارایی شوهر او همانند ترکه بی وارث، به دولت داده می‌شود.

در مورد جنین اگر جنین دنیا بیاید و فقط یک گریه کند و

بمیرد ارث می‌برد و تا زمانیکه دنیا نیامده موروثی بمیرد در

آن هنگام که تقسیم ما ترک می‌کنند سهم یک پسر را

برای او کنار می‌گذارند.

طبق ماده ۲۰۰۶ قانون مدنی افغانستان اولاد مادری اعم از

پسر و دختر در صورتیکه تنها یک فرد باشد، حصه او

سدس (یک ششم) و در حالیکه متعدد باشند حصه آنها ثلث

می‌باشد، ذکور و اناث آنها در تقسیم برابر اند.

در حالت دوم اگر ذوی الفروض تمام متروکه را در بر گیرد یا

اولاد مادری، برادر یا برادران عینی، بصورت جداگانه یا

همراه با خواهر یا خواهران عینی، شریک میشوند و در بین

آنها ثلث به ترتیب فوق تقسیم می‌شود.

طبق ماده ۲۰۰۷ قانون مدنی افغانستان زوجه گر چه مطلقه

رجعی باشد در صورتیکه

شوهر در حال بقای عدت

او وفات نماید، یا زوجات

در صورت نداشتن اولاد

یا اولاد پسر گر چه

مراتب او تنزیل نماید،

چهارم حصه میراث و در

صورت وجود اولاد یا

اولاد پسر گر چه مراتب

تنزیل کند هشتم حصه

میراث را مستحق

میشوند. مطلقه طلاق

بائن در معرض موت

حکم زوجه را دارد، مشروط بر اینکه زوجه بر طلاق راضی

نبوده و طلاق کننده در همان مرض بمیرد و مطلقه هنوز در

عدت باشد.

ماده ۲۰۰۸ قانون مدنی: دختران با رعایت حکم ماده

(۲۰۱۹) این قانون حسب ذیل مستحق میراث میگردند:

۱- یک دختر نصف دو یا بیشتر از آن ثلثان میراث را

مستحق می‌گردند.

۲- دختران پسر در حال نداشتن دختر یا دختر پسر که از

حیث درجه از وی بالاتر باشد، مستحق میراث مندرج فقره

### مهم ترین بد بختی جامعه ما جهل وبی سوادی

است که جلورشد و ترقی کشور ما را گرفته است،

جهالت و نادانی نه تنها باعث جنگ های خانمانسوز در این

چند دهه گردید، بلکه موجب محرومیت های حقوقی زیادی

نیز گردیده که در این میان زنان از بسیاری حقوق مسلم

انسانی مانند تعلیم، کار و اشتغال و... محروم گردیده است.

از این میان از حق الارث که یکی از ضروری ترین حقوق

آنان در قرآن کریم می باشد از طرف مردان عملا محروم

گردید، که در این باب نا آگاهی زنان از حقوق حقه شان

نقش مهمی را در راندن آنان از جمع ورثه دارد و باعث

تقویت این چشم پوشی از سهم ارثی آنان گردیده است.



فوق میگردند، دختران پسر یکی باشند یا بیشتر از آن، در صورت موجودیت دختر یا دختر پسر که در درجه بالاتر از وی قرار داشته باشد، مستحق ششم حصه میراث می گردند.

ماده ۲۰۰۹ قانون مدنی افغانستان: خواهران عینی با رعایت حکم مواد (۲۰۹۱ و ۲۰۲۰) این قانون حسب آتی مستحق میراث می باشند:

۱- یک خواهر عینی نصف و دو یا بیشتر از آن ثلثان میراث را مستحق می گردند.

۲- خواهران پدری در حال نداشتن خواهر عینی، حصص مندرج فقره فوق را و با موجودیت یک خواهر عینی، ششم حصه میراث را مستحق میشوند. اعم از اینکه خواهران پدری یک نفر باشد یا بیشتر از آن.

ماده ۲۰۱۰ قانون مدنی: مادر با موجودیت اولاد یا اولاد پسر گر چه مراتب او تنزیل نماید. یاد و یا بیشتر از دو برادران و خواهران عینی باشند یا پدری یا مادری و یا مختلط ششم حصه میراث را و در غیر از این احوال ثلث میراث کل تر که را مستحق میشود، باستثنای حالتیکه تنها با یکی از زوجین و پدر یکجا شود، درین حالت ثلث باقیمانده تر که را بعد از حصه زوج یا زوجه مستحق می شود.

جده صحیحه به مادر یکی از والدین یا جد صحیح اطلاق می شود، گر چه مراتب بالا رود، جده یکی باشد یا متعدد مستحق ششم حصه میراث می باشند و در بین آنها به صورت مساوی تقسیم می گردد. [۱]

### موجبات انتقال ارث

اگر متوفی مالی به جا مانده باشد باید بین موروث و وارث رابطه‌ی خویشاوندی وجود داشته باشد این قرابت و خویشاوندی ممکن است سببی یا نسبی باشد در رابطه نسبی ارث به وارث تعلق می گیرد در رابطه سببی زوجیت دائم موجب ارث می شود. در خصوص این موضوع نکات ذیل نیز لازم به یادآوری می باشند:

موروث فوت کرده باشد و وارث در زمان مرگ او زنده باشد. جنینی که در شکم مادر است به شرط آنکه زنده متولد شود از موروث خود ارث خواهد برد. وارث مسلمان از موروث کافر ارث می برد ولی کافر از مسلمان ارث نمی برد.

### موانع ارث

از اموری که مانع ارث می شود قتل است، اگر کسی مورث خود را به طور عمدی بکشد از ارث محروم می شود در لعان زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی برند فرزندی هم که مورد نفی و لعان پدر خود واقع شده از او ارث نمی برد. در این حالت پدر فرزندی را که در زمان زوجیت با همسرش به دنیا آمده از خود نفی می کند و او رافرنزند خود نمی داند و تحت شرایطی شرعی مراسم لعان برگزار میشود رابطه وارث بین فرزند و پدر به وجود نخواهد آمد فرزند نا مشروع از پدر و مادر ارث نمی برد گاهی به خاطر بروز مانعی سهم وارث از حد اعلی به حد ادنی تنزل می کند به عنوان مثال وجود فرزند، موجب کاهش سهم شوهر از نصف به یک چهارم و سهم زن از یک چهارم به یک هشتم می شود. فقها از این نوع مانع به حجب نقصان تعبیر کرده اند. اگر کسی فوت کرد و از خود مالی به جا گذاشت پس از برداشت هزینه های کفن و دفن میت و تجهیز آن مانند سدر کافور هزینه حمل جنازه ...باقی مانده بین وراث تقسیم می شوند.

### بررسی میراث زنان از منظر فقه اسلامی

با نگاه جزئی و ظاهری در خصوص تقسیم ارث بین زن و مرد، زن سهم کمتری از مرد می برد، اما این نگاه ناقص و سطحی است و در یک نگاه جامع به قوانین اقتصادی اسلام به زن و مرد ممکن است احساس شود که شاید در مجموع محبت بیشتری به زن شده است، زیرا مرد در برابر همین یک امتیاز ارثی همه مسؤولیت های اقتصادی به شانه اش نهاده شده است. او باید اولاً نیازمندی های شخصی خود و نفقه همسرش را تامین کند و نیز هزینه های فرزندان و حتی والدین ناتوان به عهده او می باشد، علاوه بر همه اینها مهریه ای هم به همسرش دهد در حالی که هر دو در بهره وری جنسی از یکدیگر شریک اند؛ قطعاً آن مقدار میراث افزوده اصلاً برای این همه هزینه کافی نبوده و باید معمولاً مرد چند برابر آن سهم الارث اضافه کار کند، در حالی که زن نه تنها هیچ وظیفه ای در تامین نیازهای دیگران (شوهر، فرزندان، والدین، مهریه) بر عهده اش نیست بلکه حتی مخارج شخص خودش را بر عهده اش ندارد، در واقع همان سهم الارث یک دوم هم که به او می رسد کاملاً اضافه بر نیازهای رایج اقتصادی اوست. مدعیان تساوی



مرد و زن در ارث و همه حقوق دیگر از این نکته غافلند که اگر سهم الارث زن به اندکی افزایش، مساوی مرد گردد و متقابلاً زن موظف می‌شود که وظایف اقتصادی هم چون مرد داشته باشد، در این صورت نه تنها تمام هزینه زندگی خودش را باید با همین افزایش اندک تامین نماید، بلکه از زندگی راحت به صحنه پرهزینه و پر درد سر منتقل خواهد شد. با توضیحات فوق روشن شد که اگر تمام قوانین اقتصادی نظام اسلامی در مورد زن و مرد اعم از میراث و نفقه و مهر و... باهم به صورت یک مجموعه در نظر گرفته شود، احساس خواهد شد که نه تنها عادلانه ترین بلکه مهربانانه ترین جهت گیری به زن در قانون اسلام انجام گرفته است.

در نتیجه باید گفت: سرنوشت ارث بری زن در طول تاریخ همیشه دچار افت و خیز و افراط و تفریط‌ها بوده و هیچ‌گاه ظوابط حکیمانه‌ای برای این موضوع در بین حکومت‌ها و آیین‌ها تدوین نشد اما حقوق زن همیشه در اسلام مورد توجه قرار گرفته است.

مواردی که زن همتای مرد ارث می‌برد عبارت است از: پدر و مادر میت در صورتی که میت فرزند داشته باشد که هر کدام از ابویین یک ششم می‌برند و سهم پدر در خصوص فرض مزبور از مال فرزند بیشتر از سهم مادر نیست.

کلاله مادری یعنی برادر و خواهری میت که به اندازه مساوی ارث می‌برند نه با تفاوت بطوری که خواهر مادری میت معادل سهم برادر او ارث می‌برد نه کمتر از آن، کلاله مادری است یعنی خواهر مادری با برادر مادری.

مواردی که زن کمتر از مرد ارث می‌برد مانند: دختر که از پسر و کلاله پدری و مادر یعنی برادر و خواهر پدری و مادری میت که در این صورت زن (یعنی خواهر میت) نصف سهم مرد (یعنی برادر میت) ارث می‌برد.

مواردی که سهم زن بیشتر از سهم مرد می‌باشد مانند: موردی که میت غیر از پدر و دختر وارث دیگری نداشته باشد که در اینجا پدر یک ششم و دختر بیش از آن می‌برد و همچنین میتی دارای نوه باشد و فرزندهای او در زمان حیات وی مرده باشند که در اینجا نوه پسری سهم بیشتر و نوه دختری سهم کمتری می‌برد.

### چرا ارث زن نصف ارث مرد است؟

به صورت اجمالی می‌توان گفت: یکی از علت‌های زیاد

بودن ارث مرد نسبت به زن آن است که نفقه زن بر عهده مرد است؛ یعنی مرد علاوه بر این که باید مخارج خود را تأمین کند، موظف است هزینه زندگی زن و فرزندان را هم تأمین نماید. از سوی دیگر، مرد دهنده مهریه و زن گیرنده آن است.

در واقع می‌توان ادعا کرد که آنچه زن از ارث و مهریه نصیب می‌شود، پس‌انداز او قرار می‌گیرد، در حالی که سهم الارث مرد، صرف مخارج زندگی خود و همسر و فرزندان می‌شود. علاوه بر این، در شرع اسلام، تکالیفی بر عهده مرد گذاشته شده است که مستلزم صرف مال می‌باشد؛ مانند هزینه‌هایی که مرد باید در راه جهاد بپردازد و یا جایی که یکی از بستگان، به صورت خطایی مرتکب قتل یا جرحی شود، مرد به عنوان عاقله، در پرداخت دیه مقتول، مسئولیت دارد، در حالی که زن هیچ مسئولیتی در این زمینه‌ها ندارد. گرچه به ظاهر، سهم مرد دو برابر سهم زن است، لکن در عمل بهره واقعی او از ثروت‌های جامعه به مراتب کمتر از زن است. چه این که مرد در مقابل ارث زیادت‌ری که می‌گیرد، مسئولیت‌های مالی سنگین‌تری نیز بر دوش دارد. در یک کلام می‌توان گفت: علت تفاوت ارث زن و مرد به دلیل ایجاد توازن و تعادل میان حقوق و تکالیف هر یک از آنان است

**پاسخ تفصیلی:** قبل از پرداختن به جواب سؤال، لازم به تذکر است که قاعده دو برابر بودن سهم مرد نسبت به زن، یک قاعده کلی نیست، بلکه در شرع و قانون، مواردی وجود دارد که در ارث بردن، فرقی میان زن و مرد نیست؛ مانند پدر و مادر میت که هر دو به صورت مساوی ارث می‌برند و فرقی بین آنها وجود ندارد.

از دیرباز، این سؤال مطرح بوده است که چرا ارث زن نصف ارث مرد است و آیا این نوعی تبعیض به نفع مردان نیست؟ در روایتی از امام صادق (ع) سؤال می‌شود که چرا زن که ضعیف‌تر است و احتیاج به حمایت بیشتری دارد، باید از ارث یک سهم داشته باشد و مرد که از حیث قوای بدنی و جسمانی قوی‌تر از اوست، باید دو سهم از میراث میت را تصاحب نماید؟ امام (ع) در پاسخ می‌فرماید: به دلیل این که مرد تکالیف بیشتری داشته و مسئولیت‌های سنگین‌تری بر دوش دارد. مرد باید به جهاد برود و مخارجی را در این زمینه متحمل شود، مرد باید علاوه بر مخارج خود،



مخارج زندگی همسر خود را نیز تأمین نماید. مرد در ردیف عاقله است و باید در جنایت خطایی بستگان خود، با پرداخت مال، معاونت نماید در حالی که زن چنین وظایفی را ندارد. در روایت دیگری از امام صادق (ع) بر این نکته تأکید شده که پرداخت مهریه از سوی مرد به زن، جبران نقصان ارث زن است. [۳]

آنچه در اسلام در باب ارث بیان شده، در واقع انقلابی به نفع زنان است. در جاهلیت، زن و دختران میت از ارث محروم بودند و تمامی میراث میت به پسران او انتقال می‌یافت، لکن اسلام قوانین جاهلی را باطل نمود [۴] و زن را در زمره وراثت میت قرار داده و به زن از همان ابتدا، در تملک و تصرف در اموال، استقلال اعطا نمود، امری که به تازگی و در دو قرن اخیر به تدریج وارد قوانین کشورهای اروپایی شد.

با این که در ظاهر ارث مرد دو برابر ارث زن است، اما با دقت بیشتر روشن می‌شود که از یک نظر، ارث زنان دو برابر مردان است و این به خاطر حمایتی است که اسلام از حقوق زن کرده است.

وظایفی که بر عهده مردان گذارده شده، موجب می‌شود در عمل، نیمی از درآمد آنان صرف زنان گردد. مرد باید هزینه زندگی همسر خود را طبق نیازمندی او از مسکن و پوشاک و خوراک و سایر لوازم بپردازد و هزینه زندگی خود و فرزندان نیز بر عهده اوست. حتی اگر شأن زن و موقعیت او اقتضا کند تا خدمتکاری را استخدام نماید و خودش هم توان مالی پرداخت مزد او را داشته باشد، باز هم پرداخت حقوق و مزد خدمتکار بر عهده مرد است. [۵]

با این توضیحات، مشخص می‌شود که زیاد بودن ارث زن، لازمه توازن و تعادل میان ثروت زن و مرد است و در این میان اگر اعتراضی هست باید از سوی مردان باشد نه زنان. [۶]

در مقابل وظایفی که مرد بر عهده دارد، زن از پرداخت هرگونه هزینه‌ای معاف است و حتی نسبت به تأمین مخارج خود از قبیل پوشاک و خوراک و... هیچ‌گونه مسئولیتی ندارد، لذا در عمل، این زن است که سهم بیشتری از اموال را در اختیار می‌گیرد. در تفسیر نمونه، مثالی بیان شده که برای روشن شدن موضوع مفید است و آن این که اگر فرض کنیم مجموع ثروت‌های موجود در دنیا ۳۱۰ میلیارد تومان باشد

که از طریق ارث، تدریجاً در میان زنان و مردان جهان (دختران و پسران) تقسیم گردد، از این مبلغ ۲۰ میلیارد تومان سهم مردان و ۱۰ میلیارد تومان سهم زنان است. زنان مطابق معمول ازدواج می‌کنند و هزینه زندگی آنان بر دوش مردان خواهد بود و به همین دلیل، زنان می‌توانند ده میلیارد تومان خود را پس انداز کنند و در بیست میلیارد سهم مردان عملاً شریک خواهند شد؛ زیرا سهم مرد، خرج زن و فرزندان می‌شود، پس در واقع، نیمی از سهم مردان که ده میلیارد تومان می‌شود، مصرف زنان خواهد شد. با اضافه کردن این مبلغ به ده میلیاردی که زنان پس انداز کرده بودند، در مجموع صاحب اختیار بیست میلیارد خواهند

**با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان علل نصف بودن ارث زن را در سه بخش خلاصه نمود:**

**الف. مهریه:** هنگام انعقاد عقد ازدواج، مرد مکلف است مهریه‌ای مناسب برای زن در نظر بگیرد که هر وقت زن آن را مطالبه نمود، باید مهریه را در اختیار او قرار دهد. در غیر این صورت زن هیچ وظیفه‌ای نسبت به تمکین در مقابل شوهر ندارد. پس، از ابتدای شروع زندگی، مرد شرعاً مکلف است مهریه‌ای برای زن مقرر دارد و این یکی از عللی است که در برخی سخنان اهل بیت (ع) به آن اشاره شده است

**ب. نفقه:** در زندگی زناشویی، مرد مکلف است علاوه بر تأمین مخارج زندگی خود، مخارج زن و فرزندان را نیز به عهده بگیرد، تأمین خوراک، پوشاک و مسکن متناسب با شأن زن از جمله وظایف مرد است. زن حتی اگر ثروت کلانی هم داشته باشد، هیچ مسئولیتی در زمینه تأمین مخارج خود و فرزندان ندارد. زن نه تنها هیچ بار مالی را در زندگی زناشویی بر دوش نمی‌کشد، بلکه در صورت تمایل حق دارد در قبال کارهای معمول خود در منزل از قبیل شیردادن و پخت و پز و... از شوهر خود اجرت دریافت دارد.

**ج. وظایف ویژه مرد:** مسؤلیت‌های سنگینی بر عهده مرد گذاشته شده است که زن از آن معاف است؛ مانند جهاد در راه خدا و... مرد باید با مال و جان خود جهاد کند. چنانچه در آیات قرآن جهاد با مال مقدم بر جهاد با جان است. مرد باید هزینه‌های مربوط به جهاد را خود پرداخت نماید [۹] در جنایاتی که خویشاوندان باید دیه را بپردازند، زن از پرداخت دیه و همیاری در این امر معاف شده است

ملاحظه می‌شود که اسلام نخواست است به نفع زن و علیه مرد یا به نفع مرد و علیه زن قانونی وضع کند. اسلام نه جانبدار مرد است و نه جانبدار زن، اسلام در قوانین خود سعادت مرد و زن و فرزندان را در نظر گرفته است. [۱۰] یابند و نیز سعادت جامعه بشریت را در نظر گرفته است. [۱۰] به هر حال، اسلام بر اساس وظایف و تعهدات اقتصادی و مالی که برای مرد در نظر گرفته است، اقدام به تقسیم ثروت در مواضع مختلف و از جمله ارث نموده و هیچ تبعیضی در این مقوله قابل ادعا نیست. از طرفی، مجموعه قواعد و مقرراتی که در مورد زن و مرد در اسلام وجود دارد، ایجاد می‌کند که قوانین آن در باب ارث و... به شکل خاصی باشد و این امر می‌تواند محل اشکال به قوانین مدنی اسلام باشد

در نهایت ممکن است گفته شود که اگر چنین است که مخارج زن بر عهده مرد است، پس زن را چه حاجتی است به داشتن ثروت و اندوخته؟

در جواب می‌توان گفت: مهریه و ارث زن به عنوان پس اندازی است برای آینده اش که اگر احیاناً از همسر خود جدا شد و یا همسرش فوت کرد، برای اداره زندگی خود پس اندازی داشته باشد [۱۱] و در کمال آرامش و عزت نفس ادامه زندگی دهد

اما این که نفقه زن بر عهده مرد است، برای آن است که زن بدون دل مشغولی و دغدغه خاطر، به پرورش فرزندان برومند و کارآمد برای جامعه پیردازد و حرارت و گرمای کانون خانواده را که اصلی ترین هسته اجتماع می‌باشد، تأمین کند

در خاتمه توجه خواننده عزیز را به این نکته معطوف می‌دارد که هر گاه در اثر شرایط خاصی حمایت بیشتری از زن یا دختر، ضروری به نظر آید، در چنین مواقعی صاحب مال با اتخاذ تدابیری که در شرع مقدس آمده است، می‌تواند حمایت لازم را از فرد مذکور به عمل آورد؛ بدین معنا که اگر پدری احیاناً حمایت بیشتری از دختر خود را ضروری تشخیص دهد می‌تواند در ایام حیات خود، قسمتی از اموال خود را به او هبه نماید یا این که از محل ثلث اموال خود، مبلغی بیش از سهم الارث را از باب وصیت به دختر خود اختصاص ده

## عوامل محرومیت زنان از حق الارث در افغانستان

چنانچه بیان گردید اسلام بهترین حقوق را برای زنان در رابطه به میراث آنان در نظر گرفته، در حقیقت اسلام زن را از اسارت و بردگی، (که گاه زن خود به عنوان جزء ترکه و میراث می‌گردید و یکی از ورثه های مرد وی را تصاحب می‌شد) نجات داده وزن را همسان مرد صاحب اختیار قرار داد.

در کشور ما، از دیر باز ارث بردن زنان را در نظر نمی‌گیرند و معمول نمی‌باشد در اکثر موارد دختران متوفی بدون آنکه سهم برای آنان وصیت شده باشد برای آنکه ترکه برای برادران حلال گردد حق شان را هبه می‌نمایند، که اگر واقعا آنان سهم شان را مطالبه نمایند نیز چیزی به آنها پرداخت نمی‌گردد؛ لذا است که بدانیم چرا زنان از ارث محروم می‌گردد، بنا بر آنچه در جامعه، خود شاهد آن هستیم که کسی به دختران میراث نمی‌دهند.

جهت ریشه یابی عوامل زیر را می‌توان از دلایل محرومیت دختران از سهم الارث آنان به شمار آورد:

### جهل و بی‌سوادی جامعه

مهم ترین بدبختی جامعه ما جهل و بی‌سوادی است که جلو رشد و ترقی کشور ما را گرفته است، جهالت و نادانی نه تنها باعث جنگ های خانمانسوز در این چند دهه گردید، بلکه موجب محرومیت های حقوقی زیادی نیز گردیده که در این میان زنان از بسیاری حقوق مسلم انسانی مانند تعلیم، کار و اشتغال و... محروم گردیده است. از این میان از حق الارث که یکی از ضروری ترین حقوق آنان در قرآن کریم می‌باشد از طرف مردان عملاً محروم گردید، که در این باب نا آگاهی زنان از حقوق حقه شان نقش مهمی را در راندن آنان از جمع ورثه دارد و باعث تقویت این چشم پوشی از سهم ارثی آنان گردیده است. زیرا که اکثراً هیچ دختری برای گرفتن میراث با سایر ورثه دعوی نکرده و به این محرومیت بدون آنکه بدانند از طرف خانواده پدر نادیده گرفته شده راضی بوده اند که اگر احیاناً برخی آن هم بسویار کم اتفاق می‌افتد که دختری در قبال میراث پدر با برادران خود دعوی نماید، که در این صورت به صرف آنکه می‌گوید رسم نیست که دختری میراث بگیرد بر محرومیت آنان از میراث فیصله می‌گردید، بنا بر این نتیجه می‌گیریم که یکی از عوامل ندادن میراث به زنان نا آگاهی آنان از حقوق شان می‌باشد. مشکل دیگر سفارش پدران راجع به اموال آنان بعد از مرگ



است که در این موضوع بی خبری آنان از احکام وصیت سبب محرومیت دختران و زنان از میراث می گردد؛ معمولاً در وصیت به زنان سهم قانونی آنها در نظر گرفته نمی شود؛ این در حالی است که اسلام در باب وصیت می فرماید که صرف به اندازه ثلث اموالش می تواند وصیت نماید و مازاد بر آن نفاذ وصیت منوط به اجازه ورثه می باشد بنا بر این کسی نمی تواند به عنوان وصیت دختران و یا زنش را از میراث بی بهره سازد.

### رسم و رواج های ناپسند

ی کی از عوامل بها ندادن به میراث زنان رسم و رواج های ناپسند می باشد، در کشور ما رسم بر این است که به دختران در صورتیکه پسر داشته باشد میراث نمی دهند، این محدودیت فرهنگی و محیط اجتماعی کشور ما موانع زیادی را در راه رسیدن به یک جامعه مترقی و پویا فراهم نموده است شاید دلیل این رواج ناپسند این است که دختران چون شوهر می نمایند و نیازی های مالی او را شوهر تامین می کند، این رسم حکم قانون را به خود گرفته است، در حالیکه زنان دارای میراث و مال مستقل اگر باشد در اغلب موارد محتاج شوهر نبوده و زندگی سرفرازی را خواهد داشت، برای این سنت شکنی به نظر می رسد زمان زیادی را می خواهد تا این رسم ناپسند که حق انسانی و اسلامی زنان را پایمال می کنند، از بین برده و ریشه کن کرد.

### روحیه مرد سالاری

جامعه مردسالار و پدر شاهی افغانستان، می کوشد تا زنان را طبق علایق و سلیقه های شخصی خود در اختیار داشته باشد که این امر سبب سلب اختیار از زنان، حتی در مورد حقوق آنان می گردد، این در حالی است که با زنان رفتار نامناسب انسانی می گردد، که اغلب به برخورد فیزیکی و تحریم حقوق انسانی آنان منجر می گردد.

### نتیجه

در پایان به این نتیجه می رسیم که محرومیت زنان از میراث معلول کم توجهی مردان در ارتباط احکام شرعی میراث زنان می باشد که این محروم نمودن زنان و دختران از میراث طبق احکام شریعت تعدی از حدود الهی شمرده می شود و متأسفانه در کشور ما با آنکه قوانین اسلامی وجود

دارد؛ اما تطبیق نمی گردد؛ که در این عرصه محاکم ما نیز مسئولیت بزرگ دارد و راه حل این مشکل به نظر می رسد بالا بردن سطح آگاهی خانواده ها در بخش حقوق آنان و تطبیق قوانین شرعی و انقلاب فرهنگی جهت محو ذهنیت مرد سالاری و تغییر محیط اجتماعی باشد.

### منابع و پی نوشت

- [۱] قانون مدنی، افغانستان، فصل اول، انتقال ملکیت به سبب وفات، مواد ۲۰۰۶-۲۰۱۰
- [۲] حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۹۳، آل البیت؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۷۴ و ۲۷۵، دارالکتب الاسلامیه؛ الکافی، ج ۷، ص ۸۵.
- [۳] شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۷. دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- [۴] ابوالفتح رازی، تفسیر روض الجنان، ج ۱۰، ص ۲۶۸، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی
- [۵] مریم ساوجی، حقوق زن در اسلام و خانواده، ص ۱۱۳، چاپ دوم، مجرد، ۱۳۷۱.
- [۶] محمد حسین، فضل الله، نقش و جایگاه زن در حقوق اسلامی، ترجمه، عبدالهادی، فقهی زاده، نشر دادگستر، ص ۲۳.
- [۷] مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۸۸.
- [۸] محمد بن رضا، القمی المشهدی، کنز الدقائق، ج ۳، ص ۳۴۳، چاپ وزارت ارشاد.
- [۹] قاضی طباطبائی، تحقیق در ارث زن از دارایی شوهر، میهن، ۱۳۵۳، ص ۱۴۳.
- [۱۰] مطهری مرتضی، نظام حقوقی زن در اسلام، ص ۲۵۳، نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۵۳.
- [۱۱] طالقانی سید محمود، پرتویی از قرآن، ج ۶، ص ۹۰، نشر تهران، شرکت سهامی انتشار.

# مشارکت سیاسی زنان و توسعه پایدار

■ مصطفی رحمتی  
■ ماستر جامعه شناسی

## مقدمه

پژوهش حاضر درصدد تحلیل کنش متقابل فرهنگ و توسعه، توسعه فرهنگی و مشارکت سیاسی است. می توان این تحلیل را در دو مقوله متفاوت در نظر گرفت. یک: تعیین جایگاه و نقش فرهنگ در توسعه، مشارکت در توسعه، نقش فرهنگ در مشارکت، خاصه مشارکت سیاسی. دو: تحلیل زندگی و فعالیت های زندگی، سیاسی بر حسب روش های تحلیل عملکرد. بی تردید در هم تنیدگی مقولات و مفاهیم فوق و وجود رابطه ای ارگانیکی بین آنها، این اجازه را نمی دهد که به طریق مجرد و انتزاعی پیرامون هر یک جداگانه به بحث پرداخته شود؛ زیرا توسعه فرهنگی بر مشارکت و مشارکت نیز خود بر توسعه فرهنگی تأثیر می گذارد و در نهایت اینکه دو مقوله فوق در یک تأثیر و تأثر متقابل قرار دارند. برای جا انداختن خرده فرهنگ مشارکت، خاصه مشارکت سیاسی و خاص تر از آن مشارکت سیاسی زنان، نیاز به تحولات فرهنگی است که بر بسستر آن تحولات، زمینه مشارکت زنان در امور سیاسی جامعه ایجاد می شود. از طرف دیگر مشارکت زنان در امور سیاسی به عنوان یکی از زیر مجموعه ها و شاخص های توسعه ی فرهنگی است که با فعال شدن آن می توان گفت به یکی از اهداف توسعه رسیده ایم. فرهنگ و توسعه، دو عنصر جدایی ناپذیرند؛ زیرا اگر بپذیریم که تمامی الگوهای رفتاری آدمیان ریشه در فرهنگ دارد، بنابراین خواهیم پذیرفت که به رفتارهای

اجتماعی، اقتصادی و... شکل و الگوی خاص خود را می بخشد. فرهنگ مجموعه ی عناصر غیر مادی از جهان بینی تا نظام ارزش های اخلاقی، آداب و رسوم و گرایش های سیاسی و علایق زیباشناسانه است. رفتار هر فرد تابع فرهنگ او نسبت به امور مختلف است. با این تعریف ناگفته پیداست که فرهنگ فرد و گروه های اجتماعی و به طور کلی فرهنگ جامعه نفوذ قاطعی بر سرعت و دامنه توسعه اجتماعی در کشورهای در حال توسعه دارد. فرهنگ پایه و اساس رفتار انسانی است و در نهایت اینکه قسمت اعظم رفتار انسانی بر اساس باورهای فرهنگی صورت می گیرد که خود محصول ساختارهای کلان جامعه، سطوح میانی تحلیل و ویژگی های فردی است.

بنابراین بخش قابل توجهی از رفتارهای سیاسی، خاصه مشارکت سیاسی زنان بر این بنیان استوار است و نیازمند باورهای فرهنگی مناسب و سازگار با توسعه سیاسی است. حال این سؤال پیش می آید که باورهای مناسب کدامند؟ آیا فرهنگ جوامع سنتی مناسب توسعه سیاسی و فرهنگی و به دنبال آن مشارکت سیاسی بخصوص مشارکت سیاسی زنان است؟ آیا این خرده فرهنگ ها باید دچار تغییر و تحول شوند؟ و اگر قرار بر تحول فرهنگی است؛ این دگرگونی در چه زمینه هایی باید صورت گیرد؟ و روند این تحول چگونه خواهد بود؟

آنچه بیان شد در سه اصل زیر خلاصه می شود:



فرهنگ اساس و بنیاد پیشرفت و تعالی انسان است. توسعه فرهنگی از توسعه سیاسی جدایی ناپذیر است. فرهنگ سهم به سزایی در رشد و توسعه سیاسی جامعه دارد، هر چند میزان آنرا نمی توان به دقت تعیین نمود. در کشورهای در حال توسعه اولین گام برای پیشرفت زنان نیازمند یک خط مشی ملی است که نیازهای ناشی از فقر را برآورده سازد و زیرساخت های اجتماعی مناسبی را ایجاد نماید. علاوه بر آن باید تمرکز صریح بر روی سیاست های کاهش نابرابری ها علیه زنان به وجود آید. بهبود جایگاه زنان به ماهیت فرهنگ ما مربوط می شود و در نهایت این فرهنگ است که باید تغییر کند.

**واژگان کلیدی:** توسعه، زنان، مردم، منابع، مشارکت، مشارکت سیاسی، مدیریت، فرهنگ.

### ضرورت تحقیق

واژه مشارکت مردمی بیش از هر زمان دیگری امروز مورد استفاده قرار می گیرد. افراد مختلف از رهبران و مدیران اجرایی گرفته تا برنامه ریزان و متخصصان رشته های گوناگون هر کدام به نوعی و بر اساس دیدگاه خود و اهداف مورد نظر، از مشارکت سخن به میان می آورند و آنرا بخشی از راهبردهای اساسی برای دست یافتن به اهداف مورد نظر خود قلمداد می نمایند. بسیاری از برنامه ها هدف خود را جلب مشارکت سطح یا سطوحی از جامعه در فرایند اجرای طرح های مورد نظر قرار داده و بسیاری از برنامه ها بر مبنای مشارکت جامعه در اجرای تمام یا بخشی از آنها طرح ریزی می شوند.

راهبرد مشارکت در توسعه نتیجه بازانديشي در راهبردهای مختلف توسعه و مدیریت است. در این مقوله، مشارکت به چشم راهبردی جهت ایجاد امکان کشف روش های جدید نگریسته می شود و در خدمت کسانی است که از دیرباز به عنوان هدف توسعه بوده اند. در واقع این رهیافت مبتنی بر به حساب آوردن عامل انسانی است که در دیدگاه های مرسوم توسعه جایگاه خود را نداشته است. در این راهبردها بها دادن به مردم، چه زن و چه مرد، و سهم نمودن آنها در تصمیم گیری های مربوط به توسعه مدیریت و اداره جوامع، بهره برداری از منابع سرزمین، دسترسی به سرمایه های مولد و داشتن سهمی در فرآیند توسعه مورد تأکید قرار

گرفته است. از این رو مشارکت مردمی را به خونی که در بدن گردش دارد تشبیه می نمایند و معتقدند که نمی توان جامعه را بدون آن تصور نمود.

مردم، منابع و مشارکت سه رکن اساسی توسعه پایدار را تشکیل می دهند. با این تفاوت که مشارکت در مقایسه با دو رکن دیگر نقش ساختاری داشته و دو عامل مردم و منابع در چارچوب آن به فعالیت در می آیند.

در جامعه ای که این روزها از لحاظ کمی و کیفی در تمامی ابعاد دچار تغییر و تحول بسیار سریعی می باشد و هر روزه مدیران، با انبوهی از مسایل جدید و با پیچیدگی فزاینده روبرو هستند، مشارکت می تواند نقشی مهم در اداره امور و هدایت آن به سمت جامعه مطلوب داشته باشد. آنچه که اکنون به عنوان مسئله مهم مطرح است چگونگی دستیابی به یک فرآیند پایدار و خودانگیخته از مشارکت است. به عبارت دیگر مسئله کنونی چگونگی برقرار کردن و نهادینه ساختن مشارکت مردمی خاصه مشارکت زنان در اداره امور جامعه است.

برقراری یک جریان مشارکت به مفهوم واقعی آن یعنی دخالت دادن و سهم کردن زنان در تعیین سرنوشت خویش که مستلزم برقراری شرایطی، از جمله آماده نمودن زمینه های آموزش و ورود زنان به عرصه های زندگی اجتماعی است. از این رو باید با الگوهای عملکردی، چه به لحاظ ذهنی و چه عینی، زمینه لازم و مورد نیاز را فراهم نمود.

### مفاهیم و کلیات

**فرهنگ:** فرهنگ در لغت به معنای دانش و بزرگی عقل است. در انگلیسی این واژه برابر «education» (فرهنگی) قرار می گیرد. در علوم اجتماعی از واژه های فرهنگ تعابیر و مفاهیم مختلفی وجود دارد که همین امر باعث گردیده است تا نتوان یک تعریف جامع از این مفهوم به عمل آورد. تعریفی که هر جامعه با توجه به مکتب و شرایط خاص خود از فرهنگ ارایه می دهد با جامعه دیگر متفاوت است، چرا که تعاریف برحسب ارزش های حاکم بر هر جامعه با هم فرق دارد.

فرهنگ دو جنبه مادی و معنوی دارد که در محیط انسانی ساخته می شود و به همین دلیل پایه و اساس رفتارهای انسان است؛ به عبارتی رفتاری انسان بازتاب شرایط فرهنگی

اوست و در هر حال فرهنگ انسان حاکم بر اعمال و رفتار او خواهد بود. علت اینکه رفتار ملت های گوناگون با هم فرق دارد همین تفاوت فرهنگ هاست که رفتار از آن ناشی می شود. تعاریف فرهنگ دامنه‌ی متنوع و گسترده ای دارد که نمایان گر وسعت این مفهوم است. برای مثال تعاریف مختلفی از فرهنگ را از صاحب نظران علوم مختلف می آوریم:

تایلور: «فرهنگ کلیت درهم تافته ای است که شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم و هر گونه توانایی و عادت می است که آدمی همچون عضوی از جامعه بدست می آورد؛ می شود.» (موسایی، ۳۸: ۱۳۷۴)

ساترلند: «فرهنگ شامل هر چیزی است که بتواند از نسلی به نسل دیگر منتقل شود. فرهنگ یک قوم همان میراث اجتماعی آن است.» (موسایی، ۱۳۷۴:۳۹)

بوگاردوس: «فرهنگ، مجموعه راه و رسم های عقل و اندیشه یک گروه اجتماعی در گذشته و حال است و عبارت است از مجموع باورها و آداب و

رسوم در رویه های رسیده از نسلی پیشین.» (موسایی، ۴۰: ۱۳۷۴)

یانگ: «فرهنگ مشتمل است از تصورات، عادت های مشترک و کمابیش یکسان شده ای که در جهت برآوردن نیازهای بازگردانده و همیشگی آدمی پرورنده شده است.» (موسایی، ۴۱: ۱۳۷۴)

البته مقصود ما از فرهنگ در این تحقیق جنبه غیر مادی فرهنگ است که شامل مجموعه دیدگاه ها، ارزش ها، اعتقادات و باورهای یک جامعه است که بر رفتار آنها حاکم باشد.

**توسعه:** اصل این لغت عربی است و بر وزن تفعله می باشد. در فارسی توسعه به معنای گسترش دادن است. اولین

بار این مفهوم (توسعه)

توسط اسمال در سال ۱۹۵۰ تعریف شد. توسعه هم تغییرات کمی را دربر می گیرد و هم تغییرات کیفی را، هر چند گاه توسعه مترادف با رشد تلقی می گردد اما دارای ابعاد کیفی چندگانه نیز هست که بار ارزشی دارد؛ چرا که در هر حال تحول و دگرگونی به سوی وضعیت مطلوب و بالاتر صورت می گیرد.

محور توسعه، انسان و رسیدن او به کمالات است که در این میان توسعه فرآیندی محسوب می شود که متضمن رشد مداوم در ابزار و روابط مادی و معنوی بنیان های اقتصادی و اجتماعی و... است. پس با این اوصاف توسعه یک جریان چند بعدی پویا است که تغییرات اساسی را در

**فرهنگ در افغانستان نیز چنین نقشی دارد و عملاً تعیین کننده میزان مشارکت زنان و مردان بوده است. از گذشته های دور جامعه ما جامعه مردسالار بوده است. مردسالار بودن جامعه به تنهایی موانع زیادی برای شرکت زنان در امور سیاسی ایجاد کرده است. حتی در سایر موارد نیز مردان مانع تعالی زنان در آن مورد گردیده و موجب نهادینه شدن برخی افکار غلط در ذهن زنان شده اند. از جمله اینکه خود زنان به نیروی کار و بازده کاری مردان بیشتر از خودشان اهمیت می دهند حتی اگر تخصص بالاتری نسبت به آنان در صحنه عمل داشته باشند.**

**چرا که آنان معتقدند سالهای سال است که در قرون متمادی، این نیروی کار مردان بوده است که چرخ جامعه را چرخانده است. پس به خود تلقین می کنند که بدون حضور زنان اتفاقی نخواهد افتاد و آنها توان یاری کردن ندارند. علت تلقین زنان آن است که آنان هنوز راهی نرفته اند که بخواهند آنرا ثابت بکنند. زن و مرد در افغانستان تحت تأثیر فرهنگ خود معتقدند بهترین عرصه فعالیت زن خانه و خانه داری است. و این به معنای جدا شدن زن از عرصه سیاسی جامعه است غافل از اینکه همیشه دو فکر بهتر از یک اندیشه به نتیجه می رسد.**

ریشه کن کردن فقر مطلق، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و تسریع رشد اقتصادی و کاهش نابرابری را می طلبد.

تعاریفی که می توان از توسعه ارایه داد مانند فرهنگ از جامعه ای به جامعه دیگر فرق می کند. چرا که ارزش های حاکم بر جوامع با هم متفاوتند؛ پس آنچه در مقوله توسعه در کشور می گنجد، طبیعتاً در کشور نخواهد گنجد، چرا

که مطلوب و ایده آل هر جامعه با جامعه دیگر فرق می کند. از جمله تعاریف متفاوت توسعه، تعریفی از سازمان ملل است: «توسعه فرآیندی است که کوشش های مردم و دولت برای بهبود اوضاع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگ هر محله را متحد کند و مردم این محله ها را در زندگی یک ملت ترکیب کند و آنها را تماماً برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا سازد.» (موسایی، ۱۳۷۴: ۴۶)

همانطور که می بینیم در این تعریف توسعه فقط از دریچه محدود اقتصادی قابل بررسی نیست؛ بلکه فرهنگ، اطلاعات و نوسازی جامعه در آن نقش محوری دارد و در واقع منظور از توسعه گسترش توانایی ها، ظرفیت فکری، کیفیت دانش و مهارت های فنی، خلاقیت و نوآوری، توانایی انسانها برای حل مسایل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و بهره مندی از منابع، دستاوردها و امکانات و بهبود شرایط زندگی مادی و معنوی برای همگان است.

حال ابزار چنین توسعه ای را فقط در مغز انسان باید جستجو کرد که با مجهز شدن به دانش فنی قادر است فرآیندهای مورد نیاز توسعه را فراهم سازد.

منابع انسانی در واقع پایه اساسی تحولات زندگی است و اگر کشوری نتواند علم و بینش انسانها را توسعه دهد و آموزش و پرورش آنها را به جهت خاص سوق دهد و از این سرمایه در توسعه و در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بهره برداری کند، نخواهد توانست هیچ مورد دیگری را توسعه بخشد.

توسعه وقتی مطلوب است که تمام ابعاد زندگی انسان را چه مادی و چه معنوی دربرگیرد و به عبارتی در تمام سطوح زندگی انسان تغییرات اساسی ایجاد کند. چرا که توسعه یک جریان چند بعدی است که بر زندگی مادی و رفتار غیر مادی انسان تأثیر می گذارد. برای مثال در تعریف تودارو «توسعه جریانی چند بعدی است که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است.» (موسایی، ۱۳۷۴: ۴۴)

همانطور که می بینیم این تعریف توسعه را هم در زندگی مادی (رشد اقتصادی) و هم رفتار غیر مادی مؤثر می داند. مانند کاهش نابرابری که منجر به از بین رفتن طبقات مادی

جامعه و رفتار و اثرات روانی ناشی از آن می شود. مثل خود کم بینی و خود بزرگ بینی که از اثرات روانی حاصل از تقسیم جامعه به طبقات مادی است. هم خود کم بینی و هم خود بزرگ بینی رفتارهایی به دنبال خود دارند که طبیعتاً این رفتارها اثراتی نیز در پی خواهند داشت. بنابراین توسعه وقتی مطلوب است که در تمامی ابعاد جامعه تغییرات اساسی ایجاد کند.

### مشارکت و مشارکت سیاسی

این واژه (مشارکت) معادل Participation در زبان انگلیسی است. از حیث لغوی به معنای درگیری و تجمع برای منظور خاص، نظیر مسابقه، گفتگو، مقالات و مانند آن می باشند. «(فصلنامه نقد و نظر، شماره ۳ و ۴، ص ۸۹). رواج مفهوم مشارکت در دو دهه اخیر از آنجاست که به نظر منتقدان، بزرگی و پیچیدگی جامعه توده ای جدید و رشد بوروکراسی و تمرکز قدرت اقتصادی پایه ضمانت های سنتی دموکراسی و نظام پارلمانی را برای حفظ حقوق افراد سست کرده است.

ضرورت این امر از آنجاست که سرنوشت افراد و حقوق آنها در دست های نامریی اداری، سیاسی و اقتصادی افتاده است که افراد از چند و چون تصمیم گیری های آنها بر زندگیشان بی خبرند و گاه قربانی آن می شوند. سازمان ها و نهادهای سنتی دموکراسی نیز اغلب بازیچه دست این قدرتهای نامریی هستند. از این رو تنها مشارکت مستقیم افراد در تصمیم گیری هایی که به نام دولت، مقامات محلی، یا دستگاه های بزرگ و غیر شخصی اقتصادی گرفته می شود، می تواند حقوق و آزادیهای آنان را از گزند کارها و تصمیم های گروه های کوچک دور از دسترس و اغلب ناشناس در امان دارد.

راهبرد مشارکت در توسعه نتیجه بازاندیشی در راهبردهای مختلف توسعه و مدیریت است. در این مقوله، مشارکت به چشم راهبردی جهت ایجاد امکان کشف روش های جدید نگریسته می شود که در خدمت کسانی است که از دیرباز به عنوان هدف توسعه بوده اند. آنچه در این راهبرد حایز اهمیت است بها دادن به مردم، (چه زن و چه مرد) و سهیم نمودن آنها در تصمیم گیری های مربوط است.

مشارکت در قالب های گوناگون، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... صورت می گیرد. طبیعی است همواره



بین فرد مشارکت کننده و جامعه ارتباط وجود دارد، برای مثال در مشارکت سیاسی بین فردی که مشارکت سیاسی دارد و نظام سیاسی حاکم بر جامعه ارتباط متقابل وجود دارد و طبیعی است که بالا بودن سطح این مشارکت بیانگر بالا بودن فرهنگ مشارکت سیاسی است.

## دیدگاه های نظری درباره مشارکت و مشارکت پذیری

عامل نخست در مشارکت پذیری، فرهنگ بطور عام و فرهنگ سیاسی بطور خاص می باشد. فرهنگ سیاسی محیطی روانی فراهم می آورد که فعالیت های سیاسی در محدوده فرهنگ آن صورت می گیرد. هر چه محدوده فرهنگ در بخش سیاسی محدودتر باشد مشارکت جویی و مشارکت پذیری مردم نیز محدودتر می شود.

در مرحله دوم پس از اولین مرحله طرح مفهوم مشارکت در اواخر دهه ۱۹۵۰، در واکنش به نارسایی در برنامه های توسعه، مفهوم مشارکت به صورت جدید آن مورد توجه قرار گرفت و فرآیندهای تقویت کننده مشارکت مردم، به عنوان زمینه اصلی توسعه مطرح شد.

دو دیدگاه بطور کلی در زمینه مشارکت مطرح است. دیدگاه اول که دیدگاهی ابزارگرایانه محسوب می شود، مشارکت را فی نفسه هدف نمی داند، بلکه آنرا ابزاری جهت توفیق برنامه های توسعه در نظر می گیرد و به مزایای آن اعم از کاهش هزینه ها، پذیرش برنامه ها از سوی مردم و... اشاره دارد.

دیدگاه دیگری اخیراً در کنار دیدگاه اول مطرح شده است که آن را در مقام هدف مورد توجه قرار می دهد. این رویکرد شامل نظریه هایی است که به اصل عمل اجتماعی «Praxis» و تقدم امر سیاسی «The Political» اعتقاد دارند. در این نظریه مشارکت در سیاست و... وظیفه شهروندان فعال است و نه صرفاً وسیله ای برای تأمین نیازها و منافع شخصی یا کسب فایده و فعالیت اجتماعی - سیاسی فی نفسه فضیلت و متمایز کننده حیات انسانی از سایر اشکال حیات می باشد.

نظریه های مربوط به مشارکت و مشارکت پذیری پاسخ های نظری به چگونگی و چرایی تفاوت های میان افراد از لحاظ میزان تمایل به مشارکت یا مشارکت پذیری را

می توان در دو دسته کلی طبقه بندی نمود:

۱. نظریه هایی که منشأ وبری دارند. و در آن بر نظام باورها، گرایش ها و اندیشه ها تأکید می شود. مطابق مفروض اصلی این نظریه ها، کنش برخاسته از وجوه فرهنگی و تحت تأثیر عناصر گوناگون آن است. لذا تصور و پنداشت کنشگر در رفتار او مؤثر است. این دسته از نظریه ها متغیر بی قدرتی **Powerlessness** را به عنوان مهم ترین متغیر مورد توجه قرار داده اند. در اینجا باید بر این نکته تأکید شود که در این نظریه توجه بر تبیین مشارکت نبوده است بلکه متغیرهای مورد توجه آن در مقام متغیر مستقل، تبیین کننده خوبی را در اختیار پژوهشگر قرار می دهد.

۲. نظریه هایی که بر جنبه رفتاری تأکید دارند و رفتار را بیش از آنکه حاصل باورها و گرایش ها بدانند، نتیجه تفاوت سود و زیان تصور می کنند. مفروض اصلی این دیدگاه آن است که یک رفتار زمانی شکل می گیرد، تثبیت می شود و نهایتاً جنبه نهادی می یابد که منافع حاصل از آن بر هزینه ها، فزونی گیرد. به همین دلیل مشارکت هنگامی گسترش می یابد که منافع عینی آن تصور فرد نسبت به منافع آن - بیش از هزینه ها - تصور ذهنی فرد نسبت به هزینه های آن باشد.

### بی قدرتی

بی قدرتی به عنوان یکی از اجزای سازنده «بیگانگی» و تحت این سر فصل مورد توجه جامعه شناسان قرار گرفته است. ریشه های نظری این مفهوم را می توان نزد جامعه شناسان کلاسیک یافت. بی قدرتی، بطور مشخص در آراء کارل مارکس، گئورگ زیمل و ماکس وبر به عنوان خصیصه اصلی جامعه مدرن مورد توجه قرار گرفته است. این مفهوم به نشانه های بحران دوران مدرن و نتیجه فرآیندهای بنیانی این دوران است.

به رغم اهمیت بحث های مربوط به بی قدرتی، این نظریه ها قابلیت آزمون تجربی را به صورت مستقیم نداشتند. تبدیل این مفاهیم به گزاره های تجربی قابل آزمون و محدود کردن دامنه آثار آن به چند مفهوم اصلی و نیز آرایه فرضیه های تحدید شده، زمینه طرح نظریه های برد متوسط را فراهم کرده است.

ملوین سیمان «M. Seeman» روانشناس اجتماعی



آمریکایی نخستین کسی بود که مفهوم بی قدرتی را در نظریات کلاسیک ارایه نمود. همچنین بار همکاری نیل در سال ۱۹۶۴ بی قدرتی را مورد مطالعه تجربی قرار دادند.

در ارتباط با موضوع بی قدرتی و مشارکت سیاسی نیز اولسن «Olsen» پژوهشگر آمریکایی بررسی هایی را انجام داده اند. سنت Sennet و کوب Cobb نیز مشارکت و تعلق به محیط را با متغیر بی قدرتی مورد بررسی قرار داده اند. دوایت دین Dwight.Dean از جمله پژوهشگرانی است که با استفاده از سه مفهوم بی قدرتی، بی هنجاری و انزوای اجتماعی تلاش نموده تا رفتار رأی دهندگان را تحلیل نماید.

### نظریه فایده و هزینه در مشارکت

این دسته از نظریه ها به مفاهیم پاداش و تنبیه توجه دارند. در نظر آنها آنچه موجب بروز یک رفتار می شود و پایداری آن را سبب می گردد، پاداش حاصل از انجام آن است. مهم ترین نظریه در این رویکرد از آن هومنز است. مطابق این الگوی نظری، رفتار یا تمایل به مشارکت تابع فایده و هزینه های مترتب بر آن است. چنانچه فرد انتظار فایده بیشتر و هزینه کمتری را در مشارکت داشته باشد، تمایل بیشتری به مشارکت خواهد داشت. (علوی تبار، ۵۰-۳۸:۱۳۷۹) دو رویکرد اصلی «بی قدرتی» و «هزینه - فایده» می تواند تبیین کننده تمایل به مشارکت باشد.

### ارتباط فرهنگ، توسعه و مشارکت

پیشرفت و ترقی در هر موردی حاصل یک دید خاص است. این دید همواره برخاسته از فرهنگ ماست. گفتیم انسان محور اساسی توسعه است و در تمام فعالیت های خود اعم از فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و... دست به انتخاب می زند. انتخاب در هر بعدی که باشد نیازمند یک معیار است و معیار یک مسأله ارزشی است و ارزش نیز جزء لاینفک فرهنگ محسوب می شود. پس بین فرهنگ و توسعه ارتباط عمیقی وجود دارد.

در واقع فرهنگ تغییرات اساسی را در طرز تفکر و شیوه رفتار افراد به وجود می آورد که بنیان توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی بر آن استوار است. اگر به عامل فرهنگ در توسعه کم توجهی شود، تمام تصمیمات و برنامه های ما دچار ناکامی خواهد شد و یا حداقل آنقدر متزلزل

خواهد بود که به اهداف ابتدایی خود نیز نخواهیم رسید. مشارکت نیز شدیداً تحت تأثیر فرهنگ است و نقش به سزایی در توسعه ایفا می کند. مشارکت اصل لازم نوسازی اجتماعی و توسعه همه جانبه است که به دنبال خود رشد اقتصادی را دارد. مشارکت شامل شفافیت، باز بودن فضای جامعه و چند صدایی بودن حوزه ی عمومی جامعه است. مشارکت امکان تصمیم گیری افراد را که در سرنوشت خودشان مؤثر است بالا می برد و به این ترتیب همه می توانند در اثربخشی نهادهای جامعه همیاری کنند. مشارکت کیفیت تصمیم ها را بالا می برد و مدیران را کمک می کند تا تغییرات لازم را برنامه ریزی کنند که قبل از انجام این تغییرات باید پذیرفته شود که مشارکت این امکان را نیز فراهم می کند.

اگر مشارکت به طور مطلوب مورد توجه قرار گیرد باعث می شود بین سیاست های اتخاذ شده دولت و شرایط اجتماعی سازگاری بیشتری برقرار شود و برای اجرای این سیاست ها در ابعاد مختلف فضای روانی و فرهنگی بهتری ایجاد شود. اصل طلایی برای ایجاد مشارکت در این است که به انسان ها آموزش داده شود تا در آنها مهارت و نگرش مورد نیاز وجود آید. مشارکت کننده باید ویژگی هایی داشته باشد:

- توانایی برخورد با مشکلات جامعه به عنوان یک عضو از جامعه چه مرد و چه زن

- توانایی کار و همکاری با دیگران و داشتن همنوایی و روح جمعی

- توانایی تلقی طبیعی بودن درک تفاوت برداشته ها و نگرش ها در مواجهه با مسایل

- داشتن دید سیستمی

- تمایل به حل مشکلات احتمالی به شیوه مسالمت آمیز البته باید بدانیم در مشارکت، همواره به دانش و تجربه دیگران نیاز داریم و ممارست در این امر را باید از آموختن مشارکت و آموزش آن به دیگران شروع کنیم. برای مثال در پدیده های سیاسی هر فرد از دو راه در فرآیند سیاسی مشارکت می کند:

- فعالیت های مشارکت جویانه (Participant activites)

- فعالیت های پیرو منشانه (Subject activites)

در فعالیت های مشارکت جویانه فرد تلاش می کند بر روند

سیاست گذاری تأثیر بگذارد اما در فعالیت های دوم فرد خود را در اجرای سیاست ها درگیر می کند.

## مشارکت سیاسی زنان

حضور کم رنگ زنان در فعالیت های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و به خصوص سیاسی، خاص جوامع جهان سوم نیست؛ بلکه تمام کشورها با شدت و ضعف متفاوت، کمابیش با این مسئله آشنا هستند. این مشکل در جوامع اسلامی بیشتر به چشم می خورد «چرا که شکل های تبعیضی که عقل عوامانه سنتی به آنها تجویز می کند و اینکه از سوی دیگر با برخی نقش های نمادین و خرافی پاداش داده می شوند با احکام دینی یا شبیه دینی تقویت می گردد.» (گی ار مه، ص ۸۰: ۱۳۷۵)

با سیری در تاریخ گذشته، شروع حرکت های سیاسی و مشارکت زنان در امور جامعه را می توان در قرن ۱۸م یافت. در ابتدا زنان به صورت انفرادی و پراکنده فعالیت می کردند اما گذر زمان این حرکت را جامعه گروهی پوشانید و کمک کرد تا حرکت آنان که اغلب سیاست محافظه کارانه را در پیش داشتند، محسوس تر باشد.

در کشورهای مختلف زنان از یک برهه خاص و به گونه ای مشارکت خود را در صحنه های گوناگون به نمایش درآورده اند که این نیز از جامعه ای به جامعه ای دیگر فرق می کند. همانطور که قبلاً گفتیم فرهنگ و ارزش ها از یک جامعه به جامعه دیگر فرق می کند، در نتیجه روند چگونگی توسعه نیز که در هر کشور رخ می دهد نیز با کشور دیگر فرق می کند و به تبع آن، حرکت مردان و زنان جامعه برای رسیدن به این توسعه نیز از جامعه ای به جامعه دیگر فرق می کند.

«المپ دوگورژه» در اعلامیه حقوق زن و شهروند می گوید: «همچنانکه زنان حق دارند بالای چوبه ی دار بروند، به همان سان حق دارند بالای سکوی خطابه بروند» البته این برابری در میزان مشارکت زنان در امور سیاسی بیشتر در حال حاضر جنبه ی شعاری دارد تا واقعیت و این نه به این علت بوده است که زنان وارد صحنه های مختلف اجتماعی نشده اند، بلکه نکته اینجاست که به حضور آنان بهایی داده نشده است. به هر حال زنان جزء پیوسته و جدایی ناپذیر از جامعه هستند و تقریباً نیمی از آنها تشکیل می دهند و اگر از آنان و فعالیت و تأثیر آنان چشم پوشی شود حتماً برنامه ریزی ها و سیاستگذاری ها چه در سطح کلان و چه در

سطح خرد، با مشکل مواجه خواهد شد.

برای مثال در کشور ما تعداد نمایندگان زن نسبت به مردان با توجه به کل جمعیت زنان نسبت به مردان بسیار کم است. این مسئله جدا از ریشه های تاریخی، اجتماعی و...، ریشه فرهنگی نیز دارد؛ فرهنگی که به مرور زمان موجب تقسیم نابرابر کار شده است که در آن فعالیت اصلی زن به تربیت فرزندان و خانه داری محدود می شود. طبیعی است با حضور در مجلس و دیگر فعالیت های سیاسی که بیشتر از زمان اداری وقت می گیرد نمی توان این وظایف را به نحو احسن انجام داد.

از طرفی همان خصوصیات و صفات زنانگی و مردانگی که از کودکی بر فکر و اندیشه و عمل زنان و مردان تزییق شده است به آنان آموخته است که قدرت طلبی، ایده آل مردان است تا زنان. در نتیجه مردان رغبت بیشتری بر رقابت های حزبی و سیاسی دارند.

با این اوصاف همانطور که می بینیم نیمی از جامعه بطور علنی از حق خود به صرف آموخته های اکتسابی نادرست محروم می شوند که عواقب ناشی از آن کل جامعه را دربر خواهد گرفت.

## موانع مشارکت سیاسی زنان در افغانستان

**۱. فرهنگ حاکم بر جامعه:** در این میان نقش فرهنگ حاکم بر جامعه در مشارکت، اعم از مشارکت زنان، مشارکت مردان و همچنین چگونگی و میزان مشارکت بسیار حائز اهمیت است. فرهنگ نقش زن و مرد را در جامعه حتی خانواده تعیین می کند و به راحتی حیطه مشخصی را برای فرد تعیین می کند که این محدوده جز توسط فرهنگ شکسته نمی شود. یعنی باید فرهنگ تغییر کند تا محدوده قایل شده آن نیز توان تغییر داشته باشد. در غیر این صورت هر فرد اگر بخواهد خارج از محدوده تعیین شده خود فعالیت کند با برخورد تند عرف مواجه خواهد بود.

فرهنگ در افغانستان نیز چنین نقشی دارد و عملاً تعیین کننده میزان مشارکت زنان و مردان بوده است. از گذشته های دور جامعه ما جامعه مردسالار بوده است. مردسالار بودن جامعه به تنهایی موانع زیادی برای شرکت زنان در امور سیاسی ایجاد کرده است. حتی در سایر موارد نیز مردان مانع تعالی زنان در آن مورد گردیده و موجب نهادینه شدن



برخی افکار غلط در ذهن زنان شده اند. از جمله اینکه خود زنان به نیروی کار و بازده کاری مردان بیشتر از خودشان اهمیت می دهند حتی اگر تخصص بالاتری نسبت به آنان در صحنه عمل داشته باشند.

چرا که آنان معتقدند سالهای سال است که در قرون متمادی، این نیروی کار مردان بوده است که چرخ جامعه را چرخانده است. پس به خود تلقین می کنند که بدون حضور زنان اتفاقی نخواهد افتاد و آنها توان یاری کردن ندارند. علت تلقین زنان آن است که آنان هنوز راهی نرفته اند که بخواهند آنرا ثابت بکنند. زن و مرد در افغانستان تحت تأثیر فرهنگ خود معتقدند بهترین عرصه فعالیت زن خانه و خانه داری است. و این به معنای جدا شدن زن از عرصه سیاسی جامعه است غافل از اینکه همیشه دو فکر بهتر از یک اندیشه به نتیجه می رسد.

کتاب های درسی، داستانی، علمی و... نیز در القای این باورها نقش به سزایی دارند و با چاپ یک عکس یا متن به راحتی صفت زنانگی و مردانی می آفرینند و زن را موجودی ظریف و عاطفی و شکننده با وظایف خاص معرفی می کند و مرد را موجودی سخت، قدرتمند و با وظایف خاص. حال آنکه علم روان شناسی ثابت کرده است «جدا از امور ذاتی که طبق تحقیقات مختلف تأثیری در همسانی فعالیت زن و مرد ندارد، رفتارهای ذکر شده اکتسابی است» و صفتی است که والدین از ابتدا به کودک می دهند که این نیز همان ارتباط فرهنگ و مشارکت است.

به همین علت است که زنان الگوی برجسته ای در جامعه ندارند که در پی رسیدن به چنین موقعیتی بخواهند به دنبال خودسازی و کسب موقعیت های برتر باشند.

**۲. موانع آموزش و پرورش:** در اکثر کشورها خاصه در جوامعی چون افغانستان اکثر والدین بیشتر تمایل دارند فرزندان پسر را به مکتب، بفرستند تا دختران را، به همین علت بیشترین از زنان مابی سواد، هستند. الگوی جنسیتی که در برنامه های آموزشی حاکم است این اعتقاد را پررنگ تر می کند تا آنجا که زیر سلطه الگوهای جنسیتی در کتب درسی، دختران دانش آموز تصویر شخصیت خود را برای آینده همچون گذشته می سازند.

**۳. موانع اقتصادی - اجتماعی:** از موانع مهم در

مشارکت زنان می توان به تبعیض جنسیتی در بعضی مراکز شغلی اشاره کرد که در زمان رکود اقتصادی، جنگ، مهاجرت و... نقش اساسی در میزان مشارکت زنان بازی می کند.

همانطور که قبلاً گفتیم در دوره رکود اقتصادی اولین گروهی که کار خود را از دست می دهند زنان هستند. جدا از موانع ذکر شده عرف و سنن جامعه ما موارد دیگری را نیز بر زنان القاء کرده است که موجب می شود آنان خود به خود پا را از مشارکت سیاسی کوتاه کنند.

اول: اینکه نگرش زنان نسبت به سیاست چندان خوش بینانه نیست و آنرا حرفه ای مردانه می دانند و به همین علت کمتر وارد عرصه سیاست می شوند چرا که از کودکی به آنان یاد داده شده است که عرصه خشونت و قدرت طلبی جولانگه مردان است تا زنان. چرا که زنان موجوداتی ظریف و لطیف و حساس هستند که زود می شکنند! و طاقت سختی ندارند!

دوم: سنت گرایی و محافظه کاری زنان که حاصل برهه های مختلف تاریخی بوده است. بنا به دلایلی که برشمردیم زنان همواره در گام پسین و عقب تر از مردان بوده اند لذا طبیعی است آنان برای حفظ حقوقی که داشتند مجبور بوده اند سیاست محافظه کارانه در پیش بگیرند تا هم حال را داشته باشند و هم فکری برای آینده کرده باشند.

**راهبردهای افزایش مشارکت زنان در امور جامعه**

راهبرد افزایش مشارکت، خاصه مشارکت سیاسی زنان را بطور کلی باید در سه سطح ارائه نمود:

برای فعال شدن در زندگی نیاز به احساس آزادی، کرامت و هویت فردی خواهد بود. تا افراد بتوانند به صورت خلاق، نقاد و سازنده حرکت کرده و در عین داشتن استقلال فردی، نسبت به سرنوشت جامعه و دیگران نیز حساس باشند. برای پرورش و آموزش این دسته از انسان ها، بایستی سه فرآیند مختلف در جامعه به درستی و خوبی پیش بروند. از این رو طرح این سه فرآیند در واقع به معنای طرح راهبرد افزایش مشارکت است.

۱. فرآیند درونی کردن ارزش های مشارکت.

۲. فرآیند نهادینه سازی و کاهش اختلالات اجتماعی.

۳. فرآیند تکوین و تقویت جامعه مدنی.

۴. آگاه سازی مردم در مورد برابری حقوق زن و مرد.

۵. گسترش حق انتخاب در زندگی اجتماعی و سیاسی.

۶. برابری میزان مشارکت زن و مرد در جامعه در سطوح مختلف.

۷. تأمین رفاه نسبی برای زنان و فراهم نمودن امکانات آموزشی در همه‌ی سطوح برای زنان.

پس بطور کلی اولین گام عوض کردن دید افراد (چه زن و چه مرد) نسبت به این مسئله است. این امر نیازمند یک فرآیند عمیق فرهنگی است که باید از دوران کودکی برای آن برنامه ریزی کرد.

نوع اسباب بازی ها، بازی های کودکان در پرورشگاه، شعرهایی که یاد می گیرند، تصویرسازی ها و داستان هایی که می شنوند، بازدیدها و... همه و همه در این امر دخیل هستند. این اقدام از مهم ترین و کلیدی ترین اقدامات است. اگر شخصیت فرد در دوران کودکی درست شکل بگیرد گام های بعدی راحت تر برداشته می شود.

از دیگر اموری که می توان در این راستا به انجام رساند بازنگری بنیادین در کل قوانین است. از جمله قوانین کار که لازم است تسهیلاتی برای زنان شاغل فراهم آورد تا با توجه به نقش های القا شده از طرف طبیعت و تقویت شده از طرف فرهنگ (مثل بچه داری) راحت تر بتوانند در سایر فعالیت های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و خصوصاً سیاسی شرکت کنند. در مورد فعالیت های سیاسی شایان ذکر است، احزاب و گروه های سیاسی نیز در جهت ترغیب زنان به شرکت در امور سیاسی باید گامهایی بردارند.

### منابع و مؤخذ

۱. ماتور، کانورابی ارتباطات برای توسعه و تغییر اجتماعی؛

ترجمه تیمور محمدی، تهران، ۱۳۷۶.

۲. مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره های ۱۶۴ -

۱۶۳ / ۱۵۹ - ۱۶۰.

۳. اشتغال زنان و نقش آن در بازسازی اقتصادی کشور؛

شورای پژوهشی دانشگاه الزهراء، تهران، ۱۳۶۹.

۴. سلسله مباحث انسان و توسعه: مجموعه مقالات،

دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، سال ۱۳۷۳.

۵. ارمه، گی، فرهنگ و دموکراسی، ترجمه مرتضی ثاقب

فر، تهران، کتابخانه ملی ایران، ۱۳۷۵.

۶. فصلنامه ی نقد و نظر، سال دوم، شماره ی ۳ و ۴

۷. کار، مهر انگیز زنان در بازار کار، تهران، انتشارات روشنگران، ۱۳۷۳.

۸. دال بوم هال، باربارا زنان، ترجمه زهره قائینی، تهران ۱۳۷۲.

۹. آشوری، داریوش دانشنامه سیاسی، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۶.

۱۰. موسایی، میثم، دین و فرهنگ و توسعه، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۴.

۱۱. ویژگی های اجتماعی - اقتصادی زنان در ایران، مرکز آمار ایران، تهران، ۱۳۷۹.

۱۲. قانون مدنی افغانستان، مصوب ۱۳۵۵

۱۳. قانون احوال شخصیه افغانستان، مصوب ۱۳۸۸



# پدیده مهاجرت و چالش‌های

## فراروی زنان

## و خانواده‌های مهاجر



■ داوود ناظری

■ خبرنگار و پژوهشگر

### چکیده

مهاجرت بهترین راه برای نجات از مشکلات زندگی، سیاسی، اجتماعی و بهترین فرصت برای دستیابی به اهداف بزرگ زندگی از قبیل: اقتصاد، آموزش، امکانات رفاهی، تعلیم و تربیت، تنوع فرهنگی و نجات از سنت‌ها خرافاتی می‌باشد.

خانواده‌های افغانستان نیز به همین منظور، مهاجرت‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت را در داخل و خارج از کشور انتخاب می‌کنند. امروز بیش از هفت میلیون شهروند افغان در کشورهای خارج مهاجر هستند و کمتر خانواده‌های افغانی پیدا می‌شود که طعم تلخ مهاجرت را نچشیده باشد. افزایش ناامنی، ناامیدی از آینده، بی‌ثباتی سیاسی، افزایش خشونت علیه زنان، ضعف مراکز آموزشی و نهاد‌های علمی، جاذبه‌ها و دافع‌های زندگی، بی‌ثباتی فرهنگی و تنیده شدن سنت با ارزش‌های دینی، تطبیق نشدن قانون در کشور، تبعیض و بی‌عدالتی، فرهنگ سلیقه‌ای و سنتی در جامعه از بزرگترین علل و عوامل افزایش مهاجرت‌های زنان و خانواده‌های افغان به شمار می‌رود. مهاجرت‌های غیرقانونی خانواده‌ها باعث از بین رفتن آنان در مسیر راه، فراهم نشدن زمینه تحصیل برای آنان، فرار سرمایه‌های بشری و نیروهای مسلکی، توهین و تحقیر شدن مهاجران در داخل و خارج کشور، گسترش فرهنگ وارداتی مصرفی، خرابی محیط زیست، بی‌نظمی در آمار نفوس شماری از بزرگترین پیامدهای مهاجرت خانواده‌های افغان می‌باشد. بدست

آمدن تجربیات آشنایی با کشورهای دیگر و آموختن روش‌های مدرن زندگی از دستاورد‌ها و فرصت‌های مهاجرت می‌باشد. تامین امنیت، مبارزه با خشونت علیه زن، تامین عدالت و برابری، ثبات سیاسی در کشور، سهیم شدن زنان در کارهای اجتماعی و حکومتی، از بهترین راهکارهای جلوگیری از افزایش مهاجرت زنان می‌باشند.

**واژگان کلیدی:** مهاجر، مهاجرت، زنان، خانواده، خشونت، تبعیض، امنیت، بی‌ثباتی سیاسی.

### مقدمه

مهاجرت یک پدیده‌ای طبیعی در زندگی انسان بوده و میلیون‌ها مهاجر در روی زمین همواره در کام فرود و فراز‌های مهاجرت دست و پنجه نرم کنند. کمتر انسان پیدا می‌شود که در طول عمر خود مهاجرت نکرده و طعم آن را نچشیده باشند. میلیون‌ها زن و خانواده‌های افغان به خاطر وضعیت بحرانی، اقتصادی و امنیتی، بی‌ثباتی سیاسی، فرهنگی، آموزشی و اجتماعی در افغانستان، بیشتر مهاجران دنیا را تشکیل می‌دهند. به همین خاطر تحقیق و بررسی در مورد عوامل و پیامدها و فرصت‌های مهاجرت زنان و خانواده‌ها در افغانستان، یک امری ضروری پنداشته می‌شود. در این تحقیق به وضعیت خانواده‌ها و زنان مهاجر، دستاورد‌ها و مشکلات آنان، علل و عوامل افزایش دهنده مهاجرت‌های غیرقانونی خانواده‌ها و راهکارهای برای جلوگیری از مهاجرت پرداخته شده‌اند. امید اینکه این مطالب مورد

دل چسپی خوانندگان قرار گیرد و راهکار های ارئه شده در این تحقیق، بتواند راه را برای جلوگیری از مهاجرت های غیر قانونی خانواده ها و زنان از کشور پیدا کند.

### مهاجرت چیست؟

واژه هجرت در اسلام به معنی کوچ کردن و خروج از زادگاه و وطن اصلی به منظور حفظ و تحکیم مبانی عقیدتی و ایمانی انسان است. خداوند در قرآن کریم در چندین مورد از مهاجرت نام برده و انسانها را برای بهتر شدن وضعیت زندگی و برای بهره وری از فرصت های بدست آوردن تجارب دیگران به مهاجرت سفارش کرده است. اما از نظر کارشناسان و جامعه شناسان، مهاجرت، شکل از تحرک جغرافیای جمعیت است که بین دو واحد جغرافیایی انجام می گیرد و یا به هر گونه حرکت که موجب تغییرات در رقم کلی جمعیت منطقه می گردد، مهاجر گفته می شود. پی رلروی کتاب استعمار «مهاجرت» را یک اقدام اجتماعی- اقتصادی، مطابق با فطرت و نیاز های طبیعی انسان تعریف کرده است. ۲ رولان پروسا جمعیت شناس فرانسوی مهاجرت را یک حرکت گروهی می داند که تغییر دائمی و یا طولانی مدت محل اقامت معمولی فرد را به دنبال دارد. ۳ طبق بعضی تعریف های دیگر، مهاجرت به معنی نقل مکان افراد بر اساس انتظارات و نیاز ها می باشد. باتوجه به همه ای این تعریفها: دائمی یا طولانی بودن مهاجرت، فاصله مکانی بین کشور مبدأ و مقصد و زمان انجام آن از نکات مشترک و کلیدی بین تعریف های مهاجرت می باشد.

### مهاجر به چه کسی گفته می شود؟

از نظر دین مقدس اسلام، مهاجر کسی است که محدوده ای طاغوت، استبداد و بحران خارج می شود تا بتواند معاشرت، تربیتی و عبادتش را متناسب با شریعت و آرمان خود انجام دهد. قرآن در بیست چهار مورد با تعبیر های مختلف چون: مهاجر، من بهاجر، من هاجر، الذین هاجرو و... از مهاجرت نام برده است. طبق تعریف سازمان ملل: مهاجر به کسی گفته می شود که به خاطر عوامل اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی از کشور خود خارج شود و حد اقل مدت یک سال در کشوری مقصد زندگی کند. مهاجران در کشورهای بیگانه با کمترین مزد و بیشترین زمان کاری، کارهای سنگین را انجام می دهند و نقش بزرگ را در رشد اقتصادی

کشورهای مهاجر پذیر یا مقصد دارا می باشد.

### انواع واقسام مهاجرت

جامعه شناسان و کارشناسان مهاجرت را به انواع واقسام مختلف مانند: مهاجرت زمانی، انگیزه ای، سیاسی، علاقه و رضایت مندی، اجباری، تحصیلی و کاری تقسیم کرده اند که هر کدام این ها به چند بخش تقسیم می شود. مهاجرت از نظر زمان عبارتند از: مهاجرت فصلی، موقتی، دائمی، کوتاه مدت، درازمدت و بلند مدت، می باشد. مهاجرت های انگیزه ی به شش قسمت تقسیم شده اند: مهاجرت تاهلی، شغلی، خدمت سربازی، سیاحتی، زیارتی و تحصیلی. مهاجرت بر حسب قلمرو به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم شده اند: مهاجرت خارجی از کشور اولی به کشور دومی صورت می گیرد و مهاجرت به خاطر موجودیت نیروی دافعه در مبدأ و نیروی جاذبه در مقصد، مهاجر می شود. مهاجرت داخلی از یک ولایت به ولایت دیگر کشور به منظور یافتن زندگی بهتر و یا به خاطر امنیت صورت می گیرد.

مهاجرت بر حسب خواسته های مهاجران یا مهاجرت بر اساس رضایت، بردو بخش اختیاری و اجباری تقسیم شده اند. مهاجرت بر حسب تعداد به گروهی، خانوادگی و فردی تقسیم می شوند. مردم افغانستان نیز به خاطر موجودیت انواع مشکلات طبیعی، اقتصادی، آموزشی، فرهنگی و امنیتی در کشور به انواع و اقسام مهاجرت ها دست و پنجه نرم می کنند. به همین موضوع مهاجرت در کشور به یک مساله داغ اجتماعی تبدیل شده است.

### علل و عوامل مهاجرت خانواده ها و زنان

علل و عوامل مهاجرت برای هر فرد و خانواده فرق می کنند: هر کس مطابق نیاز های زندگی خود، مهاجرت را انتخاب می کنند. با این وجود عوامل افزایش دهند مهاجرت همیشه در حال تغییر و تبدیل بوده و هر کشور و منطقه، عوامل جداگانه ای خود را دارند. بی ثباتی سیاسی، فقر، ناامنی، تبعیض، تصور نادرست از کشورهای دیگر، جنگ روانی، بی عدالتی، فساد، پایین بودن کیفیت درس و تحصیل، ناامیدی از آینده و ضعف مدیریت از آینده از مهمترین عوامل افزایش دهنده مهاجرت زنان و خانواده ها در افغانستان می باشد. ۶



اما یک عده اندکی از مردم، به خاطر جاذبه های مزد بیشتر، بدست آوردن سهولت های زندگی و رفاهی و رسیدن به خوشبختی های بزرگ و افتخار آفرینی برای خود، حس و طمع مهاجرت در وجود شان شعله ور می گردد و کشور را به مقصد رسیدن این آرزوی های خویش ترک می کنند. عوامل که برای مهاجرت ذکر شده به صورت مفصل عبارتند از:

**۱. افزایش ناامنی:** امنیت یکی از ضرورت های مبرم و اساسی خانواده ها در تمام دنیا می باشد که بدون آن هیچ پیشرفت و ترقی در خانواده و پیشرفت برای زنان حاصل نمی گردد. صلح و امنیت یکی از آرزوهای دست نیافتی در این کشور بوده و تاکنون هیچ حکومتی نتوانسته امنیت نسبی را در این کشور تامین کند. در طول تاریخ این کشور، جنگ و ناامنی زندگی را در کام خانواده ها تلخ نموده و باعث آوارگی، معلولیت و از بین رفتن میلیون ها جوان و سرپرست خانواده گردیده است.

طبق قانون اساسی افغانستان، حکومت مسؤوَل تامین امنیت و رفاهی خانواده ها در این کشور می باشد. تا وقتی که رهبران حکومت وحدت ملی، برنامه ای مشخص را برای امنیت روی دست نگیرد و امنیت را تامین نمایند، نمی توانند از افزایش مهاجرت های زنان و خانواده ها جلوگیری کنند.

**۲. بی ثباتی سیاسی:** بی ثباتی سیاسی یکی از مهمترین عوامل دلسردی خانواده ها از کشور و باعث افزایش مهاجرت ها گردیده است. به طور نمونه: کابوس انتخابات در طول چندسال گذشته بزرگترین خسارات جانی و مالی را به مردم افغانستان وارد نموده فرصت های بزرگی از دست حکومت رفت و زنان به عنوان آسیب پذیرترین قشر جامعه در معرض تهدیدات ناامنی، فرهنگی و سیاسی قرار داشت. این بی ثباتی سیاسی و چالش های داخلی، باعث مهاجرت خانواده گردیده است.

**۳. بی عدالتی و تبعیض جنسیتی:** یکی از بزرگترین عوامل که باعث مهاجرت زنان و خانواده ها شده است، تبعیض جنسیتی و بی عدالتی ها می باشد. واسطه بازی های روز افزون در بخش استخدام کارمندان؛ در افزایش فرار مغزها و مهاجرت کمک کرده است. گرچند مردم افغانستان به خاطر تامین عدالت و ایجاد حکومت مردمی

تلاش های زیادی کرده قربانی های زیادی داده است. اما تاهنوز بی عدالتی ها و فساداداری در این کشور همچنان به قدرت خویش باقی مانده است تاهنوز کارمندان ادارات دولتی و خصوصی براساس واسطه، زور و رشوه دادن استخدام می شوند نه براساس لیاقت و شایستگی. زنان و دختران تحصیل کرده به خاطر موجودیت تبعیض جنسیتی و فرهنگ سنتی، از کار و فعالیت بازمانده و یا در محل کار مورد خشونت های متعدد قرار می گیرند که این موضوعات به شدت روی دلسرد شدن زنان و خانواده ها از حکومت و کشور تاثیرگذار می باشد.

دولت وحدت ملی اول باید عدالت و شایسته سالاری را در کشور تامین کند تا بتواند از مهاجرت های غیر قانونی جلوگیری کند.

#### **۴. عملی نشدن وعده ها دولت درقبال خانواده ها:**

یکی از عوامل افزایش دهنده ای مهاجرت های غیر قانونی خانواده ها و زنان، عملی نشدن وعده های دولت در طول چند سال گذشته می باشد. میلیونها پول برای توانمند سازی زنان در افغانستان وارد شد ولی همه این پولها حیف و میل گردید و ذره ای از مشکلات زنان و خانواده ها حل نگردید. حکومت آقای کرزی و رهبران حکومت وحدت ملی، در آغاز وعده های بزرگی را برای زنان و خانواده ها می کنند اما بعد همه این وعده ها فراموش می شود. همین مساله باعث ناامیدی زنان و خانواده ها از حکومت گردیده است.

#### **۵. مشکلات تعلیمی و تحصیلی:** یکی دیگر از عوامل

که سبب افزایش مهاجرت زنان و خانواده ها گردیده نبود نظام کافی تعلیمی و تحصیلی در کشور است. بسیاری از خانواده ها برای باسواد شدن فرزندان خویش، وطن را ترک کرده و راهی دیار غربت می شوند. چون در افغانستان نظام معارف و تحصیلات عالی، باچالش های بزرگ چون نبود امکانات درسی و تحصیلی، نبود استادان مسلکی، عدم ایجاد توازن در نظام، نبود شایسته سالاری، مشکلات ناامنی و نارسایی، فساد اخلاقی و ناامنی اجتماعی در محیط های آموزشی و نبود ظرفیت پذیرش در پوهنتون های دولتی، مواجه می باشد.

متأسفانه بعضی نهادهای تحصیلی خصوصی، خاص برای بدست آوردن پول ایجاد شده نقش کارخانه مدرک سازی را



دارا می باشد.

از جانب دیگر پوهنتون های دولتی ظرفیت جلب و جذب همه فارغان را ندارند و همه ساله بخشی بزرگ از فارغان صنف های دوازده بی نتیجه اعلام می شود. حکومت وحدت ملی باید با اصلاح سازی و تقویت نظام معارف و تحصیلات عالی دولتی و خصوصی در کشور و توجه به وضعیت استادان و معلمان کشور و جلب جوانان به معارف و تحصیلات عالی، جلو افزایش مهاجرت های مردم افغانستان را بگیرند.

**۶. سنتی بودن جامعه:** یکی از عوامل افزایش دهنده مهاجرت، باور های سنتی و خرافاتی جامعه می باشد. خرافات و سنت، زندگی بسیاری از جوانان را با مشکلات حل نشدنی مواجه کرده است. سنگینی رسم و رواج ها، گسترش فرهنگ بی سروپای بیگانه ها بالای برنامه های دینی و اقتصادی مردم، رنگ گرفتن بازار تجملات و فلج بودن سازمان های مدیریت دولتی و خانوادگی، عرصه زندگی را بر مردم تنگ تر ساخته است. مصرف یک عروسی معمولی حد اقل به یک میلیون پول افغانی می رسد: تهیه همین مقدار پول در جامعه افغانستان سخت است و جوانان باید راهی کشور های دیگری شوند تا این پول را تهیه نمایند. جوانان به خاطر تهیه مخارج عروسی خویش، تاوان سنگینی جانی و مالی را عالم مهاجرت متقبل می شوند. بارها همه شنیده ایم که کشتی حامل مهاجران افغانی در دریا غرق می شوند و یا در مسیر راه از بین می روند.

### چالشها و پیامدهای مهاجرت خانواده ها

تعارضات و تفاوت های فرهنگی، متفاوت بودن رفتار و اخلاق و چگونگی زندگی کردن، باورها و برداشتها، روابط اجتماعی و فردی، وضعیت فرهنگی، نژادی، زبانی و لهجه ها، گسترش اختلافات و جرایم، ناهنجاری های اخلاقی و رفتاری، مشکلات اقتصادی، از مشکلات و چالش های مهاجرت خانواده ها و زنان به شمار می روند. ۷. در این قسمت هر یکی این پیامدها به طوری مفصل مورد بررسی قرار میگیرد:

**۱. ایجاد بی نظمی و نابرابری در نفوس کشورها:** اولین پیامد مهاجرت، ایجاد بی نظمی در کشور مبدأ و مقصد می باشد. چون مهاجرت باعث کاهش نفوس در کشور مبدأ و

ازدیادی جمعیت در کشور مقصد می گردد و در آمار جمعیت این دو کشور بی نظمی ایجاد می کند.

پدیده مهاجرت نه تنها بر حجم، افزایش و کاهش جمعیت تغییرات ایجاد می کند بلکه در ساختار و توزیع جمعیت ها و در مسیر کار بازرگانان و تاجران ملی و مسایل انتخاباتی نیز مشکلاتی را ایجاد می کند. چون دولت و تاجران بر اساس رقم نفوس و وضعیت دیموگرافیکی مردم کالا وارد می کنند اما وقتی که در نظام جمعیت اختلال و بی نظمی به وجود می آید، آمار دقیق و اصلی از دست آنان می رود و دچار مشکلات جدی می شود. به خاطر که اکثر مهاجران را مردان و جوانان تشکیل می دهند، در کشورهای مقصد، آمار جوانان و در کشورهای مبدأ آمار پیران، زنان و کودکان بالا می رود. از این جهت نابرابری بزرگ در بین کشور مبدأ و مقصد به وجود می آید، نظم و تعادل بین کشور ها به هم می خورد.

پس بنابراین یکی از پیامدهای مهاجرت، بی نظمی جمعیت و به وجود آمدن مشکلات در عرصه توزیع کمک ها، ایجاد اشتغال و عرضه خدمات آموزشی، صحتی، رفاهی و غذایی می گردد.

**۲. افزایش ناهنجاری های اخلاقی و رفتاری:** یکی دیگر از پیامدهای مهاجرت به وجود آمدن ناهنجاری رفتاری و اخلاقی در کشور مقصد یا میزبان و کشور مبدأ می باشد. چون کشورهای مهاجر پذیر نه تنها میزبان انسانها و نیروی بشری است بلکه میزبان انبوهی از فرهنگ ها و رفتارهای گوناگون نیز می باشد. وقتیکه فرهنگ های مختلف با آداب و رسوم و هنجارهای متفاوت رفتاری و اخلاقی توسط مهاجران از نقاط مختلف دنیا در یک کشور جمع می شود، اختلالات بزرگی در کشور به وجود می آید. چون هر فرد و گروه یک رفتار و برنامه ای جداگانه دارد و از جانب دیگر هنگامیکه اشخاص محیط شان عوض شوند، دیگر هیچ احساس نسبت به پایبندی به اصول و هنجارها در خود احساس نمی کنند و در نتیجه در کشور میزبان هرج و مرج و آشفتگی رفتاری و اخلاقی بزرگ رخ می دهد.

از جانب دیگر زمانیکه مهاجران به وطن خویش عودت می کنند، با خود انواع و اقسام رفتار و ناهنجاری های اخلاقی را به همراه می آورد. وقتی که یک جوان دهاتی به شهر می آید و یا از کشور عقب مانده به شهر مدرن می رود، در اثر



همنشینی و رفت و آمد با شهروندان یک آگاهی حقوقی گاذب نسبت به خود پیدا می کند که همین آگاهی منجر به بی اعتمادی و عدم پابندی به تعهدات شهروندی و دینی وی می گردد. به طوری نمونه پدیده ای اعتیاد در افغانستان، یک پدیده ای وارداتی است که در سالهای اخیر در کشور افزایش یافته است.

جوان مهاجر و دور از خانواده از حمایت ظاهری والدین و

نصیحت صبح وشام پدر و مادر دور می شود. عدم نظارت والدین و نصیحت آنان، باعث می شود که جوانان به انحرافات اخلاقی کشانده شود و دست به تخلفات و انواع بی قانونی ها بزنند.

جوانان با انگیزه ای فرار از سنت گرایی روستایی و مدرن شدن، با خیلی از برنامه های دینی و ارزش

های فرهنگی فاصله می گیرند و نسبت به آنها بی مبالا می گردد. که در نتیجه این بی توجهی جوانان به ارزش ها، به سمت اعتیاد، فساد اخلاقی، دزدی، سرقت و مزاحمت های ناموسی و ... گرایش پیدا می کند.

**۳. شیوع انواع مریضی ها:** مهاجران انواع بیماری ها را از یک کشور به کشور دیگر و از منطقه به منطقه دیگر انتقال می دهند و عامل شیوه مریضی های جدید می گردد. همچنین تراکم نفوس در یک شهر و کشور، باعث خرابی محیط زیست می شود که خود در شیوع بیماری نقش دارد همین اکنون شهر کابل به خاطر مشکلات روز افزون جمعیت و مهاجرت مردم از روستاها و دیگر ولایات به این شهر، از لحاظ محیط زیست به یک مکان غیر قابل بود باش تبدیل شده است.

دریای کابل که باید در طراوت و زینت این شهر می افزود، برعکس سیمایی کابل را به وحشت و نفرت تبدیل ساخته است. بیشتر مهاجران که از ولایات و دهات به شهر می آیند به دلیل رعایت نکردن فرهنگ شهرنشینی و پیاده نمودن زندگی نمودن فرهنگ زندگی دهاتی در شهر باعث خراب

شدن وضعیت محیط زیست می گردد که این خود بزرگترین معضل صحتی به شمار رفته و انواع الودگی محیطی را به بار آورده است.

آلودگی صوتی، فضای و محیطی به عنوان مرگ خاموش برای شهروندان محسوب می شوند که در اثر افزایش نفوس در شهر کابل به وجود آمده است. الودگی محیط زیست، شیوع انواع امراض و مکروب ها، افزایش آلودگی صوتی

و فضایی از پیامد های صحتی مهاجرت در شهر ها می باشد.

#### ۴. ترویج فرهنگ

##### بیگانه و مصرفی: در اثر

مهاجرت فاصله های بزرگ بین فرهنگ اصلی ایجاد می گردد و مهاجران به فرهنگ های بیگانه نزدیک می شوند. فرهنگ دین مقدس اسلام، یکی از غنی ترین فرهنگ ها در

بین ادیان الهی بوده به عنوان فرهنگ حاکم در کشور های اسلامی، بهترین فرهنگ در بین دیگر کشور ها می باشد. وقتی که مهاجران مسلمان از کشور اسلامی هجرت می کنند از فرهنگ اصیل خود دور می شود و به فرهنگ تجملاتی بیگانه نزدیک می گردد. امروزه کمرشکن شدن رسم و رواج های عروسی و دیگر برنامه های اجتماعی، محصوول مهاجرت های روز افزون و جذب نقاط منفی فرهنگ بیگانه می باشد چون در اثر مهاجرت ها نقش خانواده ها در انتقال مبانی، ارزش دینی و ملی به فرزندان کاهش می یابد و بسوستر نفوس فرهنگ بیگانه در وجود جوانان هموار گردیده و الگوهای ضد دینی در وجود آنان شکل می گیرد که در نتیجه به آغاز شدن مشکلات اخلاقی، فساد و بی بندوباری و فحشا در بین جوان منجر می شود.

امروزه در شهر کابل، آرایشگاه های پرمصرف، تالارهای مفشن، انواع و اقسام رواج های کمرشکن، از نشانه های فرهنگ وارداتی می باشد که اکثریت آن توسط مهاجران عودت کننده ترویج شده است. پس بنابراین یکی از پیامد های مهاجرت که بالای جامعه بسیار سنگین تمام می شود،

**علل و عوامل مهاجرت برای هر فرد و خانواده**  
**فرق می کنند: هر کس مطابق نیاز های زندگی خود، مهاجرت را انتخاب می کنند. با این وجود عوامل افزایش دهند مهاجرت همیشه در حال تغییر و تبدیل بوده و هر کشور و منطقه، عوامل جداگانه ای خود را دارند. بی ثباتی سیاسی، فقر، ناامنی، تبعیض، تصوور نادرست از کشورهای دیگر، جنگ روانی، بی عدالتی، فساد، پایین بودن کیفیت درس و تحصیل، ناامیدی از آینده و ضعف مدیریت از آینده از مهمترین عوامل افزایش دهنده مهاجرت زنان و خانواده ها در افغانستان می باشد.**

ترویج فرهنگ های واردیداتی مصرفی است.

## مزایا و فرصت های مهاجرت

به وجود آمدن تغییرات مثبت در باورهای فرهنگ های بومی و سنتی خانواده ها رسیدن به امنیت نسبی، رسیدن به تعلیم و تربیت مناسب کاهش روز افزون نفوس در کشورهای بزرگ و خانواده های کلان، الگو گیری های مناسب زندگی در عالم مهاجرت، از فرصت ها و دستاورد های پدیده ای مهاجرت برای خانواده ها می باشد که در مورد هر کدام به صورت مفصل بحث می شود.

**الف. امنیت و آرامش نسبی:** در افغانستان امنیت نسبی برای خانواده ها و زنان تامین نیست و خانواده ها به همین خاطر بسیاری از فرصت های خویش را از دست می دهند. زنان و خانواده ها در کشورهای دیگر که از امنیت بهتر برخوردار اند، به خوبی می توانند به کار و زندگی خود رسیدگی کنند. جان و مال مهاجران در کشورهای که از امنیت خوبی برخوردارند، در امان می باشد.

بعضی کشور های مهاجر پذیر دارای کمترین امار جرم، قتل و جنایت هستند و باشندگان آن می توانند به خیال آرام زندگی کنند و به اقتصاد و آموزش فرزندان خود رسیدگی کند. در بعضی از کشورهای مقصد مهاجران از حمایت های صحی، امکانات رفاهی دولت برخوردار هستند. معمولاً در این کشور ها قانون به صورت اساسی وجدی تطبیق می گردد و کسی مورد اذیت و آزار دیگران قرار نمی گیرد.

**ب. رشد و تنوع فرهنگی:** بسیاری از خانواده ها بعد از عودت به وطنش روش و شیوه های بهتری زندگی کردن را که در عالم مهاجرت آموخته و آن را در وطن خود پیاده می کنند و به دیگران نیز یاد می دهند. امروزه در شهر کابل می بینیم که مهاجرات عودت کنند از کشورهای بیرونی بیشتر به نظافت خانه و شهر خود توجه دارند و محیط زندگی خود را تمیز و پاک نگهدارند. بعضی از کشورهای خارجی مسلمانان، از فرهنگ غنی اسلامی برخوردار می باشند، مهاجران و خانواده در انتقال این فرهنگ ها در کشوری خودی شان نقش اساسی را دارا می باشند. از سوی دیگر، جوانان که به شهر های بزرگ مهاجرت می کنند در بازگشتن به روستای خود می توانند افکار جدید را به جای برنامه های خرافاتی روستایی جایگزین کنند. مهاجران

آموزش یافته و تحصیل کرده در خارج یا شهرهای بزرگ افغانستان باید در منطقه خود کارهای جدید را تاسیس نمایند و حتی می توانند گرایش های مدرن را در خصوص تنظیم خانواده با خود به همراه بیاورند و منجر به کوچک شدن ابعاد خانوار و کاهش مشکلات تکفل گردند.

**ج. رشد اقتصاد خانواده ها:** در سالهای که آتش جنگ های داخلی و خانمانسوز در وطن ما شعله ور بود، تمام زیربنای اقتصادی نابود شده بودند و هیچ راهی درآمد مناسب برای مردم افغانستان وجود نداشت. از هر فامیل افغانستانی از یک تا پنج نفر کارگر در کشورهای همسایه مهاجر بود و کار میکردند و از این طریق امرار معاش می کرد. نبود کار و شغل در کشور، تهنوز باعث شده است که مردم افغانستان بخشی بزرگی از مخارج خود را از طریق و کار و زحمت کشیدن در کشورهای ایران، پاکستان و دیگر کشورها تهیه نمایند.

اگر زمینه کار افغانها در بیرون از کشور مساعد نمی گردید، امروز بحران اقتصادی به اوج خود می رسد و مردم نان خوردن خود را نیز نداشتند. گرچند که روزانه مبلغ هنگفت پول توسط مهاجران از کشور، خارج می شود، اما درقبال بعضی مهاجران وقتی که صاحب کار و پول شد دوباره به خانواده خویش در داخل کشور پول می فرستند. جوانان مهاجر که به وطن و روستای خود برمی گردند می توانند آموختن روش های جدیدی را در نحوه ای ساخت ساز، آبادانی، کشاورزی و مالداری ترویج کنند.

**د. تحصیل و تعلیم:** یکی دیگر از فرصت و مزایای مهاجرت، رسیدن به تعلیم و تحصیل خوب است. متأسفانه در کشور ما افغانستان تهنوز کیفیت معارف و تحصیلات عالی بسیار پایین بوده و خیلی از رشته های تحصیلی تاکنون در کشور دور از دسترس جوانان می باشد. نبود معلمان و استادان مسلکی، چالش های تدریسی، نبود جای و امکانات درسی، ناامنی و جنگ، تعطیلات نابهنگام و معیاری، سبب شده که یک تعداد از هم وطنان ما راهی کشورهای دیگر شوند تا فرزندان شان از تعلیم و تربیت بازمانند. فراهم شدن تعلیم و تحصیل بهتر در دیگر کشورها برای مهاجران، یکی از مزایای مهاجرت می باشد. تازمانی که نظام معارف در کشور تقویت نگردد، یکی از



بهترین راه برای رشد تعلیم و تربیت اولاد این وطن مهاجرت است. چون دین مقدس اسلام در چنین زمینه‌ها، مسلمانان را به مهاجرت سفارش کرده است.

## راهکارها

حکومت وحدت ملی باید برای جلوگیری از افزایش پدیده مهاجرت و مهاجرت‌های غیرقانونی خانواده‌ها راهکارهای مناسب و بهتری را روی دست گیرد. در این قسمت به بهترین راهکارها برای استفاده از فرصت‌های مهاجرت و برای جلوگیری از افزایش مهاجرت‌های غیرقانونی، اشاره می‌شود:

### ۱. تقویت مشارکت سیاسی و اقتصادی زنان

**در کشور:** اولین و مهمترین

راهکار برای جلوگیری از زنان و خانواده‌ها شریک ساختن آنان در برنامه‌های سیاسی و اقتصادی می‌باشد. حکومت باید تلاش کند که فاصله ایجادشده میان خود و طبقه زنان جامعه را از بین ببرد و زمینه را برای حضور نخبگان زنان در حکومت فراهم سازند. زنان و دختران باید مطابق با استعداد و توانایی خود در سمت

طرح و هدایت بودجه‌های ملی و مدیریت پروژه‌های دولتی و موسسات خارجی سهیم شوند و در تصمیم‌گیری‌های کوچک و بزرگ باید سهم داده شود. با تطبیق این راهکار از یکسو توانمندی دولت در کارها بالا می‌رود و از سوی دیگر از فرار نیروی بشری و نخبگان جلوگیری صورت می‌گیرد.

### ۲. اصلاح برنامه‌های اجتماعی: یکی از مهمترین

راهکار برای جلوگیری از مهاجرت خانواده‌ها از کشور، اصلاح برنامه‌های اجتماعی می‌باشد. فعلا سنتی بودن جامعه و فرهنگ‌های تازه وارد خرافاتی و تجملاتی، به شدت برای مردم کمرشکن تمام می‌شود و جوانان مجبور است برای تامین هزینه‌ای زندگی و ازدواج خویش مهاجرت را اختیار کنند. در سال‌های اخیر، فعال شدن تالارهای مصـرفی، آرایشگاه‌ها، افزایش کالاهای تجملاتی و تزینات اضافی، از نشانه‌های فرهنگ وارداتی است که خسارات بزرگی را به

اقتصاد خانواده‌ها وارد کرده است.

حکومت باید جلو اسراف کردن و کارهای اضافی، هوتلها و تالارهای عروسی در شهرهای بزرگ افغانستان بگیرد و بالای اموال تجملاتی تجارتی مالیات سنگین را وضع نمایند تا از وارد شدن بیش از حد کالاهای قیمتی و تجملاتی جلوگیری صورت گیرد.

اصلاح فرهنگ‌های مصرفی در بین مردم، نیازمندی‌های زندگی را کمتر کرده و در رشد اقتصاد خانواده و جامعه تاثیرات خوبی را به جا می‌گذارد. وقتی که اقتصاد خانواده‌ها خوب شود و مشکلات اقتصادی برطرف گردد مهاجرت‌ها کاهش پیدا می‌کند؛ چون مهاجرت‌های روبه افزایش، معلول فقر و مشکلات زندگی

می‌باشد.

### ۳. مبارزه با خشونت علیه

**زنان:** یکی از راهکارهای

مناسب برای جلوگیری از افزایش مهاجرت‌ها، مبارزه با خشونت علیه زنان می‌باشد. زنان و بانوان نیمی از نفوس کشور را تشکیل می‌دهد و از نقش بزرگی در عرصه‌های رشد اقتصادی، فرهنگی و آموزشی برخوردار می‌باشد، اما

افزایش خشونت علیه زنان، باعث کاهش حضور آنان در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، آموزشی، اقتصادی و سیاسی گردیده است.

زنان و مادران به عنوان مدیر و گردانندگان امور زندگی خانوادگی، اگر در معرض تهدیدها و مشکلات زندگی قرار داشته باشند، پیامدها و چالش‌های بزرگی برای آینده خانواده به وجود خواهد آورد که زندگی آینده خانواده را به خطر مواجه می‌سازد.

حکومت وحدت ملی باید اقدامات عملی و قاطع را در زمینه مبارزه با خشونت علیه زنان روی دست گیرد و روی توانمند سازی زنان در کشور، تلاش کند؛ تا از این طریق بتوانند از افزایش مهاجرت جلوگیری کنند.

### ۴. تامین امنیت در کشور: مهمترین مساله که باعث

دلسردی مردم از کشور گردیده و آنان را مردم به فرار و

**بی ثباتی سیاسی یکی از مهمترین عوامل دلسردی خانواده‌ها از کشور و باعث افزایش مهاجرت‌ها گردیده است. به طور نمونه: کابوس انتخابات در طول چندسال گذشته بزرگترین خسارات جانی و مالی را به مردم افغانستان وارد نموده فرصت‌های بزرگی از دست حکومت رفت و زنان به عنوان آسیب پذیرترین قشر جامعه در معرض تهدیدات ناامنی، فرهنگی و سیاسی قرار داشت. این بی ثباتی سیاسی و چالش‌های داخلی، باعث مهاجرت خانواده گردیده است.**

مهاجرت کرده است، چالش روز افزون ناامنی می باشد. حکومت برای افزایش مهاجرت های غیر قانونی، اول باید نیروهای امنیتی را تقویت نموده و امنیت را در کشور تامین کند. نبود امنیت در افغانستان، شعله های علاقه و انگیزه را در وجود تولید کنندگان، کارگران، دهقانان، سرمایه داران و سرمایه گذاران، خاموش ساخته و باعث مهاجرت آنان شده است.

تأمین امنیت، یگانه شرط اساسی برای جلوگیری از مهاجرت های روز افزون می باشد که حکومت وحدت ملی باید این مساله را در اولویت کاری خویش قرار دهد. مصون ساختن دروازه های ورودی کشور، کنترل دقیق از مرزها، تعریف مشخص و واضح از دشمن، روی دست گرفتن سیاست مشخص خارجی، مبارزه با فساد و مجهز ساختن نیروهای دفاعی و عملیاتی کشور، سهیم ساختن اقلشار و گروه های مختلف در دولت و تامین عدالت اجتماعی و برابری، از مهمترین راهکار های تامین امنیت در کشور به شمار می رود. ۸.

## نتیجه گیری

در پایان به نتایج ذیل دست می یابیم:

۱. مهاجرت، یک پدیده طبیعی در زندگی هر انسان بوده و مهاجرت های قانونی، باعث رشد و شکوفایی استعداد درونی می گردد. اما در افغانستان پیامدها و چالش های مهاجرت بیشتر بوده افزایش مهاجرت های غیر قانونی باعث نگرانی حکومت و کارشناسان گردیده است.

۲. نابسامانی های داخلی به عنوان دافعه ها و محرک های اصلی در افزایش پدیده مهاجرت های غیر قانونی نقش داشته و میلیون ها خانواده افغانستانی در کشور های خارجی مهاجر می باشند. مهاجرت های غیر قانونی و اجباری از پیامدهای تلخ و ناگوار در زندگی اجتماعی و فردی افراد برخوردار می باشد. عوامل چون ضعف مراکز علمی و تحصیلی، ناامنی و جنگ، بی ثباتی سیاسی، جنگ های نرم و تبلیغ های دشمن، تطبیق نشدن قانون، تبعیض و نابرابری و خشونت علیه زنان و خانواده ها، در افغانستان، باعث افزایش پدیده مهاجرت ها گردیده است.

۳. حکومت وحدت ملی باید تلاش کند تا با روی دست گرفتن برنامه های موثر چون: فراهم کردن زمینه مهاجران، بلند بردن کیفیت تعلیم و تربیت، توجه به وضعیت معلمان و

استادان، صداقت و تعهد در انجام حکومت داری خوب، بررسی وضعیت مهاجران در کشور های مقصد، مبارزه با تبعیض جنسیتی و نابرابری ها، تامین امنیت سرتاسری، ایجاد طرح های مناسب و معقول برای بازسازی کشور، ایجاد کارگاه های بزرگ کار و تولیدی، زمینه ای دلگرمی و برگشت مهاجران را به وطن فراهم ساخته و از مهاجرت های طاقت فرسای زنان و خانواده ها جلوگیری نمایند.

## منابع و پی نوشت ها

- (۱) سوره نساء آیه ۹۷
- (۲) کوئن، بروس، مبانی جامعه شناختی، غلام عباس توسلی و فاضل، تهران، سمت، ۱۳۶۹، ص ۳۰۰.
- (۳) وب سایت جهان نیوز، جدین ترین آمار تعداد مهاجران افغانی، کد مطلب: ۴۲۲۲۹۵.
- (۴) جعفری، یعقوب، کوثر، ج ۲، ص ۵۳۵ و ۵۳۶، بی جا، بی تا.
- (۵) شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، محقق، صالح، صبحی، ص ۲۷۹-۲۸۰، هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق
- (۶) کوئن، پیشین، ص ۳۳۰.
- (۷) تقوی نعمت ا...، مبانی جمعیت شناسی، تبریز، دانیال، ۱۳۷۸، ص ۱۲۸.
- (۸) شیخی، محمد تقی، مبانی و مفاهیم جمعیت شناسی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۱۰.





# Rahbord-e-Tawsea

Scientific Researching Monthly  
2th year, vol 6, May 2015

Concessionair: Intercommunity & Justice Assembly:

Managing Director: Dr. Homeira Qaderi

Deputy Director in charge: Assadullah Ibrahimi

Redacotor: Moh. Kabir Shafaq

Attended by Board of Authors

Editor: Alishah Ahmadi

Designer: Ahmadali Hassani

Add: Golayee Dawakhana, Sabeqa Station,  
Intercommunity & Justice Assembly Office, Kabul - Afghanistan